و تغیر بوی دلیل آنست و بر رودت را بپاری سردی گویند و نشان غلبهٔ
سردی نابودن تشنگی و سورشست و سپیدی یا سیاهی بدن اگر سبب
سردی زیادتی بلغم باشد سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی لوست و ضعف
هضم و آروغ ترش و بسیاری خواب و کندی حس و برآمدن لعاب دهن و آبگیز
ریق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب سردی غلبه سودا بود لاغری و سیاهی
بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و خلل سر معده و اشتهای کاذب دلیل
آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضوست و هر آنچه ضد یبوست
بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود
خواه از مادهٔ خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت
فقط یعنی ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبه یبوست یعنی خشکی و زشتی و لاغر
و بی رونقی و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد
و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط اصلی چهار
خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و حدوث
اکثر امراض از زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و تر است و صفرا گرم و خشک و بلغم
سرد و تر و سودا سرد و خشک آبادی دهانیست سرد که از اخلاط متولد می شود
و بیشتر از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز
از اخلاط بر سبیل بخار میشود اما بقای حیات بدن موقوف بر آنست و مزاج
بدن هست **مقالهٔ دوم** در بیان ادویه مفرده و مرکبه حسب
حاجت و اغذیه مناسب حال و درین مقاله چند فصلست **فصل اول** در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را اگر از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی
باز آرد و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی انکه مقداری زیاده شود دوم انکه قوام او غلیظ شود
سیوم انکه قوام او رقیق شود چهارم انکه عفونت کرده تعدیل در مقابل
تغیر باید و هر یک ازان گفته آید ان شاء الله تعالی اما وجه که چون خون زیاده شد
انیسون تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز کل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب
شربت خیار شنبر شربت کدو و مانندان و هر چه سرد باشد اما وجه که خون غلیظ را
اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب نشاسته ماء العسل و هر چه مخرج
سودا است غلظت خون را زایل میکند و غلظت خون بیشتر از پختن سودا
بخون میشود و از امیزش بلغم غلیظ نیز میشود و انجا که غلظ خون از بلغم
بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از پختن ماده
بلغم و سودا در ادرات باید داد اما انجا که بلغم با خون امیزد رنگ خون سپیدی
زند و اگر سودا با خون امیزد سیاهی زند اما وجه که خون رقیق یعنی تنک را
اعتدال دهد بدانکه رفت خون اگر سبب محبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند
و تدبیر وی برادرون بلغم است بمسهل وی و هلیله کابلی درین باب اثر تمام دارد و مرا
خشک بر طوبت بالکلی و ریحان و پرسیاوشان و مانندان هر چه خشک مایل بگرمی
باشند و مالیدن بدن و ریاضت بسیار درین نافع است و اگر سبب رقت امیزش صفرا
بود کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیری برادرون صفرا است بمسهلات
و هلیله زرد درین باب اثر تمام دارد و شربت عناب و اب عدس
و همه انچه سرد است و در چوش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی
مطبوخ کدو صفرا گفته اند مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و هر
خلط که گنده شود بتا و را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده در آن
نباشد و یعنی سبب عفونت حرارت است پس در تجارب اصلاح

اصلاح دهی باید کرد بآنچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از خون
خون که در رگها گفته اند کرم شدن خون است بی آنکه گنده شود و حاصل آنکه گنده شدن را
حرارت لازم ست و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بیرنج گونه است یکی آنکه
رطوبت رقیق بادی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ بادی آمیزد سوم آنکه سودا
باطبع قدری با صفرا آمیزد اول را صفرا مرده صفرا گویند دوم را صفرای محیه سوم را صفرای
محترقه چهارم آنکه مرده صفرا و صفرای محترقه باهم مرکب شده باشد و این را
صفرای کرانی گویند پنجم آنکه مرده صفرا و صفرای محترقه که کبیر الحراره
بوده باشند باهم مرکب شوند و این را صفرای زنگاری گویند و فرق در میان کرانی
و زنگاری همین قدر ست که حرارت در آن کمتر ست و در این بیشتر و الا فی الحقیقه
هر دو را احتدد و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حاجت توان داد بآنچه حرارت
بیشتر است دوائی که بسیار سرد است باید داد و روزی دو یا سه بار تربد
باید نمود یا در هفته یا پانزده روز

دوایه مفرده معدله صفرا

اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشخاش صندل تخم کاهو کاکنج
حسب حاجت توان داد بطریقی که برای هر یک مخصوص ست مثلاً اگر اسبغول
دهند لعاب آن بگیرند با مع تخم بنوشند اما هرگز نباید گفت که زهر خوردن
اسبغول گفته در بعضی مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد
بهدانه کم از بیرنج کرده باشند نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی تخمه بگیرند اگر تخم
آنها را بگیرند کار سیر شود و الا از سیر شی انها اب فشرده بگیرند و کاسنی سیر تر را آب نباید
نشست که آنرا دی را رود و اگر آب نرود چوبش را هندبا پاره نشده آب رقیق
جدا شود و پس آن آب رقیق بدهند تنها یا به نبات یا ترشی آمیخته آخر تمام می کنند
و در تغیر خون بی اعتدالی ست از خرفه و تخم کاسنی و تخم خیارین بگیرند

وانچه در دور کردن سیاهی خرفه مبالغه میکند بجز ضیافت طبیعی فائده ندارد دوشینه
خشک در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است
وصندل با آب سودمند هر حرارت قوی فرو مینشاند و سپیدار سرخ بهتر است
وکافور بقدر دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون نهایت سردست جز مرد جوان
گرم مزاج را نتوان داد و فواکه سرد چون تربز و امثال آن و تخم شیها همه
معدل صفرا اند و بدانند که زنان و طفلان و خواجه سرایان را سودی بسیار نباید داد

ادویه مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا مخصوص اند

ورص طباشیر ملیس ورص طباشیر قابض ورص کافور شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن
و بوئیدن و طلا کردن ادویه سرد نیز معدلست مر صفرا را و مسکن حرارت را
اما تغیر بلغم نیز بر نهجگونه ست یکی آنکه قدری از خون بالبغم آمیزد و آنرا از مزاج
بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه بالبغم
آمیزد و این را بلغم ماليخوليا یعنی بلغم شور گویند و طعم وی نزدیک بصفرا ست سوم آنکه
حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند
چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم غصص یعنی بلغم رمحت گویند
پنجم آنکه جسم آبی بران غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند و وی شرد ترین
اقسام بلغم ست از غیر طبعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت دهند

ادویه مفرده معدله بلغم

بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی
قاقله برنجاسف سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد برای
طبیب ست مطبوخ در بلغم بهتر ست و هرگاه بلغم عفن شده باشد
دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که بلغم شور بود و تخم کشنیز
در برآوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص ست و هرگاه که ماده بلغم

شود حسب بحسب انچه در صفرا گفته شد قدرے گرفته با ین چیز ها مرکب
باید ساخت **ادویه مرکبه معدله بلغم** معجون فلاسفه معجون زنجبیل
معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن انیسمه وقتی مست که بی عفونت
یعنی بی تپ نباشد اما اگر تب بود قرص گل و قرص غافث و سکنجبین بزوری
معتدل و سمار و کلقند و شربت بنفشه بزور موافق است اما تغیر سودا نیز بچگونه
است یکی انکه سودای طبعی زیاده بر مقدار طبعی شود دوم انکه از احتراق
یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم انکه از احتراق خون چهارم انکه از
احتراق بلغم پنجم انکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته
میشود سودائے غیر طبعی همانست و معنی سوختن خلاط انست که اجزائی لطیف
و رقیق از خلط به تحلیل رود و باقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود برآید
نه انکه سوخته خاکستر گردد و قید تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی بسبب سوزشی
کثیف گردد باعتبار انجماد اجزائی وی و برا در عرف عام سودا گویند
چنانچه در بلغم گفته اند که اگر چه در جسمی وجه تسمیه وی بجسم یعنی گنج اعتبار
رنگست نزد اکثر اما بعضے باعتبار قوام نیز جائز داشته اند **ادویه مفرده معدله**
سودا **اسپستان** گاوزبان تخم خربزه تخم مهک تخم مرو انجیر مویز و مانند آن هرچه
گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد چنانچه صرفه
و بهدانه و خیارین و مانند آن و الا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت
و برودت باشد **ادویه مرکبه معدله سودا** سکنجبین فتیمونی
انوشدارو معجون سقراط یا قوتی بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگبو و
امثال آن و مکرر گفته شد که در هر باب رعایت مزاج در گرمی سردی ملحوظ دارند و اگر سودا
بعفن شود این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم تخم مهک

زرانتک هریک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین
باید که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سودا و دیرینه روزها
دهند و در مبحث تپها تدبیر ازالهٔ عفونت گفته اید تمامه بات رحمه الله تعالی فایده
در بیان چیزهای که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی
واحدی وارد شدن در معده وان اقسام ست سموم لخلخه لفوخ سعوط
وجور سنون قطور لطول سکوب انکباب کماد تدهین تمریخ تحمیل
ورور تجر طلاء ضماد حقنه فتیله شافه حمول قرزحه آبزن پاکوبه
و در بیخا معنی هریک گفته اید سموم انچه بپوشند خشک یا تر لخلخه انکه چیزی
رقیق خوشبو در مشیشه نهند و بپوشند سعوط انچه در بینی چکانند لفوخ انچه
در بینی دمند وجور انچه در حلق چکانند سنون انچه او دیه سائیده بر زبان
مالند قطور انچه در گوش و دیگر شکافها چکانند لطول انچه از ما یعات بر ظاهر بدن ریزند
از فاصله بی توقف وکاهی بر آیزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب انکه چیزی سایل از فاصله
بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و باز ریزند کماد انکباب بخار اب گرم بدن را بسپنجه
خود را بجامه پیچیده و سر بگون ساخته چنانچه متعارف است که برای آوردن عرق میکنند
یا بخار او دیه بگوش رسانیدن گماد انکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد
شود باز گرم نموده بگذارند خواه ان چیز خشک بود خواه رطوبت تماک تمریخ انکه
چیزی تر بر بدن بمالند تدهین انکه روغن بمالند حقنه انکه چیزی سایل در مقعده اندازند
در روده برسانند از راه دبر یا در رحم رسانند از راه قبل وطریقش معروف
ست شافه انچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بردارند یا با او سائیده در چشم کشند
فتیله انچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت در
آرند حمول انکه لته را با دو یه آلوده در قبل یا در دبر دارند قرزحه چوله

عمولی که مخصوص بفرج زنان باشند کحل انجبیل در چشم کشند ببرد و اسپرزه که
ابهار اترنج کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرورات و یه خشک را بساینند
و در چشم بار بر جراحت باشند بخورانند ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد
باد و دان بعضو و بند بطریق مخصوص صماد آنکه چیزی ترکه نمدار باشد بر بدن گذارند
طلا آنکه چیزی ترکه تنک باشد بر بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه
پخته باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را دران نشانند پاشویه آنکه در آب گرم یا
دوایی که در وی بنفشه و گل خطمی و گل بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال اینها
تنها یا مرکب جوشانیده باشند پاهای بیمار بگذارند بوعیکه تا زانو در آب بود
و در پهانی گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر را طرف
پشت مائل دارند تکیه داده و حجابی در پشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جاها دیده شد که از گرمی بخار وی خلل در دماغ و خفقان عارض شد و
تمویکه بیمار بهایی گرم را نفع دارد صندل بپیچند شائیده سرکه و آب کشنیز تر
و گلاب با هم آمیخته بمویند و اگر نخله سازند بهتر است و انجا که بیخوابی باشد سرکه
نباید آمیخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوییدن خیار
پاره کرده و میوهای دیگر و گلهای سرد اثر تمام دارد و آنرا که بوی کشنیز تر
خوش نیاید بجای وی آب تر بزیا آب کدوئی بخنه کنند تا بوی که بیمار بهای دارد
نفع دارد مشک عنبر دارچینی جندبیدستر قرنفل زعفران تا بو نیز است
حسب حاجت هر چه خواهند بکار برند سعوط بارد که امراض گرم و خشک
دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن بنفشه فرهر یک یک جزو شیر و خیار
دو جزو اگر بجای روغن بنفشه فروغن تخم گدو یا دام کنند بیشاید
انجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوط

که از اعراض سرد تر دماغ را سود دارد و صبر مرکند رحض چند بید بستر زعفران
آب ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند انوعی که مسکوت را
بهوش آرد و سنده دماغ را بکشاید کندس خربق سپید کوفته و بیخته اندک اندک در
بینی و حنجور کام الصبیان را نافع است صعتر خبد بید بستر زیره کرمانی مساوی دیر
حل کرده در گلوی طفل ریزند و حنجور که مصروع را بهوش آرد حاملیت چند بید بستر
در سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند نعنوان که ضعف دندان را نافع دارد سورنجان
قرنفل شعد کرنانج پوست بلیله زرد و صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و
بکار برند و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که درد گوش را که از گرمی
باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری
ده درم بر آتش نرم بجوشانند تا سرکه بسوزد روغن بماند قدری در گوش
چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب
و سوزش بول را نفع دست سفیداب کندر اتر روت صمغ عربی نشاسته دم
الاخوین جمام مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در اجلیل چکانند قطول که نواب
آورد و سرسام گرم را نفع دهد بفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم پوست تخم
کاسنی خیلوفر پوست کدو تربا بونه هر یک ده درم کشک جو
پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند قطول که امراض سرد
سر را نفع دهد بابونه اکلیل الملک نام مرزنجوش بونجاسف
صعتر ورق الغار جمله برابر بجوشانند و بر سر ریزند و
انکباب سازند فائده دارد امراض گرم دماغی مهما امکن بقطول
نباید پرداخت مگر بعد تنقیه بقطول که ریح را از بعضوی به تحلیل برد
بابونه اکلیل الملک برگ کرفس را زبانه تخم کرفس زیره کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعل آرند خصوص در حمام و اگر این
ادویه انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کما دخشک که باد از عضو تحلیل
برد و گاورس و باقلا در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و بیگ گرم
کرده و سپوس گرم کرده و خشت گرم کرده همین عمل دارد کما و ترکه عضو را
نرم کند و تکین در دنماید بنفشه یا بونه تخم شبت بجوشانند و آب صافی در میانه
گویند یا گاو اندازند گرما گرم بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعل
آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل و برود و ذرور حسب احتیاج از انچه
در مجمل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست بجز که مقوی ذهن و دماغ
است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است عود قسط شبر بین صندل
سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیمدرم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند
و کلولها سازند و بخور کنند بجز که عرق آرد و چون بیشتر میکرده باشند
عنب غیر خالص و تیهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن باده پوست بیخ بادیان
و تخم آن بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلاضماد
حقنه فتیله شافه حمول فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعل آرند مزاج
مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل لائق گفته آید انشاء الله تعالی
آبزن که خشکی بدن دور کند و تب دق را سود دهد کدو و خیار خرفه کاهو تربز
گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جلبه یا هر چه از اینها بهم رسد در آب بجوشانند و در
ظرفی که چون بیمار در آن بنشیند آب او بیکبار بر سر انداخته بیمار را بنشانند و
ساعتی بماند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که
برای هر مرض مخصوص است در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی باشویه که در جذب ماده
از سر اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها دران داشتن نیز سود دارد فائده

بستن ساعدها و مالیدن کفها و جذب ماده از سر قوام مقام باشویه است بلکه در بعضی
وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از جانب قدم
و هنگام کشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند فصل دوم در فصد
بدانند که فصد استفراغ کلی است یعنی هر قسم خلط درین بر می آید زیرا که خون مر
از دیگر اخلاط است یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز
میباشد با خون مختلط شده پس هر گاه رگ زنند هر چه در رگها بست بالضرور
مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار بر می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه
دیگر که این نفع ندارد پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند
برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری ست هر گاه رگ زنند
و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن
اگرچه ماده غیر مقصود برآید حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا و اگر کنی فصد زیاد
سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج در ان شرط است
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع است بعد ازان تا تمام عمر
مجوز بشرط ارتفاع مانع بخلاف حجامت که پنجاه سال منع کرده اند فائده
گاه باشد که غلبه خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند و بدان سبب
ماده در حرکت آید و تب آرد و در یوقت زود فصد باید کرد و هر گاه مسهلی دهند عمل نکند
و ضرری بدل و دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر
داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد نشاید کرد مگر در دفع عقرب جراره
که قسمی از گزدم ست که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان میرود و از خواص اوست
که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ وی البته باید کرد
و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما انچه تجربه بر سیده اگر ماده دم کثیر باشد و سیت

باسلیق ست و در بعضی بارگ الکحل آمیخته و گفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال ست اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته ایم بطی برابر
خضر ست و آنرا اسلم نیز گویند بروزن افعل و وی علتهای احشا و امراض
سفلی را نافع و اسلیم تصغیر اسلم ست و از ابطی متصل ست گویا شعبه ایست
و آنرا مابین خضر و بنصر میزنند و بعد گشادن دست در آب گرم میگذارند
و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و دل را نافع ست
و شش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر
می برآید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بزرگ الگ
واقع ست برابر نرانگشت حیض بگشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و
قضیب را سود دهد و ماده را از سر فرود آرد و ماقبض زیر زانو ست و نافع
تر از صافن ست و درد احشا و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را
نافع عرق النسا گیلیت گره دار که از بستن پای معلوم میشود اگر بر ساق پای بندند
بهتر والا مابین بنصر و خنصر پشت پای بگشایند برای عرق النسا که مرضیست نفع
دارد و قریب بمنافع صافن ست چهار رگ عبارت ازان چهار رگ ست که دو لب
زیرو دو لب بالا و اقعند در باطن لبها میگشایند از نشتر گرد و سرامراض دهان
و لثه را نافع ست و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بنی و پس گوش و در گوشه چشم
واقعند چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد
نشانش آنست که خون سرخ خالص برآید و بدفع خارج شود و ضعف دل آنا فانا
ترقی کند چون چنین شود فورا سر رگ گیرند و لازق بر آن گذارند و رخاده نهاده
محکم بندند و دست را بالش بزرگ راست بازنموده حرکت ندهند تا ده روز بسته دارند پس از ده روز
بر فوق باید گشود و باز باید بست و همچنان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم گشته

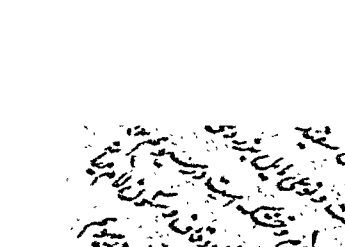

و درین میان محافظت طبع باید کرد تا ماعتدال باشد صفت لازم دم الاخوین
انر روت شب یا می غلیظ را اقاقیا جلاب صبر کبندر هر یک یکدرم صمغ عربی
دو درم همه را بکوبند و بجریر پیچند و بسپیدهٔ بیضهٔ مرغ بسرشند و با پشم خرگوش
یا با خایهٔ عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در جرجست فروگذارند و درمیان پوست
با میل در کرده و بالای پوست نیز بگذارند گرد اگرد بندند بعصابه و پیاپی دوست
دوم را بسته دارند تا خون بدانجانب مائل باشد **فصل سوم در حجامت**
و ار سال علق بدهند که حجامت و علق کودکان را بجای فصد است و بی ضرورت
نشاید کرد و بالاگفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش ازو
سال نیز جائز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند
و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین ساعات ساعت سوم از روز یعنی نگاه
روز برآمده و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید
نگیساعت بیاساید باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی باده جمع آید و کثیر باشد
ناگه فصد نکرده باشند تنقیه بنفیض عضو بنماید کرد و حجامت پس سر سر را پاک کنند و بقره
گردن خلیفه الحمل باشد اما انسیان آرد بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانها
خلیفه یا سلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان ارداند کی بالاتر باید کرد و بر ساق
خلیفه صافن بود حجامت بلاشرط بهر جانب بخار کار آید و اما آبادهٔ نیز نماید اما علق
آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل در مضجعات**
بدانکه نضج سختن را گویند و سختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا نزد
تنقیه وی بدوا با آسانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او ازان غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم رقیق
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که دران محسوس میشود بعد خروج آن بسبب
کثافت الماحقه است چنانکه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی
هوائی بخار است مر آنرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب
کثافت است اگرچه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا
در تب خونی روز اول فصد میکنند اما هر گاه فساد خون بسبب امتزاج اخلاط
دردی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبه خلط منضج داده بعده فصد نمایند
تا اخلاط دیگر نیز نضجه شده همراه خون تمام برآیند بی تصدیع و ضرری رسانند خصوص آنجا
که سوداء مرکب شود با خون تقدم نضج ضروریست بعده فصد کردن منضج صفرا عناب
هفت دانه گل بنفشه دو درم گل بید فرد دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی یکونقه
سه درم بیخ کاسنی یکونقه دو درم تمر هندی یکسر خ از پوست بسر که زیر گل میاشند و از تخم
پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه را در
آبی که موافق نوشیدن باشد تر نمایند یکشبانه روز پس مالیده و صاف کرده بنوشند
فقط یا همراه سکنجبین دو یا تر بخبین و امثال آن و بدانکه هر چه معتدل است منضج
است و ذکر منضج جدا بنابر فوائد چندست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست
که ادویه را در اندک آب بجوشانند که بعد جوشیدن سه حصه آب قدری آب که توان
خورد بماند و انچه خواهند قوت دوا تمام تر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند
لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا میکند پس انچه حرارت در مزاج
بیشتر بود در نهار مطبوخ نباید داد و بر نقوع و شربها و تخمیها ی سرد که مذکور شد پسند
باید کرد و ازین ادویه منضجه هر چه بهم رسد توان داد و از انکه صفرا اقسام است در
نضج دهی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و هیچ از اوزان ادویه نوشته شده
نظر بر شخص معتدل العمر و معتدل المزاجست پس اگر مریض طفل یا

باشند موافق همان دراوبان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن
تکثیر فرمایند و این تصرفات بر عقل طبیب است **فائده** صفرا در سه روز پخته
میشود اگر منضج داده شود بشرطیکه صفرای خالص بود و اگر صفرای غیر خالص
باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب مادّه پخته میکرد و منضج بلغم موزدانه برآورد و
بازده دانه بادیان نیم کوفته دو درم و اگر بادیان رومی بجای بادیان کنند
قوی تر باشد اصل السوس کهنج مهمک کوبیده از هر یک سه درم تخم شاهی نیم
نموده سه درم تخم کاهو نیم کوفته دو درم پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد
گل بنفشه سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند عسلی هفت درم بران افزوده
تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولچه اعانت تمام کند در تنضیج اما
آنجا که صرفه باشد سکنجبین نباید داد و هر گاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از
آمیختن صفرا میشود لهذا بعضی آن را در صفرا نشمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع
مرکبات باید دارند و نخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تبها
توان داد مگر آنگاه که تب کهنه شود و هر چه معدل بلغم است منضج آنست **فائده** بلغم
در سه چند ایام نضج صفرا نضج میپذیرد یعنی در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه
از جمله اقسام غیر غلیظه و غیر رقیقه باشد و الا ممکن است که در پنج روز پخته شود یا در
زیاده از نه روز نضج یابد حسب مادّه و کم و زیاده کردن ادویه برای طبیب است
منضج سوداء بستان بست دانه عناب ده دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو
دوم پنج مهمک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان دو درم
بادیان دو درم نیم کوفته دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
بقند سفید یا شربتجبین یا گلقند شیرین ساخته این دوا منضج سوداء است

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و بادویه که برای
نضج هر خلط مخصوص است آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای
رقیق وی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود برنمی آید اندازه سودا
غیر طبیعی میگویند و مراد از سودا سودای موی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین است
و سودای طبیعی که بسود آن نیز مسمی بسودای غیر طبیعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده
باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجب است **فائده** ماده سودای خالص در پانزده
روز نضج میباید و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط
درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که مسهل باید داد یعنی قابل
انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده مذبور نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود
گاهی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در
ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در
امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که
نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که آنچه از تعیین ایام نضج گفته شد
مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوای منضج پخته نشود
زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است وی
همیشه در کار خود است لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زایل می شوند پس علاج
بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین **فصل** در مسهلات
وملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضای دور فرود
آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعا و نواحی آن بود بیرون آرد و در
مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار
نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه تلین دارند کما لا یخفی اما اگر در ملین دادن هم تعاب

منضج خوانیدن نمایند بهرست ملین مبارک که اکثر امراض باطنیه وظاهریه را
مفیدست وبا بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را نیز میدهند و
طفلان و پیران را بدستور و بهاء ودرمهای آنها غایت نافع و باهمه مواد موافق
بود صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب با آب گرم
بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیر و
تخمهای دیگر باید داد و اگر ورم و احتشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا
که شائبه نفخ بود شیره بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر
بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند که ملین مذکور قوی شود شیر خشت اصیل و تخم
اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و پستان و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال
آن حسب حاجت بجوشانند و باطبیخ او مغز فلوس حل کرده دهند اولی ست و گفته
شد که چون حرارت قوی تر بود در هیچ دوای مطبوخ نباید داد و باید دانست که
کسی را که روده وی ضعیف باشد و مهیا بپیچش بود مغز فلوس را بی روغن بادام
زنهار ندهند کذلک زنان حامله و پیر را بی روغن بادام نباید داد تا ایمن
باشد از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن
بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان ملامیت دارد و مغز
فلوس کشیث در جرم وی نمیتواند کرد تا محتاج بروغن باشد و مقدار مغز فلوس
در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست و هر فلوس
چهار درم هر درم سه ویم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر
دارد خصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمه اسهال مذکور میشود
چند چیز که در ینباب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت
قوی دهند چنانچه در فولنج و جز آن آنجا بنفخ حاجت نیست و شب داده باد

مانع نه و سر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالائی وی آب گرم نباید داد که عمل باطل
میکند اگر شکم پیچد اندکی آب گرم باید داد و بالائی دیگر مسهلها چون جهاد سفوفها
لازم ست که آب گرم بدهند تا مدد کند و دانستن عمل آب سرد منع ست اما اگر تشنگی
غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز
باشد آب سرد باک نیست و همچنان در بعضی ادویه آب سرد نوشیدن لازم
داشته اند چنانچه با شربت گل و هر چه در وی حب الملوک باشد و کذلک
با سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن بهتر ست
زیرا که آب گرم متبطل عمل میگردد درین ترکیب چنانچه فرشی نوشته و آنرا که
از خوردن دوا نفرت باشد هر دو با زبسته و بینی گرفته بنوشند و بصفرة
دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج قبول باشد مضمضه
وی بهترین اشیاست و خوردن خیز ابا سفوف هیچ گاه هیچ تدبیر سودمند بود و
بداند که مسهل را لبقی خواهد برتافت باید که نخستین قصد اقی فرمایند بعده دوا
نوشانند و اغلب انست که بدین حیله نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود
خواب نباید کرد و بمجلی محفوظ باید نشست و استنجا بطبخ رنیه خطمی باید کرد تا میزر
از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم چون مسهل عمل نکند
که بالائی وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه بشافه مدد کنند اما اگر پیری مزلق چنانچه
آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بهند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس نیز مجوز ست
و مصطگی گرفته پخته یک نیم درم همراه نبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هر گاه
مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر کفایت نکند
و مانع بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هر گاه عمل کرده باشد و حرارت
در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

دهند و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتی بگذرد
غذای ملائم نوش کنند و بداند که مسهل ناقص خمیر تمام دارد و چون فصد ناقص پس
اگر قوت کفایت کند پی هم مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد
بتفاریق باید داد و یکروز در روز میان و اوده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال بد
حال نسازد و هرگاه اسهال افزار کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تب نباشد
ماست و برنج نیکو چیزست و اگر تب باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره خیزه بریان
و مارتیک بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکورست بعمل آرند مسهلات
صفرا این ادویه اند هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین
سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گلرخ شیرخشت بعضی قوی
العمل و بعضی ضعیف هر کدام ازینها که خواهند تنها یا مرکب نموده حسب
حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی نسازند بعمل نیارند مسهل
مرکب که باخراج صفرا مخصوص ست پوست هلیله زرد شش درم
الوسیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنائی حمی
هر یک سه درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک
نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر دو احداز ده
درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه بر رائی طبیعت
ست و آنجا که طبع بارین دو دانگ نباید مغز فلوس باید آمیخت خواه
مطبوخ سازند خواه نفوع مختار ند و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر
یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند مخصوص و قتیکه مغز فلوس ممزوج باشد
فائده هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط خلطی دیگر از اخلاط ثلثه برون نیارد و آنچه مخصوص
کرده اند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنا بر آنست که وی بیشتر آن خلط را بر می آرد و آمتباه

دوقچ بنویسی قبل از دو هفته بلیله دادن منع کرده اند که سهال کبدی می آرد
پس اگر ضروری بدادن وی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح انست
که بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع اشیائی که مزلق و مقوی
حرر باشد بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی **مسهلات بلغم**
شحم حنظل قطور یعنی یا نیر هرج غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانه
بسفایج شعیر شکاعی **مسهل مرکب** که اخراج بلغم نماید اما اره فقیرا
تربد سفید حب النیل هریک درمی غاریقون انیسون هریک نیم درم شحم
حنظل نمک هندی هریک دانگی و نیم بکوبند و بآب بادیان بسرشند
و جمله نیک شربت مردکلان را دهند که غاریقون نباید کوفت زیرا که
در وی چیزی درشت مانند ناخن باشد و او زهر است اگر کوفته شود ضرر
میرساند لهذا آنرا بغربال معین می مالند تا اجزای صغیر غاریقون مستخرج
شود و آن جسم غضروفی سمی سالم ماند بالای غربال و در استعمال نباید
فتوح دیگر که بلغم بیرون آرد و در تبها نیز میتوان داد و بسیار فکهنه نفع دهد
عناب سپستان هریک بیست دانه زوفای خشک سلیو فرنبفشه بریشیاوشان
رازیانه نیم کوفته هریک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک
بیست عدد اصل السوس خراشیده نیم کوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند
چون یکرطل بماند صاف نمایند خیارشنبر تربخبین گلقند هریک ده درم در آن
بسایند و مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سفوفیکه
بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده و کوفته پخته سه درم زنجبیل سفوف
یکدرم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند و اگر بجای نمک شکر سپید آمیزند
هم چندان دوا مختار اند و اگر مغص افزایند نیز رواست اما آنجا که نمک باید

ممزوج نباشد آب گرم دهند مسهلات سودا هلیله سیاه سنای مکی بالنگوا فتیمون اسطوخودوس حجرالاجود حجر ارمنی آمله مسهل مرکب که اسم مسهل سودا نامیده اند ایارج فیقرا بنجدرم افتیمون ده درم لاجورد شسته هفت درم حجرارمنی نه درم سقمونیا شصت حنظل خربق سیاه هریک دو درم سنبل الطیب انیسون هریک یک درم کوفته و بیخته بآب کرفس جهت سازند شربتی دو نیم درم مفرح دیگر که بازالهٔ امراض سودا وی مخصوصست هلیله سیاه ده درم بسفایج نیکوفته بنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هریک هفت درم گلسرخ چهار درم گاوزبان گلنار درنجبویه هریک سه درم انیسون بادیان هریک دو درم حب صبر سقوطری دو دانگ تربد سپید خراشیده یکدرم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم ست بچشانند وصاف نمایند وغاریقون وحجرارمنی وحجرلاجورد وملح نفطی هریک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند واگر قوی تر خواهند شصت حنظل وصبر سقوطری قدری اضافه نمایند فائده در مطبوخیکه افتیمون افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند وادویه بچشانند وچون خواهند که فرود آرند افتیمون بسته بنیازند ودوجوش داده فرود آرند ودران بالند وپوشیده نماند که حقنه وشافه در باب مسهل اثر تمام دارد اما ازانکه عمل حقنه درین دیار کمتر مستعمل ست وچون مطابق مامورد واقع نشود ضرر میدهد درین مختصر بیان آن ننمودیم وبذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار کردیم هرگاه مسهل دهند وعمل نکند باید که بشافه تحریک کنند وگذارند

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد و بیچان هر وقت که اندک نبض محسوس شود شربت ملین و مسهل خود مهلت نخواهد در آنجا نیکوترین تدبیر شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف احداث بواسیر میکند و در پنجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود شافه که قولنج را بگشاید و طبع را نرم کند و در تپها توان بکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی پنجدرم نمک هندی یکدرم عسل خیار شنبر شکر سرخ هریک ده درم شیاف سازند و هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را موافق است ترنجبین پنجدرم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هریک دو درم شکر سرخ پنجدرم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بمثل خیرما تر شسته و برآرند و اگر بر روغن گل چرب سازند بزودی دانند باشد شافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب داده دو درم نمک بورق ارمنی هریک نیم درم هر دو را گرفته در موم بسرشند و شافها سازند و بر روغن گل چرب نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود بر آید اعاده نمایند

فصل ۱۶ در مقیات چون ادویه قی آور را نکوهیده و تحقیق بدانیدی که قی از قی لازم است بیان نموده می آید بدانکه هرگاه که خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و روز قی چیزی نرم چون اوگرائی ماش و برنج بپزند و بعد از مقیات نپزند حسب حاجت قی کنند اما حرکتی مزاج را حاجت نبود شانیدن او گرانیست بلکه اندرقی تنها بهتر است و کسی را که قی بآسان نیاید سه روز بجام رود

رود و قدری نماید و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خود بپزد
در حمام یا در خانه گرم قی کند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفاده بر پشت چشم
نهاده لبها را بر هم نهاده و راست بنشیند و شکم و کمر بگیرند تا ایم و مدد کنند و بقضی
گفته اند که قی ایستاده و سر دوشته کردن خلاط را از قعر معده برمی آرد بدین سبب
قی باسانی می آید و باید که مدفع قی کند باندک فضل تا تفته معده تمام نشود اما بعد از
اگر وقت گرما باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی را بآب سرد بشویند و دهان
با گرم و بسکنجبین قندی یا بآبکامه تغرغر نمایند تا خلق را پاک کند از ماده متصاعد اما در وقت
سرد و بمردم سرد مزاج چشم و روی را نیز با گرم باید شست و تغرغره بسکنجبین عسلی باید
هوا گر آب گرم بسند کند کافی ست و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود خود
بقدر یک مثقال یا مصطگی یکدرم باریک ساخته با شکر آمیخته یا بی شکر بلعند
در آب سیب بیشامند و اگر بجای مصطگی گلقند و اطریفل صغیر دهند رواست
و هرگاه از متقیات شوربای در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه ابزار زائل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و علیه
او بندد اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغنگل یا روغن بابونه
و مانند آن بمالند در آب گرم تکمید نمایند و منافع و مضار قی و آنکه شایسته بدان
ست یا نیست قبل ازین مبسوط الست و در شرح قانونچه مفصل گفته ایم و در اینجا همین
قدر اکتفا کردم پوشیده نماند که آنرا که قی بخیر در ما تقدم گفته شد بر تقدیر آنست
که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد بهر آنکه چیزی نرم خورند
یا نه پس اگر قی بنابر استلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذا بالله
بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای مناسب چون شیر و
روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی بکنند

Harvard College Library

بدقعات اکنون بسبب هر سه خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا را بقی دفع کند
سکنجبین قندی ده مثقال در چهل مثقال آب هفتاخ یا آب کشک جو یا آب نان
کلاغ حل کرده نیم گرم بیاشامد و بدستوری کند مقی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم
تخم شبت یکدرم بورهٔ نان نیم درم همه را بکوبند و با عسل سرشند و بدهند پس اگر
خود بخود آید فبها والا آب نیلوفر مدد کنند مقی که سودا برآرد بگیرند ترب
وخربق سیاه دروی پسازند پس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند یک شب بعد وان
ترب بخورانند و سکنجبین عسلی آب لوبیا آمیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی
شود مقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب ترب
چهل مثقال بهم آمیخته نیم گرم بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن
تراشیده و نیم کوفته و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو
هر یک سه مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده
مثقال شربت افتیمون شیرین نمایند و بر که انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند
وبدستوری کنند فائده تا ضرورتی قوی نباشد حریق سیاه استعمال نباید
کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد و ایضا بی ضرورت قوی غیر معتاد بقی را
قی نباید فرمود فصل در مدرات بدانکه مدر آنست که ماده را از راه
بول دفع کند و برای برآوردن مادهٔ عروق را در ارنفع تمام دارد اما آنچه خلط
بیشتر باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند در ارنفع نمانند و اطبا مقرر کرده اند که اگر
ماده در جگر باشد مبنید که مائل بجد به ست یا بمقعر اگر بجد به مائل باشد در ارنفع
بهتر ست والا اسهال پوشیده نیست که در ارنفع بول اسهال دوردر
عرق باز میدارد و گاه اسهال با در و رعرق مانع در ارنفع بول میشود برای توجه
ماده بطرف مخالف و شک نیست که بادرا نچه رقیق ست مدفع میگردد پس تا مرض

رطوبی نبود مدرات ندانند از انست که در استسقاء وفالج ووجع المفاصل ملاک امر ادرار بول دانسته اند والبتہ قبل از نضج تشنب مدرات نیز منع فرموده اند ودر اینجا مدرات بارد وحار ومعتدل ومدرات رطوبت خون مفصل مرقوم میگردد وحسب حاجت ضرف نمایند **مدرات بارد انیست** تخم کاسنی تخم خیارین سنگجین بارالقرع تخم خرفه خشخاش کاهو بارالبطیخ وامثال آن **مدرات حار انیست** تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفای خشک کبابه ناخواه سداب تخم گذر وامثال آن **مدرات معتدل** پرسیاوشان تخم خربزه هست وانگاه که بارد وحار باهم ضم کنند چنانچه کاسنی وبادیان یکجا بدهند دوای معتدل کرا دارا بول کند انیسون بادیان هریک دو درم نیم کوفته دریک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن بماند صاف نمایند تخم خیارین وتخم خربزه هریک سه درم کوفته درطبخ مذکور شیره از نیها بلستانند وبقدر سفید شیرین سازند وبنوشانند ماده بادارا ربرآرد وبول بسته بکشاید واگر انیسون وبادیان کوفته وبیخته سفوف سازند وعقب آن شیره سه تخم یعنی خیارین وخربزه مدد کنند همان عمل کند دوائی که حیض را بکشاید سکبینج شونیز هریک دو مثقال جندبیدستر ابهل هریک دو درم همه را کوفته بیخته بدو وچندان عسل کف گرفته بسرشند وهر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فروبرند وعقب آن چهل درم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بکشاید واگر کم می آمده باشد فراغت آرد نشر طبکه سبب احتباس حرارت وقلت خون نبود والا مضرست طبخ که حیض براند ومنی مردان که از جای خود لغزیده باشد ودرمیان بند شود یا درهای خود فسرده مخبس شده باشد بیرون آرد انبتین درمنه ترکی تخم سداب رازیانه تخم کرفس

تخم البشاد بگرم وخشکست در آخر دوم بچرن

هر یک دو درم انجبر پنج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور سابق شامند و گلقند
امیزند و بدهند دو سه روز پی هم روزه و جلبت داده بعد سه روز دیگر دهند
تا ادرار تمام کند و مدارت حیض و ایام حیض باید دادن تا موثر تر باشد **فصل ۹**
در مقویات اعضای اربعه یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هر یک جداگانه شود و
حاجت برگیرند مقویات دماغ مروارید آبله بهار بهار سیب بهار امرود
گلسرخ ماء الورد نارنج بلادر بندق بالنگو زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود
عنبر غالیه قرنفل کندر روغن عنبر دماغ حیوانات گومت ماکیان و طاؤس و شیر
مقویات دل و مفرحات ان امرود انار شیرین آبله تمر هندی سیب صندل
طباشیر گل بنفشه ریباس سپستان کهنر کافور گاو زبان کشنیز خشک گلسرخ
مروارید نیلوفر نارنج هلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا فشر انیسون اسطوخودوس
ابریشم بهمین بسفایج بالنگو ادرج حب هندوانه خربزه تخم خشک فانیا
زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک فانیا قاقلیا جوز
نفاع مقویات جگر کاسنی انار اسقمونیا اظفار الطیب جوز بوا حماما حب
دار چینی غافث قرنفل کشوث مصطگی رومی ناردین و بدانند
که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد لهذا ادویه مقویه جگر اکثر
حارند مقویات معده آبله انار دانه هلیله سماق سفرجل طباشیر
گلسرخ هلیله خصوص مربا زرشک ترنج بالنگو خوذ بویه دار چینی زنجبیل
سلیخه شاذنج بندی قرنفل قاقله کندر کردیا مصطگی مشک
مشیع نفاع عود و بدانند که هر چه مقوی معده است
تقویت مری و امعا نیز مینماید و هر چه مسهل است مضعف معده است
مگر هلیله و در سنای مکی اختلاف است بعضی بر انند که

برانند که سنای مکی نیز مقوی ست **فائده** ادویه مقویه سر دماغ مرقوم شده
اند و عقب ان گرم و جهت امتیاز دوای گرم از انجا که شروع شده اند نگاشتیم
و والسّلام گرفت مسطور شده ست **فصل** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حال
اسفیدباج طعامی ست که بحروری مزاج نیز دهند و طریقش انست که گوشت
را بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شوربای او بکار برند ماء الشعیر عذا
بسیار موافق ست در امراض حاره توان داد که هم دواست و هم غذا طریقش
انست که آب چار چند جو باشد و طبخش معروف ست و اگر نخست جوز را بریان سازند
پس مطبوخ نمایند مستحکم قبض کند و انزما ماء الشعیر ممص گویند و اگر در ماء الشعیر عناب
و سپستان و مانند آن چیز ها بیزند ماء الشعیر مدر بزنامند انجا که تقویت
مطلوب باشد پارچه گوشت و ماء الشعیر توان پخت و قطعا ماء الشعیر با سنگبین جمع
نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول و اباز پزند قریب
باعتدال ست مقوض قریصی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربا
و گوشت که از سر که و از فواکه خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره و
چیزی شیرین امیزند امراض مرکبه را سیوم دارد **مقاله سوم** در بیان امراض
و علاج آن این مقاله مشتمل ست بر چند باب هر باب متضمن ست بر چند فصل
باب در امراض راس یعنی بیماریهای سر **فصل** در صداع یعنی درد سر
وی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند پس حجامت نمایند و شربت لیمو و نیلوفر
و بعد برآوردن خون اگر طبع قبض باشد بقوع حامض یا بلیلهٔ مبارک طبع بکشایند و
معدلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات صفرا و هند و منضجات و دادی
بمسهلات وی تغیه کنند و صندل سفید با کشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل وی
نمایند و بادیان بقدری حاجت جوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن قیط بر سر مالند و بعد تنضیج

مسهل بلغم خورانند فتیله بیدانجیر و زنجبیل طلا کردن با آب سائیده سود مند است
واگر از سودا باشد تعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه
و بادام طلا نمایند **فائده** پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین
چیزهاست و در دردسر زنهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر
ضرر میرساند بلکه پانها را باید گوفت و کفها مالند که نافع است و اگر سر را بگیرند بد است
بی مالیدن و گوفتن باک نیست و بعد تنقیه با آهستگی مالیدن نیز مضائقه ندارد
فائده صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض شود
بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند و در اینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی است اگر از گرمی است
سردی نوشند و بپوشند و اگر از سر دیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با
تب باشد بعلاج تب متوجه شوند و هم چنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد
بتدبیر آن مرض کوشند و قسمی است از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر باشد
و دیرپا لیست طریق علاجش بحسب سبب همان است که در صداع مطلق گذشت
و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم بارتنگ
ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر بناگوش بچسبانند
خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد انجام
بتصدیع تمام دور میشود **فائده** عوام در دردسر اکثر مخدرات طلا میسازند
چون افیون و مانند آن و شک نیست که فی الفور نفع می دهد اما بدانند که حکما منع کرده اند
که گاهی بهلاک می انجامد و عند الضرور اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بنفشه
که مصلح افیونست و آنجا که گلاب بر سر ریزند در دردسر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد و
نه چنان کنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صداع برآید نکنند که علامت نیک است اگر
صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود آنوقت نوان بست

وبرآمدن دم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود است فصل در سرسام یعنی
آماسی که در پرده‌های سر یا در مزم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار
خندان بود و اگر از صفرا باشد بدخو و ترش رو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود
و اگر از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص
شمارند بر آنست و دموی را قرائطیس و صفراوی را قرائطیس خالص و بلغمی الغیر مخلص
گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی
و سوداوی کمتر و هذیان در صدم هویش در جمله لازم و علاج از مبحث صداع روشن
شود و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز مدنظر دارند و بجاست یافتن
با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر است و استعمال لخلخه ها
در اثر و مالیدن و بستن پاها در جذب بخار غایت سودمند و در جمیع امراض دماغیه
باشد بدستور و بالجمله در سرسام فصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار
روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای مسرسم مرکب
با خون می باشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر مانعی
قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر کنند فائده هذیان و یاوه گوئی
و جز آن که از لوازم سرسام ست گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای
نوبت و جز آن مشهور میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمیباشد
و این حالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا
انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و مقویت
دماغ کوشیدن فصل در خمود و این مرضی ست که یکبارگی واقع شود و آدمی
بی حس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد و قت
حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بشعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن بنفشه
تیزی و روغن بادام تحمیل دران آمیخته سمالند و اگر چند بید بستر آمیزند بهتر
باشد و هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و
سر را بموم روغن چرب بمالند و هیجا که خون نیز غالب باشد رگ زنند و بساقین حجامت
نمایند و اگر رگ نزنند فراخ باید زد و خون کمتر برارند و جمود در اشخوص و احده و مدرکنیز
نامند **فصل** در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده
بود و بمرده ماند اگر نفس امدن بحال نباشد سبب نمی شد تا مه ست که سایر بطون
دماغ افتد علاج اگر غلبه خلط باشد لامحاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و شیاف که بلغم
برآرد استعمال نمایند و کلید سر نمایند موی سر تراشند و نفوخ و سعوط بکار برند و اگر
قی تواند او رد اثر تمام دهد مالیدن و خاریدن پستن دست و پا نفع دارد
و اگر بر تارگ شرط زنند و سیاب بان مالند یا پیش که مستعمل بشود
و باریک ساخته بر آن مالند خوب ست و بعد افاقت بتعدیل و تنقیح و تنقیه
خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی
ممکن بود و اگر آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق
در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده
میشود و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا بفتاد ساعت که شمار روز
میشود و کسری کم دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت در نهایت
زنده میباشد گاهی می تواند که بفضل الهی کسی بشناید اگر بدن گنده شود و نفخ کند
یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد **فصل** در سبات و آن
خوابی ست غیر طبعی در غایت گرانی و سبب آن سیلانی رطوبت ست
بر دماغ خواه سانج بود خواه از مادهٔ بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب

دسرکه بویانند و هرچه مخفف باشد خورند و اطریفلات سریع الاثرست و انجا که
سبب سبات بخار معده باشد سبوق تخمه وخفت در حالت جوع پدید بود و تدبیرو
تنقیه معده است و اطریفل کشنیز نفع تمام دارد و کشنیز خشک کوفته پخته بالائی
طعام سود مند بود **فصل ۶** در سهر یعنی بیخوابی سبب آن غلبه یبوست بر دماغ
یا مزاج بود یا مادهٔ و مادهٔ سهر در سوداست و صفرا لاسیما و بلغم شور نیز علاج
در مزاج بر طریق دماغ کوشند باشد بواسطه یبوست و نطول و سعوط و همه معدل مرطبه و داد
حسب مادهٔ تنقیه نمایند و سرکه نباید که بوئند که سهر افزاست و داد و یخواب آوراست
شبث تر و زیر بالین نهند و در بلغمی سر سیر پخته و ریحان بکلاب افشانده بوئند
و خلنجه بیشتر بکار برند و افیون بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند **فایده**
فایده هرگاه باعث سهر تب باشد یا بخارهای گرم بهترین تدابیر باشوبه است و
دلک اطراف و زمالیدن روغنها سرد و دور قطع سبب کوشیدن **فصل**
در سبات سهری و سهر سباتی و این عرض از اجتماع اسباب سبات و سهر
حادث شود و بعضی برانند که وی است دماغی مرکب از صفرا و بلغم بالجمله نشان علت
مذکور است که کابوس خواب طویل باشد و نقل و کسل و نکاهی بیداری مفرط بود
و آنکه ورم میکنند بدان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهر تقدیر
اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری کوئید و اگر جهت بیداری
غالب باشد سهر سباتی نامند و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود و تا جهت
خواب زیادی بود و جهت بیداری و اگر یافته شود مختارند که سبات را مقدم دارند
یا سهر را از بر که وجه تقدم مرتفع میشود علاج انچه در سهر و سبات مذکور شد
سبب اجتماع هر دو تین ادویه نیز مرکب بساعته استعمال نمایند و وقت غلبه
بلغم شمومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا شمومات باردهٔ بکار برند و کذلک

دیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع و رم تدبیر سرسام صفراوی بلغمی نمایند و حق
اینست که وهم لازم این مرض نیست اما می تواند که از وهم مرکب نیز واقع
شود فصل درکیفیت و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی
گران بران افتاده یا کسی آنرا بخش میکند بنفس او تنگ شود و آواز بگیرد
علاج اگر خون غالب باشد فصد و اسهال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نا بند و اگر بلغم
یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع می انجامد
فصل در صرع و این مرضی ست که آدمی بیهوش بیفتد و دهن و دست و
پای کج و منشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رنگ از زبان
لازم وی ست و بنوبت حادث میگردد و انچه زود زود آید مهلک ست
مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت بار واقع
شود باز زائل گردد چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع انچه در غشی
گفته اند بکار برند و کرده در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف بندند
تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه داده نماید حب الخلط و از میوهای
تر و گوشت بز و شیر و امثال این پرهیز دهند و عود صلیب در گلو آویزند و وجور بکار برند
فائده صرع که اطفال را افتد اکثر آن را ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان
نامند و تدبیری نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین باید در تبرید بدین تحقیق
سعی باید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد
شیر ست و فساد شیر محدث آفات در طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد نشاید قبض کشود
اسرع النفع ست در دفع این حالت فصل الدم بالنحو یا و این مرضی ست که آدمی را از فکر
سلیم و ظن سالم باز دارد و بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد و بعضی امور

وازین قبیل ست جمیق و رعونت و عشق فساد علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و
مفرحات خورانند و نوشتار و نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیه لطیفه دهند و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید و قوت نگاه دارند از
اثر تنقیه و تعدیل باز نیز ظاهر شود در امراض سوداویه طول از تدبیر نشوند و بعد تحقیق سبب
بتدبیر یکه درخور آن باشد لازم شمارند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی و در عشق بهترین
تدابیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد والا بطریقی که باز دارنده اندیشه آن باشد
متوجه باید بود و جماع را در ازاله عشق اثر تمام ست خاصه اگر با محبوب بود فصل ۱۴
در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون قسام ست اگر با غضب و اندیشه بود نامش
گویند و اگر با خنده و بازی و امید بود دوا الملک و اگر با ترش روی و فرار از مردم بود
قطرب و هر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه مالیخولیا ست و بعضی در اقسام
مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقه وی غیر ست زیرا که در سبب با جنون اشتراق خلط
غیر طبیعی شرط ست چه خلط طبیعی اگر سوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج آنچه در مالیخولیا
گفته شد بکار برند و در ترطیب بیشتر کوشند و بدوشیدن شیر زنان بر سر و بختن آن
در بینی و مالیدن روغن بنفشه با دام بر سر و بدن و استحمام و نطول ساختن آب گرم بر
شکم نفع دارد و معجون بنجاح اکثر سود مند بعد از نضج تمام فصل ۱۵ در سدر و دوا
هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشمش تاریک شود آن را سدر گویند و چون اشتداد
کند و سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوا رنامند علاج حسب خلط استفراغ
باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ توان
دانست و اگر ماده در معده باشد از غشیان و دیگر آفات در معده
مهیا بود و همچنان هر عضو یکه مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت
و تنقیه عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

کذا از نقاهت میشود و اغذیه لطیفه و مفرحات مناسبه مقربال است و هر وارید صلایه
کرده با شربت لیمون و صندل یا شربت انار مزین و امتثال آن مفید و اگر سبب صرع
بیرمیه باعث دوار بود و تکمید و تضمید با شیافی کرم نمایند اغذیه که در آن بادام کرم باشد
نخورانند **فصل ۳** در لیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم بر دماغ و
سیب سودا و یا واسطه سوء مزاج حار یا مزاج نیز عارض می شود و علاج در بلغمی
و سوداوی تنقیه نمایند بعد تنقیه خصوص بجب توتیا با و امتثال آن که در تنقیه
سر مبین است و معجون فلاسفه دوج مربا در بخیل مربا و کندر با شکر مفید است
و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب باد ام در سوداوی واجب و در سوء
مزاج حار مانع تعدیل بمرورات و هر طبات کافی ست **فصل ۴** در فالج
و این مرضی است که نصف بدن در طول بی حس و حرکت شود و این بیشتر
از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود و یا واسطه توریم او مبدا
اعصاب را علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند
و اگر ممکن نباشد آب کوشت با زیره و دارچینی توان داد و بجای آب
مربا العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج بلغم دهند و نخود آب کوشت کبوتر بی
با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهارده روز که اده نضج یافته باشد
مسهل دهند بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدهین نمایند و جوابرش
بلادری و تریاق کبیر و مثروذ لیطوس نافع ترین ادویه است و منتک و کندش و
فلفل و نوشادر بعد تنقیه تفوح مسازند که مرایم الاتر هست و اب کرم بر بدن
که مضر تر از اب سرد است و اگر با فالج نیز خون غالب باشد قصد جایز است و انجا
که فالج با حرارت باشد ادویه کرم ننماید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعده
بمعالجه فالج باید پرداخت و انجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدا اعتبار زاده

ماده خون تنفیه دم نمایند و معالجه ورم توجیه فرمایند **فایده** بطلان آن کس در حرکت اکابضو افتد بانتفیص وقوع آن در نصف طولانی امزا استرخائی گویند بلفظ مطلق و فالج یا استرخای نصف بدن مختص بست نزد جمهور **فصل ۶** در حصر و این مرضی ست که حس عضو یا حمل یا ناقص شود علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبه بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر بسبب پوست بود علامت و علاجش از تشنج یابس جویند و اگر بسبب ضغط و ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید کرد **فصل ۷** در لقوه یعنی کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشانش استرخا کدورت حواس ست و نقصان ذائقه و فروهشتن یک زیرین و کام و نشان تشنج تمدد پوست پیشانی ست و قلت آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج تشنج کوشند **فایده** تا چهار روز یکبار پخت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز ندارند از آب نیز اگر ممکن باشد دور خانه تاریک نشانند و آینه چینی پیش نظر باشند تا بتکلیف دران نپوسته بینند و جوز بویه در دهن دارد و پوست بیخ کنیر در ماء العسل جوشانیده غرغره کنند و اگر غلبه خون بود فصد مجوز است و در تدبیر تمهل نمایند که چون سه ماه بگذرد و کجی دور نمیشود آینه چینی عبارت است از آینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی دران بتکلیف دیده میشود و کثرت نظر دران باعث استقامت موج میگردد **فصل ۸** در تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و اسلائی گویند و نشان وی انست که یکبارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث پوست باشد تشنج یابس گویند و نشان وی انست که بتدریج افتد نخستین استفراغ مفرط با حمیات حاره پیدا شود و عم مقرطلین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود و علاج در امتلا بعلاج فالج

گوشند و در بیمی بتر طبیب ظاهر به و باطنیه از انچه بهر سوء مزاج یا بس در معدلات ذکر
یافته و موم روغن ورد روغن بنفشه بادام هم آمیخته بمالند و بشیر زنان استنشاق
نمایند فائده تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عضب یا گرم
امعا حادث میشود بتدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت
عصب گویند و تشنجی که در صرع افتد عرض است چون صرع زائل شود آن
نیز زائل میگردد و اگر با وجود گشودن صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر
بحسب حال بگیرم بمالند و بعضی مردم را که وقت فازه دهن گشاده میماند بسبب
تشنج شدن کوزه دهن بدین بکاهی نیست و اگر کفایت نکند بعلاج استلائی باید پرداخت
فصل ۱۹ در بهت یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو جانب
گشیده شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنی تشنجی که در چنبر کردن افتد و مانع تمایل شود
علاج اینها از مبحث تشنج جویند چه سبب و در معالجه میاورند انمایند که اینها
قویتر از تشنجند **فصل ۲۱** در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از ماده بلغم افتد
نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه آنست و اگر از کثرت جماع یا از
کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند و در رعشه جماعی شیر تازه نوشیدن و
بدین بدن نمودن و بیضه نیم برشت خوردن مفیدست **فصل ۲۲** در اختلاج یعنی
پریدن عضو و دوام او در وجه منذر بلقوه و در شکم بمقدمه صرع و در پهلو بورم
پرده سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضله شکم بمقدمه مالیخولیا گفته اند علامات
کم گردند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه بلغم فرمایند و انجا که احتباس علت و
نابر آمدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و فرا **فصل ۲۳** در لکوی
که دیرافلج نیز گویند و این حالی باشد که اعضا گران رنگ روی و چشم سرخ شود
و فازه و خمیازه بسیار آید و آدمی خود را بهمی بیند گویا مقدمه حمی ست و حال آنکه تب

بنماید و بعد از چندی آن حالت رفع گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن ماده
ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون و صفرا باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج
را با آب سرد نوشیدن و غسل بدان کردن فجاءة نفع مید هد و تخم کشنیز سفوف
ساخته یا تنقوع کرده همراه شکر سود مند است فصل ۴۲ در حس و این مرضی است
که دماغ خارش کند وی در دعلاج در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این
بخار صفرا است و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و انجا که خون
غالب باشد فصد توان کرد فصل ۴۳ در عصاب به و این در دلیست که در ابرو
پیدا آید و سببش اگر گرمی مزاج بود که دران محل افتد بحر طلوع آفتاب شروع کند
و غلبه میکند تا دو پهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری ازان نماند
باز صبح شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
خارج بتفتیح مسام کوشند و اگر بتصاعد بخار باشد از بدن هر بعض بر روی افتاد
باشد و بیناثی نکشیده بود علاجش عاف آوردن است بخار بدن و درون بینی از چیزی
خشن و اگر عاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف بمالند
فصل ۴۴ در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی برآید بر طریق
مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت
رقت و حرقت ماده هست و نشان برودت غلظت یا رقت بی حرقت
علاج بتعدیل مزاج کوشند و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده بالجمله در زکام
قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از برآمدن باز دارد نباید داد
و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده چه در حار و چه در بارد و از خواب بعروق و خفتن
بر پشت و خوردن حمضات و لبنیات و لحوم و سرنگون کردن و حرکت
عنیف نمودن مغ باید کرد و اگر سرفه با زکام بود در رعایت سرفه نیز نماند

فایده ماشری و باد شنام کدر دردی می افتد به تنقیه دفع میگردد و دیگر کیفیات
و امراض متفرقه کفته آید انشاء الله تعالی **باب** در امراض عین روشن
باد که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور است
در وسط آمده و تا جلیدیه پیوسته و اشباح چون درین رطوبت منطبع میکردد و در
عصبه مشاهدی میشود و باصره درک آن می نماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات
و رطوبات کرد و پیش اینها بماند و اقصد اکنون بدانکه آنچه
محاس هوست و بلمس درمی آید طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه است تا آنجا که سپید
است ملتحمه است و آنجا که سیاه قرنیه هر دو با هم ملتحم شده اند و بعد ازیان طبقه
عنبیه است و طبقه مذکور رنگین است و لون حدقه از دست و الا قرنیه شفاف
و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و بعد ازان
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است و
پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد او
رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه
چشم است بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده انچه نام دارد در پنجا
مذکور می شود **فصل** در رمد و ان ورم ملتحمه است اکر از خون باشد
چشم سرخ و کران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اکر از صفرا بود سوزش
بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اکر از بلغم بود ورم سپیدی زند
و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اکر از سودا بود ورم صلابت زند و
منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما یکبار بر هم نرسد و چشم کران باشد و اصلا
بود و اکر از ریح بود نقل اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب آن ماده نماید
و پیش از فصد و سهل دو انچشم نرسانند اما انجا که سبب خفیف

باشد بسهیل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین
منقیات فصد رگ قیفال است بعده رگ پیشانی و رگ ماق زنون پس آنجا که
رقیق بود شیاف دینار کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و با سلیقون و در
یابس قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند و اگر مدیا سبل لاحق شود
نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد و بر استفراغ و جذب ماده قناعت
کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر بدو زائل نشود
اقطع نمایند یعنی بردارند و بزنند بطریق که معروف ست نزد کحالان فصل ۶
در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده
ورم در جزو عضو سرایت میکند و انتفاخ در کل عضو پیدا آید و پس بعضی
بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد
علامتش آنست که دفعة پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گزیدن
پشه و مگس میشود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در دچندان نکند
و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر بماند اگر ماده غلیظ بود و اما اگر مائی بود اثر
غمز نماند علاج تنقیه حسب المادة نمایند و تبدیر مدر بارد رجوع نمایند و در ریحی
سه روز ریح دوا نکند که در اکثر خود بخود زائل میشود فصل ۷ در حکة الملتحمه یعنی
خاریدن ملتحمه درین بسیار باشد که بلک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج
از طعام شور و تیز پرهیزند و تنقیه بفصد و مسهل نمایند و جست بر فصد نمایند
و سیاهی اد در چشم بمالند و چشم روی به آب گرم می شسته باشند فصل ۸
در قوته ملتحمه و آن کوشتی نرم ست که اکثر در موق اکبر پدید افتد علاج تنقیه فرمایند
بدرغبات پس دوا کاری نمایند فصل ۹ در رودقه ملتحمه و آن بتوصلب ست سرخ یا سیاه
که در چشم پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که ماده

دو قه سبک بود و چون رقائد بکلاب تر کنند و بر نهند زائل شود بی تدبیر دیگر

فصل ۱۰ در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود سرد کنند و اگر از سردی باشد با سلیقون و اگر از ضعیفی عضله چشم بود خسته بلیله زرد سوخته نمک هندی و مازو و هر سه مساوی کوفته بیخته بکشند و آنجا که در بهرامذک زمانی قطرات اشک برآید و منقطع گردد آنرا بوالتلن نامند تدبیر او و منقیه بدان است پس ادویه اشک آور و محلل چون با سلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در حرقت عین سبب سوزش چشم اگر ماده گرم بود منقیه نباید و اگر نه می باید و با شد قوتیا در غوره پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافورانه اخش اثر تمام دارد **فصل ۱۲** در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعا چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن بدتر آنست که چشم با آب گرم بشویند و شیر زنان بچکانند و آنچه مرئی باشد به پنبه پاکیزه برداز ند و اگر غائص بود بدین تدبیر نه برآید نشاسته پارچک سازند و در چشم بگردانند و زمانی بدارند تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد و پس به پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسی سرخ که بفارسی آنرا گل سرشوی میگویند پارچک سازند و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند تا چنان بدان آکوده شود از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانبوبه که سرش پهلو دار بود بر هند و در چشم بعد بگذارند چشم با آب گرم بشویند تا چنان جدا شود و از پهلو میل انبوبه بچسبد تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه باشد مانند آن تشبث کرده باشد در چشم آلتی که مخصوص باین کار است یا هر چیز که

بزاورد و بر آرند پس ازان شیر زنان با سپید بیضه مرغ بچکانند تا از مصرت
تشبث ایمن سازد **فصل ۱۳** در مضرت که بر چشم افتد سرخی یا ورم ارد علاج
رگ زنند و طبخ نرم دارند بقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تقیه سپید
و زردی بیضه بار دغن گل بر چشم بندند و پس از زوال درد کبودی اگر نماند
کشنیز و خود بخ و سنگ پلپل یعنی سنگی که در خریطه پلپل یابند و زرنیخ طلا نمایند
تا کبودی او دور شود اگر تبیغ یا از سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد
ملتحمه تدبیرش نیز فصد نلین ست در هر اندک مدت و زرده تخم مرغ نهادن و
باصلاح جراحت کوشیدن بنوعی که در قرحه بعد **فصل ۱۴** در قرحه عین بدانکه ریش
در سائر طبقات محکن الحدوث ست و سالم ترین وی ملتحمه ست که در ملتحمه بود و کم
درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات
که بجز در شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمی شود دیگر بعد تخلیص مادهٔ علاج
رگ قیفال زنند و سر سفته چون قدری بیرون گیرند و طبخ نرم دارند اگر درد
کند شیر زنان چکانند و اگر زود نخفته نشود دلعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را
در آب شیرین دو پاس بدارند پس برارند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند بار
و چون نصف بماند بیالایند غسل او این باشد و بعد از بختن و شگافتن شیر
با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر
اثر قرحه بعد از ان بماند آنچه برای ذهاب اثار قروح وجدری مخصوصست
بکار برند و استخوان بوسیده بکلاب سائیده در ازاله اثر مجرب است **فصل ۱۵**
در کمنه بدانند که این لفظ مشترک ست زیرا که گرانی پلک را که از باد
باشد و صاحبش چون پیدا شود پندارد که در چشمش ریگ
افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف

نسف بصر شود و شیا غبار الوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج انچه مخصوص
به پلک ست گفته اید جدا اما انچه بقرینه مختص بهست تدبیرش نضج ست باستعمال
جلاب جلبه و کتان و کثرت استحمام و لعوقه جهت نشف مادهٔ شیای قضی
باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد و بالغ البصارت و دستکاری باید
کرد والا تعرض نکند تا افتی دیگر پیدا نکند و انچه بلتحمه خصوصیت دارد بمعالجه
رمد سوداوی در شود و بطبخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن
نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری علاج شهد باب بادیان
در چشم کشند و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندرکنند و رطوبتی
که از انجا برآید بمالند در چشم کشند که مسمی بگوزن است بغایت الاثر ست و اگر ماده کثیر بود
بمسهل و فصد برانند **فصل ۱۷** در بهری یعنی روز کوری علاج بریسه
و کله پاچه و گوشت گاو و زنان قطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و
یعنی بچکانند و در آب سرد چشم بگشایند بخیوطه زده و شربت عنابی
نوشند **فصل ۱۸** در صداع حاقه و شقیقه عین و این مرضیست که در نیمی
ضربان شود و جع مسلی یا ضاغط بود گاه ساکن شود و ضربان و درد ماند
شقیقه سر باز عود کند و اثار مدیح نباشد علاج انچه در شقیقه سر گفته شد
همینه تدبیر اینست و در تبر شریان ضدغ مبادرت کنند تا افتی دیگر نیارد **فصل ۱۹**
در محجوز العین یعنی بیرون امدن چشم بی ورم علاج نفیه ماده نخایند و بعده
بلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیز هاست **فصل ۲۰**
در نتو العقریه یعنی بلند شدن قرینه علاج این نفیه ست از خلط غلیظ و بعده
ذرور اصفر کشیدن و با بهای گرم روشستن و بر بخاران انکباب نمودن
و خاصه نتوانست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمی شود و معرا از دو

وضربان میبود بخلاف شیر که در قرنیه اقدر نرمه وذی عمر وبادرومی باشد و

فصل ۱۳ در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد وگاهی در جمیع آنها بثور حادث میشود وگاهی در بعضی بالجمله در بعضی قرنیه سپید میباید بهمان موضع و در بعضی تا ووجعش در مقولات گفته ایم علاج فصد و مسهل اول از ابتدا روادع و انتها شیاف ابیض کندری و الخطاط شیاف احمر لین کشند **فصل ۱۴** در نمور سرچ هر کاه قرنیه بشکافد و عنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموما خواه آن بقدر سر مویی بود یا زیاده باشد واگر نه بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس الملی و راس الذبابی و نفاخی و مسماری و تولولی و فلکی نیز خوانند علاج پیش از انکه کنارهای شق قرنیه بسطبر شود در مراجعت تو کوشند ومحافظت مانند از کثرت خرق وایں چنان باشد که شادنه مغسول و اقلیما نقره وصدف سوخته باریک مانند و در چشم اندازند و اگر اکسیر این اندازند بهتر باشد وبالای آن رقاده مدور بقدر خانه چشم بر چشم گذارند و قطعه اسرب سوهان کرده در خریطه نهاده بر بندند و اگر سرمه سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد وبعصابه محکم بر بندند و سر کاه کنارهای قرنیه نشقه غلظت گرفته باشد علاج سود ندارد لهذا امر مبادرت کرده اند در پیرش **فصل ۱۵** در حول یعنی سرخیز و دمودن از درد چشم این مرض اگر مولودی بود علاج نپذیرد و اما غیر مولودی انچه باطفال افتد از صرع یا از خوابانیدن دایه اورا بر یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب یکبارگی طفل را بجنبش آرد علامتش آنست که چیزی سرخ بدانجانب که خواهد چشم اگر دد اندازه نزدیک طفل نظر نپوشیده بدان دارد و بیاض چشم بسیار بدانچه بزرگان را افتد اگر از تشنج عضله مقابل بود نظر کند کژ بینی و بست است یا امتلا بسیار بینی تقدم امراض حادت وعلاجش بر سبب چنانچه بهر نسخه یابد مقرر است و شیر خر و شیر دختر و شنیدن الفم

Powered by Google

ونشان امتلا تقدم صرع ست وجزآن که به تشنج انتهای لازم ست وعلاجش تنقیه واگر از استرخای عضلات مقاله بود بعلامت وعلاج استرخا رجوع نمایند چنانچه در امراض رأس گذشت واگر زوال طبقات ورطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی وعلاجش تنقیه دماغ ست بایارجات وتنقیه معده نمایند واگر از اورام عدن ماده دانند تجویز هضم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع و انتشار بدانند که اتساع کشاده شدن ست خواه عصبه مجوفه کشاده شود خواه ثقبه عصبیه وانتشار پراگنده شدن نورست در اجزای چشم واین لازمه اتساع عصبه ست ودر اتساع ثقبه عنبیه نمیباشد ودر اکثر با اتساع عصبه اتساع در ثقبه نیز پیدا میشود بالجمله اتساع عصبه متعذر البرست اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند وتدارک فرمایند مثلاً اگر از ضربه افتد اما لماده کنند واگر از خلط افتد تنقیه نمایند واگر از زیادتی رطوبت بیضیه افتد واین بصبیان بیشتر افتد با ازتورم طبقه عنبیه افتد ایضا تنقیه نمایند واگر از خشکی عنبیه افتد علامت وعلاجش از ضعف بصر یعنی جویند

فصل ۲۵ در ضیق یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی ست محمود باشد و باعث قوت بصر واگر عارضی ست ضعف بصر می آرد نظر کنند که سبب رطوبت عنبیه ست یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یا کیموس رویه که در ثقبه کراید آثار رطوبت ویبوست از اسباب ماتقدم پوشیده نیست ونشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست ومبصرات تشخیص نمودن وعلامت کیموس صلب فقدان ثقبه ست یعنی مردمک نماید علاج در یبوست عنبیه وقلت بیضیه ترطیب ودر کثرت رطوبت عنبیه تنقیه ودر روایت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب را قابل برآمدن سازد باید کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی شکلها

وخیالها در چشم اید چون بشنه و مکس و جزان بداند که این سه گونه ست یکی
مقدمه نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم دکاکی
حس بصر نشان نزول الماء بقای انست دائم و هر روز افزون و اکثر در یک
چشم بودن علاجش فواید دیگر در نزول الماء گفته اید و نشاید جای معده از
تخلف و کثرت خیال در خلو معده و پری ان و علامت فساد طبقات و رطوبات
از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه ماده تنقیه
اجزای چشم حسب سبب و نشان دکای حس سلامتی بصارت و ذکائی دماغ
ست و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده ست و بخارهای
بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث ست می بیند فی الواقع اما چون نسبت رویت
موذ غیر معتاد تشویش می شود جهت تکدر بر سیه و کله پایچه و بند
در نزول الماء یعنی فرو دامدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک
یا یکبار کی از سر فرو آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر اب غلیظ باشد
تمام ثقبه را در گیرد و بصارت بالکل باطل کرد و اگر بعضی از ثقبه بکشوف بود بمقدار
دیده شود و انجا که اب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت تمامه
نمی کند بنابر رقت و این قسم عشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول
تمام از تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست و ابتدا از خیالات رآنچه
روز افزون تواند یافت علاج در ابتدا بی توقف
داغ کنند بر شیریان بناگوش و داغ پخته باید تارک بسوزد
و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آغشته کذارند
هر چند که داغ تبر آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیز کند و بعد نزول
چون یک سال بگذرد و اب از مالیدن چشم منسح نمی شود و دستکاری

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد فایده خیالات بد
شتن شاه در گذرد و نزول با نشود و این خیالات نزول لما را نمیکرد و بدانند که
تخم نیل با زنگ بساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رک بس گوش
گشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و بخته بود البته منع نزول
الما مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد و نه داغ مکرر قدح یعنی
دستکاری و طریقش معروفست و بعضی جاها دیده شد که صاحب نزول لما را راصد مه
قویه بر سر افتاد و دمعا باحره بگشاد و اقسام این مرض بسیار است عمامی زنقی
حصی اسفنجی متشتر رقیق زجاجی اخضر امبض بردی اصفر احمر
دهبی ارزق اسود و از نیها هیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه
قابل قدح مست سپید صافست که از مانش چشم متمتع کرد فصل ۲۸
در سده عصبه مجوفه که بی نزول لما را بود نشان وی سالم بودن مردمک است و
مع ذلک ابصارت باطل شدن و انار حوم و ضغطه نا نمودن علاج تنقیه دماغ
کند و رک گوشه چشم زنند و دلوچه بر صدغ چسپانند و قدم بالند و دماغ را بسیار
ساق نبند فصل ۲۹ در زرقه یعنی کریچشمی انچه اصلی بود اصلاح نکرد
اما اگر عارضی است خواه و هبی عارض باشد خواه بعد آن حسب سبب تدارک
توان کرد و اگر سبب دی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر یبوست
بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه یبسی بطلان ابصارست و فرق درین و
نزول لما از زرق از قدم خیال و عدم ان توان کرد و ایضا در یبسی لاغری و
چشم پیدا شود و قدح سود ندهد فایده زرقه که در صبی شده باشد بعد رضیع
بلوغ زایل شود و این زرقه را برجل العین گویند فصل ۳۰ در ضعف ابصار کرد
علبه خون بود رک زنند و تصفیه دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

نفخه و شقیقه بلیغ نمایند و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب
آن تدارک کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست
علاج پذیرد اما جهت حفظ ما بقی در ازالهٔ رطوبت باشند و کحل جوهر بکار برند
فصل ۳۱ در ذهاب بصر و حلیوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب غلبهٔ شش مقر
در جای تاریک علاج اگر نور مکدر شده باشد یا بیضه سیاه گشته با سلیقون
بکشند و ادویه به ملطفه بکار برند و اگر دفعة برآمدن از ظلمت باعث بود
برفع آن کوشند بر روی آویزند و شرخ خانی آفتاب ننگرند و تجویع غذا نمایند فصل ۳۲
در خش یعنی آنکه روز نه بصارت ضعیف شود و اگر این مولود است علاج پذیر نیست
اما جهت تسویهٔ اجفان و طبقات تا چشم را قوت دهد و خان روغن بنفشه میکشند
فصل ۳۳ در قمو یعنی کمال ضعف که در آن مرتبه از کثرت نظر کردن برف یا روشنائی
علاج خرقه سیاه بر روی و سر بندند و لباس و فراش همه سیاه سازند و شیر و چشم دوشیدن
و با دام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن و در قمو ربری اثر تمام دارد فصل ۳۴
در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمهٔ آنست علاج در ترطیب کوشند و اگر سدد
باشد تنقیه و تفتیح نیز بعمل آرند فصل ۳۵ در بعض العین یعنی دیدن بجانب شعاع
خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است و اگر بجهت
سدد و جز آن افتد باز الهٔ سبب کوشند فصل ۳۶ در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه
مزاج اصلی خاصهٔ چشم گرم و تر است و گرنه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان
گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت لمس و حمرت لون اوست و نشان
سردی ضد این و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک است و بزرگی چشم و نشان
خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه افزون از همه بوده است لهذا از زوال المآء
و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد باب ۳۷ در امراض خمس و بدء

بدانکه جفن بضم جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه

فصل ۱ در کمنه پلک و شناسائی آنست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم است

و پس از زمانی زائل شود و علاج بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدهمات در چشم کشند چون

احمر لین واحمر حاد و استحمام نمایند **فصل ۲** در استرخاء الجفن بعد تنقیه و تضمید

صبر واقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاجش فتیمست یعنی

بریدن پلک بوجهی که معروف ست و رگهای درون بینی کشادن نفع دارد

فصل ۳ در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رعدهٔ

یا قرحه پاکیں از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند میل دائیکه

بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده

آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده درمیان گذارند و زرده بیضه

در روغن گل بر پشت چشم بندند **فصل ۴** در شتره یعنی کوتاه شدن پلک

و اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غدد

و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب تشنج یبسی باشد یا

امتلائی تدارک نمایند و در انچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند

فصل ۵ در شعیرناک که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان

سبب پلک مطبق شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده

مدمعات کشند و اگر نفع نشود و ضرورتی قوی باشد دستکاری

نمایند و نافعترین چیزها پر هیز ست تا حدی که خنازیر و سرطان

از پر هیز واقعی تجلیل میرود **فصل ۶** در عقده که فزونیست

سخت بر پلک بالا پدید آید علاج بقیر وطی نرم کنند پس حبت تحلیل

مرهم داخیلون نهند و انچه قابل دستکاری باشد بدستکاری

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زاید موی مژه که از گون شنده در چشم خلط ازرا
شعر منقلب گویند و انرا که در غیر منبت روید شعر زاید نامند علاج بعد تنقیه موی
زاید بکنند و انجا را بنوشادر بخارانند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سبک طلا نمایند
و کف دریا بلعاب اسبغول مالیدن منبت ماحذر کند و اگر موی منقلب باشد بمیل و
بق با مویهای راست انرا بچپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را با تخی
سوزن ماننده داغ دادن آخر العلاج ست و خیاطه و لشمیر شیر تدبیر و بست

فصل ۸ در انشار الاهداب یعنی ریختن مژه علاج اگر فاسد نباشد بواسطه
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر ضعف جاذبه ان موضع بود و ایتی
قوت شیطرس و تهای کرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سلیقون
و روشنائی کنند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه ان نمایند
و در تجفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع نشاندن مژه باشد بواسطه
کنند فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم برگ
لاله دشتی بر دغن زیت بمالند و روشنائی بمیل بر مژه کشند فصل ۱۰ در
جرب الاجفار یعنی فرو نهای خرد یا خارش که در باطن پلک پدید آید علاج حسب
ماده تنقیه نمایند و برد و تبخیر کشند فصل ۱۱ در پیرو الاجفار رطوبتیست
غلیظ زاله مانند که اکثر بر ظاهر پلک افتد علاج تنقیه و طی و داخلیون تلیین
و تحلیل ان نمایند و الا بدستکاری بردارند فصل ۱۲ در صلابت جفن و غلظت
ان سختی چون در پلک افتد کشادن و بوشیدن چشم دشوار میشود علاج
در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند با کتاب مرهم
واین را جاء العین نیز خوانند و انجا که باصلابت انجفن خارش بلا ماده بود مسمی
میشود به یبوسة العین فصل ۱۳ در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

خصوص که کناره بیشتر سطبر شود علاج در ابتدا باد انواکه کافی ست دسماق در
کلاب خیسانیده آب او بچکانند و نسب و خرفه و برگ کاسنی بروغن گل
ضماد کردن وافی و بعد ازان دغلظت تنقیه بمقصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه
شیافات اجمرلین کنند **فصل ۱۴** در قمل الاجفان یعنی پستی که در مژگان افتند
ازانکه بسیار خرد بود خیشان وان را که بزرگ بود فتیام گویند ازانکه اکنده بود
قرده خوانند علاج بعد تنقیه بدان پلک را پاک سازند از قمل اگر تنک بود و گیرفتن
والا بابی که نشست دنگ جوشانیده باشند بشویند و میل در زیبق گذارند تا بوی
سیماب دردی اثر کند پس با سنگ بر میل دست کردانند تا جزوی از سیماب
بان نماند پس ان میل در پلک کشند بالخاصیه قمل بگذرد **فصل ۱۵** در
شعره که در بیت پلک چو در کنار پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا
بروادع و بعده تمیع کرم و داخلیون بنهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند نماند
با بعوض بیرند و حوالی برآمدن دهند زمانی بزود بند نکنند و بعده در ورم اصفر
باشند **فصل ۱۶** در تونه الاجفان و ان فزونیست بر شکل توت اکثر
در باطن پلک زبرین بیشتر و علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال
و بعد قطع زیره و نمک بنجایند و اب او بچکانند **فصل ۱۷** در تحجر جفن و این
از برودت غلیظ تر مانند علاج تنقیه کنند و پیروطی بزم نمایند و اگر تحجر مسبب میل
بود از انگذ نامند **فصل ۱۸** در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
و پوست بسته در سرکه بخته ضماد نمایند و بعد مقوطی خشکریشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گذارند نامندمل شود **فصل ۱۹** در تهیج الاجفان یعنی انتفاخ
پلک علاج اگر بسبب ضعفی احتقان افتد چنانچه در سور القیه و جزان تقویت
احتقان کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه ان نمایند **فصل ۲۰** در تورم

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسر که طلا نمایند و اگر بزودی زود
بموچینه گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک باشد
تا خون بایستد **فصل ۲۱** در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک گران دارد
و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا دهند و بسائید
عدسی معسول انکحال نمایند **فصل ۲۲** در غلهٔ پلک و آن بثور خرد سوزانست که اندک
ورم کند و ریش شده پس کرده علاج تنقیه صفرا کنند و حصنض و مرطلا نمایند **فصل ۲۳**
در سعفهٔ پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج رنگ او اگر اغبر بود مسهل
سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه شود
باشد شرط زنند و باشکر بخارند تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۲۴**
در سلعهٔ پلک و آن جسمیست فزونی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه و بستگاری
کنند **فصل ۲۵** در زرقت و ضرقت جفن یعنی کبودی و سپیدی که بر پلک از زخم پدید
آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ
بگلاب طلا نمایند و الاسقال بوزیر هم سودن آب انداخته طلا کردن ازاله کبودی نماید
فصل ۲۶ در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی است علاج بعد فصد و مسهل
شیاف غرب بکاشند و در وقت بکاشیدن اول باید که قرحه را از پنبه پاک نمایند
و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف
و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود ورم
کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خربزند و زعفران قدری آمیزند و گذارند تا سر واکند
فصل ۲۷ در حکهٔ آماق و اجفان یعنی خارش بلا بثور که در گوشه چشم و در
پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن گل خیاد نمایند
و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد با سلیقون و فصل

کرماس درون نقبه است یا دن اگر در دلست فتور در سمع و شدت در دو
لزوم تب میباشد نزدکه دوائی مرکب است با آب کشنیز طلا نمایند در دلت
برون گوش و شیر از پستان دوشند تا در دبا یستد و اگر نایستد نعاب حلبه با گم
کتان پیچکا نند تا ریم کند و بیالا یدنچه نشده و اگر بیرون نقبه است و رم نظر
می آید و تب لازم نمیباشد و در دشدید نمیبود و درین استعمال ردا و عات مبهی
و عند نشد ت در دبا رچه در آب گرم تر کرده تکمید توان کرد و بیک کرم نیز بعد
دو روز بر گ کرنب در روغن زرد کهنه نچه بر ورم نهند تا تحلیل ما ده کند
فایده انچه گفته شد بورم کرم مخصوص است اما ورم بارد درون صلاح بود یا بیرون
سیطل سامه نمیبود و در قوی دتب بادی نمیباشد با نقل و تعدد لازم لیست در روغن
تر بپچکا نیدن بعد تنقیه بقیع تمام دارد در بارد فصل ۳۲ در قرحه گوش و
نشانش نقدم ورم است و دیر آمدن ریم علاج شهد انزروت مسحوق در قلیه
الوده بگذارند تا پاک کند و بیده انزروت دوم الاخوین و کندر ذرور نمایند
یا بروغن گل امیزند و بفتیله بردارند و اگر در دشدید بود خاکستر انیون و
قدری جند بدستر جهت اصلاح انیون بهم انمیخته ذرور نمایند یا نجیری
انچه بپچکا نند فصل ۳۳ وزطرش و دقروصم نقصان سمع را طرش و بطلان
او را دقر و فقدان سماع را صمم گویند و کاهی یکی مرادف دیگری آید علاج حسب
سبب تدارک کنند و در انجا تنقیه بمقاربین نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد و از سیجران
می افتد محتاج چند بیر بلیت و انچه از بیرسن افتد امولودی بود و علاج
نه پذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعر و تمک نخانند و یکقطره در گوش چکانند
نفع دید فصل ۳۴ در دخول الحصاة یعنی در آمدن سنگریزه و مانندان در
گوش علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند چون خواهند بیرون

بگیرند تا فوت دفع بگوش مصروف نشود و آن چیز منتفع کرده اگر آب در آید چوب
باد بیان قدر وجب گرفته بر یکطرف او پنبه بندند و بروغن آلوده برافروزند و طرف
دوم او در گوش باشد آب همه بجذب شود و طریق دیگر در رد گوش گذشت و
دخول حیوان صغیر را آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج
تدبیر نمایند فصل ۷ در طنین و دوی آواز که در دن گوش می شود اگر سخت و
باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و
ازاله آن فرمایند و اگر از ذکای حس بود کلیا پاچه و هریسه خوراند فصل ۸ در
انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون
بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند و هر چند
باشد بعد فصد ماز و در سر که چوشانند و بپکانند خون بند شود و در بحرانی نادر خوف
غشی نشود بند نکنند و اگر از قیح چه زراقه افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند
و صبر و مغاث و اقاقیا و اسپیغ و حناضماد سازند بجانب نمائل کسر تا عضو را
بهیات اصلی آرد فصل ۹ در القلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ علاج
بعد فصد تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده بر فاده و عصابه محکم بندند
و اگر رو باقی باشد پیه بط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو لیذ
برانند فصل ۱۰ در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این اطفال
را بیشتر افتد علاج میان دو شانه و بر بیخ گوش حجامت کنند یا زالو چسپانند
و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرد ار سنگ قبیل نرم سائیده بپاشند
فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در سرکه
بجوشانند و سرکه مطبوخ را بر روغن بادام تلخ بپکانند فصل ۱۲

در هرب الاذن یعنی گرفتن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج بتقویت دماغ
گوشند باغذیه و ادویه مقویه و شمم **باب ۵** در امراض انف یعنی بینی
بدانکه در بینی دو راه است یکی بدماغ میرود و دیگی بحلق **فصل ۱** در خشم یعنی
بطلان شامه و سبب اگر از برآمدن گوشت زائد بود در مجری آنرا بواسیر
الانف گویند و جدا بباید و اگر حادث و رم یا وقوع سده بود از خلط
از انجا لازم هر خلط است معلوم میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشان
حار و بارد ظاهر است و بابرآمدن مادهٔ ضرور علاج حسب تدارک نمایند و انچه
بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست پانزدهم قمتر علاج پذیرد **فصل ۲**
در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد باوجود آمدن بوی و این سه
گونه است یکی انکه همه روائح را بیک رائحه بوی کند دوم انکه از یک چیز بوهای
مختلف شمیده شود سوم انکه بعضی بوها شمیده شوند و بعضی نه و این از دو حال
خالی نباشد یا انکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بد بو نه یا برعکس علاج تنقیه
دماغ نمایند و اگر فرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنچه که خوشبوئی محسوس
میشود فقط جند تسقیط کنند و انچه که بد بوی مشموم میشود مشک در بینی بچکانند اگر
بیماری در ابتدا بود و بعد از زمان در اول مشک و در ثانی جند **فصل ۳**
در بواسیر الانف یعنی گوشت زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند و زلو
نهند و سهل دهند پس ازان زنگار و شنان قصاریون و مر هر سه برابر
مریم ساخته و فتیله بدان آلوده بران گذارند تا برد آید و اگر سود ندهد قطع
نمایند باهن یا برشتهٔ موئین کره دار که از بینی بسوی حلق در میآرند و آنرا
می کشند تا فربهی زدوده شود بعده مریم استعمال نمایند **فصل ۴**
در شوزالانف علاج تنقیه نمایند و انچه که صلابت داشته باشد مبوم روغن

سازند و اگر تحلیل نیابد سرطرزنند و بمرهم اکال بزدایند پس مرهم پیچیده
مندمل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف علاج ریش بینی اگر تر بود در رگ
زنند و سهل دهند پس مرد اسنگ، یعنی گل ارمنی و اگر خشک بود موم
روغن مالیدن کافی ست **فصل ۶** در رعاف یعنی برآمدن خون از بینی علاج
باز دوران و انتیین و اذخرین و مندرین بستن و پس سر حجامت کردن
و همچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سر زاگر از چپ
آید و سر کین تازه خراشیده دوسه قطره چکانند و خانه عنکوت در سیاهی
تر کرده و بغبار الرحی آلوده در بینی درآوردن و سرش باگل ملتانی بر سر چسپانند
حبس خون بنماید و اگر خون غالب بود درک زنند و حسب حال خون برآرند
اندک با یک رفعه و به تغلیظ خون کوشند بشربت عناب و امثال آن و عدس
و برنج خوراندن لیکن آمیخته که بغایت مغلظ ست فائده اگر رعاف در تب
یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانی ست یا نه اگر بحرانی باشد زنهار
بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انجامید مگر وقتی که خوف غشی باشد و اگر بحرانی
نیست حسب حاجت مدارک باید کرد انتباه هرگاه در امراض دماغی
بتر عیف حاجت شود بآلتی که باین کار مخصوص ست درون بینی بخراشند
و اگر لندش و مویز و مرفیون کوفته و بزهره گاو سرشته فتیله سازند و
در بینی درآرند خون روان کند **فصل ۷** در بحر الانف یعنی بوی بد
از بینی آمدن علاج اگر سبب دری شره یا قرحه بود تدبیر وی
کنند بدانچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی
دهد و اگر از تعفن خلط معده بود که بخار ازان بانف آید نهایی معده شاهد بود تدبیر
وی تنقیه دماغ و معده بود و بسکبجین و رغوه خرد ل غرغره کردن

خون محفوظ شود و وقوف سقوط قوت
باشد فعل از سقوط قوت کی قیاس نتواند
دستی که محاذی مخرج سبیل بود و یا پیرکه فضله
یا یک گشنده و خون تبخاریق بیرون آمدن دهد
مذکوره بکار نرفتن قاری طب الاکبر ۱۲
سریش قاری اسرائش اسفیدم و خشک است در
دوم ۱۲ تحسین ۵ کل ملتانی خاکی است
صفتاجی با بین سرخی و زردی و سفیدی و اندک
سیاهی ۱۲ تحسین ۵ تا بجلا دهد و قطع رطوبات نماید و قوه
بشرایی که بسیل و قرحه نفس دکبر خ دردی که شیشه
باشد غرغره نیک دهد و تقویت الشاقولیه یعنی
بسیل و بحران با یک ساخته و زیتون
دست ۱۲ طب الاکبر

وچیزی خوشبو در بینی انداختن فصل ۸ در رض الانف یعنی کوفتہ شدن
بینی علاج اگر خوف ورم نبود رگ زنند ودر جملہ باصلاح ہیأت انف کوشند
بوعیکہ مانع تنفس نشود ولیعنی انبوہ بہم آلودہ در بینی گذارند تا دم ہم آید
وبعد اصلاح صورت او ببست صبر ومغات واقاقیا ومرباریک ساختہ وبآب
لسان الحمل سرشتہ وبر کاغذ نہادہ بالای بینی چسپانند فصل ۹
در عطاس یعنی عطسہ بسیار آمدن علاج روغن گل خوشبوئی در بینی کشند و
آب شیرین بگرم بر سر بریزند ودر روغن بگرم در گوش چکانند ودست وپائی وچشم
وگوش وکام بمالند واگر کودک را افتد گردہ گوسفند بریان کنند وآب چکیدہ او
در بینی رسانند فائدہ عطسہ معتدل دلیل صحت است وافراط باعث آفت
فصل ۱۰ در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود مسواک
برند واگر از یبوست بود مرطبات ودوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد
واگر از تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادہان وجز آن فصل
۱۱ در حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن ہوائی
سرد ہمیشہ وتعدیل مزاج دماغ کنند واطریفل دہند واگر مقدمہ زکام یا نزلہ
یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نہ بعلاج حکہ کہ
عرض است فائدہ اگر چیزی از خارج در بینی در آید وبند شود در روغن بگیانند
وبمالند وعطسہ آورند تا بیرون افتد وبسیار باشد کہ از راہ حلق برآید بل الصداع

باب ۱۱ در امراض لسان ودہان فصل ۱ در ورم
لسان یعنی اماس زبان علاج حسب سبب تنقیہ نمایند وبعد غرغرہ خرما نمایند
ودر دموی وصفراوی تا کہ سہ روز نگذشتہ باشد لبنیرہ کاہو وکاسنی وخرفہ
وعنب الثعلب وبعد سہ روز بہ آب کرنب وعنب الثعلب

وسپستان در دهن داشتن و انچه در بیسی است بکار بستن **فصل ۶** در حفاظ اللسان
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و مبالند و لعاب بیدانه
با آب نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد اگر خلط لزج بر سطح زبان
گراید و خشک شود چوب بید در سلیخین آلوده بزبان بمالند تا رطوبت عارضه
زدوده شود و این قسم فی الحقیقه بیوست نیست زیرا که جرم زبان سالم است
و لزوجت آب دهن خاصه انیست و همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی
مزید غلظت میکردد **فصل ۷** در حرقة اللسان یعنی سوزش زبان علاج
در تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند و کافور رباحی مالیدن اثر تمام
دارد و از العبه مبرده هر چه در دهن گیرند زود تحدید کنند و بدان ملازم
باشند **فصل ۸** در خشونة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مضمضه
کنند باب کرم و بعده بشیر شکر آمیخته و بعده بسرکه و روغن گل و بدانند که
هلیله زرد خائیدن و بزبان مالیدن تا استفراغ ماده کرم زبان اثر تمام
دارد **فصل ۹** در ضعف اللسان یعنی فروفی سخت عاده مانند که زبان پیدا
شود و این از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد ریختن در بجا اجزای لطیف ادویه
تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر در زاج سوخته و زنگار و مر با سرکه آمیخته
بمالند و اگر وفع نشود دستکاری نمایند و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن
دو شریان که زیر زبانست بریده نشود فائده گاه باشد که ماده ضعف
بغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشگافند به مثابه پاره سنگ بر آید و دفع
گردد و گاه باشد که فروفی نرم زیر زبان پدید آید و چون بشگافند رطوبت غلیظ
برآید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشگافند و پوست آنرا بمقراض تمام
بردارند با احتیاط تا بشریان آسیبی نرسد **فصل ۱۰** در فساد ذوق و وی

انست که طعمی ناطبیعی پیدا آید در ذائقه وقت تناول یا بدون آن و سبب این
غلبه خلطی از اخلاط است و طعم بران دال علاج تنقیه خلط غالب نمایند بفصد یا باسهال
و بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق یعنی هیچ مزه
محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت
منفعل نگردد در زبان و سبب این علت نقود ماده رطب است در جرم عصب
علاج بعد نضج و تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ غاقر قرحا و مویز و خرد اگر
حرارت نباشد والا گل سرخ و سماق بجوشانند و در طبخ او سکنجبین یا مری
آمیزند و تغرغر کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان و دهان یعنی پوستهای باریک جدا
شود از دهن و زبان چون بخرقه بشیر جدا میکرد د علاج بعد فصد و اسهال
صفرا آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فصل ۱۳**
در ثور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن برآید علاج رگ زنند و مسهل دهند و بسرکه
که در و کشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض نمایند **فصل ۱۴**
در قلاع یعنی جراحت در بیش دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه
کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در ثور گفتم و طباشیر
و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه بغایت بد بود
بسرکه و نمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر از لذع سرکه بترسد عسل
بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود با میران و بلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشند و مضمضه
کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و مغز ساق گاو بمالند و گاهی جهت تقویت محل
نار و و کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشند و مضمضه کنند **فائده** شیر خشت در
آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر تمام دارد و برستوکاوزبان
سوخته باشیدن **فصل ۱۵** در اکلة الفم و آن قلاع خبیثه ست که زود

مطبوع خانون و همکاران ۱۲

پراگنده شود علاج آنچه در قلاع گفته از تنقیه و زدودن رطوبت فاسد بعمل آرند و
بعد باز استادن قرحه از انتشار قدفیون بگذارند باسوغ تجان پاک کنند و بگاه
ازین ادویه حرفت شود بالجمله مضمضه نمایند و با بشیر تازه شکر آمیخته فصل
در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت
در رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارت است در خلو معده
زیاده شود و آنچه از برودت است در پری معده و ایضا ضعف هضم و ترشی
دهن و نزوجت لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب
و در حار کاسنی تازه با قدری نمک نمکسود بخایند و آب او بلغ نمایند و در
بار کنند و مصطگی مضمضه فرمایند فصل در بخر الفم یعنی بدبوئی دهن
علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد ترطیف او نمایند و اگر از دماغ می آید یا از
معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر
مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بسرکه و عسل یا بخ کاه کاهی صبحگاهی
و از انجر غیر قوی جربت فصل در ورم لهاک یعنی اماس کام و
این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و بادرد باشد و بلغمی سفید و بی درد
علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غرغره کردن قلاع گذشت مراغی خلط بکار برند
باب در امراض شفتات یعنی لب فصل
در بیاض الشفة یعنی سپیدی لب و این غیر برص است علاج تنقیه
بلغم نمایند و داغذ بغلیظ بگذارند و روغن بابونه یا خیری و بنفشه چکانند
فصل در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در
باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل بندند
در محل تشقق از هر دو مرهم دارند و بازوده و بابونه و بیدمشک و نشاسته و کتیرا

کثیر الکوفته و بیخته در پیه ماکیان سرشته ضماد نمایند که مجرب است و بر دوائی که
بر لب نهند بالای بوست دروئی تخم مرغ بچسبانند **فصل ۳**
در اختلاج الشفته یعنی پریدن لب علاج اگر سببش در آمدن خون بود و بطریق
لب و منتحل برباح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسامم نمایند
و اگر باد غلیظ باشد انچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و انچه از مشارکت
مصدوع بود با غشیان و فواق باشد و مقدمه می بود دفع شود و انچه از دماغ
بود مقدمه لقوه و صرع باشد بپرهیزی پرهیزست و بهم حادث امراض متر قبه گویند
فصل ۴ در تقلص الشفته یعنی خورد شدن و کشیده شدن لب علاج انچه
از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و انچه از تشنج یابس افتد
تدارک پذیرد و در اطفال انچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن درست
بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفته یعنی قروحی که در لب
زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و مرهم اصلاف فرمایند
فصل ۶ در ورم الشفته یعنی الماس لب علاج حسب الخلط تنقیه نمایند
و اضمده مناسبه بکار برند و تضعیف باشره عنب الثعلب طلا کردن اثر نماید
دارد خصوص در حارا ما در ابتدا **فصل ۷** در تقرح و علاجش سر بسته
فصل ۸ در قروح لب علاج بمرهم پرداز ند **فصل ۹** در اکلة لب
علاج انچه در اکلة الفم گذشت بکار برند فائده بسزا دهد **فصل ۱۰** در خشونت لب
علامات وی دریافته تدارک نمایند **فصل ۱۱** در امراض دندان و لثه
یعنی دندان و دندان **فصل ۱** در وجع الاسنان یعنی در دندان انچه از گرمی
بود با سکنجبین و سکن شود در اکثر و انچه از سردی بود با ماب گرم
رسند البته با بستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار سر که

باکلاب و دربارد بطبیخ برنج مکابلی متمضض کند و درمادی بجذب مادهٔ منقیه نامند
پس تعدیل و انچه در ریح معده و یفزاید از فساد مادهٔ معده بود منقیه معده
و تجوید بمضغ فرماید و کشنیز در طعام بیشتر اندازند دفع مضرت در بن قسم
انچه منتقل بود از باد باشد منقیه باد نمودن و طبیخ بادیان و انیسون و
زیره متمضض کردن نیم گرم سود دارد انچه از قولنج گرم باشد
گواهی دهد تخم گندنا و بذر القنبیط و تخم پیاز با موم میخته در دهن سوزند و بوا
ئی دود آن بدندان رساند فائدهٔ عرق کوکنار بر دندان گذاشتن فورا
دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کلیه در بارد
و کذلک مثل زیبا اهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید
کرد تا بحدی که سود دهد باحتیاط کنند تا داغ بدیگر مواضع نرسد و انچه ارمیدن
بود اگر جلبش کمتر بود بعلاج استفاقت کوشند و اگر بیشتر بود بیا
کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست هیچ اذیت کمتر
برکنند تا بچشم ضرر ندهد دوائی که تکمین درد کند عاقرقرحا افیون مثار
کندر بار یک ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند فصل ۲ در ضرس
کندن و دندان سپس اگر تا اول چیری رخت بابیار تریش بود علاج
در حار مزاج جائیدن برگ و شاخ خرفه با نخ او و کباب کرم بانان کرم دندان
گر غلیظ بود در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز جوز هندی جائیدن انجا
بود رفع ترش و ترشی دهن و بیماری نزاق گواهی دهد علاج حبس منقیه با نیم سود دا
خاصه بقی زیرا که چون وجع مدارد کثرت زیرش مادهٔ منصوب زیست و بر آمدن آن دهم
معده بقی اسهل است فصل ۳ در ذهاب بار الاسنان یعنی رفتن آب دندان و مراد
آنست که دندان از مزاقات اطبا بماند یا بدو بر مضغ کشایا قادر نبود علاج منقیه و تعدیل کو

وطحال بریان ساخته بر دندان نهادن دربازدوبروغن گل وکافور منضمض در حار
نفع بسیار دارد واین نیز قسمی از ضرس ست وتدبیر او تدبیر انست فصل ۴ در تاکل
وتفتت وتثقب اسنان یعنی خورده شدن وبوسیدن وسوراخ داکشتن دندان علاج
تنقیه دماغ کنند وخضض فهاز وو عاقرقرحا سنون سازند وانچه از ادقای رطوبت اصلی
باشد بنزال دندان واسباب بدبول پیدا شود واین زوال میگیرد واما جهت ابطوا ترد دلک
توطیب باید کرد فصل ۵ در خفر یعنی چیزی تا مند سفال در ریم دندان متکون شود
ویرد وده تکرد واین را فلح نیز نامند علاج تنقیه ماده غالبه خایند پس مالت آهنی آنرا
بزدایند وبعده سنون نمک وزیدالبحر وشبح سوخته مالند تا لقمه را در کند ودیگر
متکون نشدن نهند فصل ۶ در تغیر رنگ دندان صفرت لسان صفرت وسیاهی
وبادسخانی لسان سوداوحمی لسان بلغم غلیظ علاج حسب ماده سفیه نمایند پس در صفرت
آرد عدس با سرکه وزعفران انچه گفتیم بمرد وروغن گل ودر بیاض روغن بنفشه مصدع باید مالید
فصل ۷ در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان علاج انچه در صبیان گفتیم انچه در
طبیعت مزاج او نشوونما انچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد سنگ وشیشه
از غلبه رطوبت وجوش خون وفساد لثه باشد فصد قیفال وجهار رگ وحجامت
فوق وارسال علق بر لثه نفع تمام دارد وسنونهای مقوی نافع ست وهر گاه دوا
سود ندهد وحاجت بکندن آید سخت آنرا از بیخ نکنند بدین طریق که
بن دندان را بمنضع بیارند پس رگ انجیر تر باریک کوفته باشیر انجیر خام مالند
دو سه روز این عمل کرده باشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد فصل ۸
ترایدالسن یعنی آکنده شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر از غلبه خون
بود رگ زنند ومسهل دهند واین بادرومی باشد واگر بلغمی بود
بی درد باشد مسهل بلغم باید داد واگر زیادتی حقیقة نباشد بلکه دندانی

صلب بود چون دندانهای دیگر سائیده شوند وی را نماید تدبیر او قطع آلت
بآلت مخصوص باین کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان
و درین حالت بارنمی تواند بیمار در برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا علاج
تنقیه بدن و دماغ کند و از تیز و ترش و شور پرهیز دهند و بسر که در وی بیخ حماض
مطبوخ بود مضمضه نمایند **فصل ۱۰** در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن
دندان در خواب علاج اگر تنها بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر کردن مالند
والا تعدیل کافی ست **فصل ۱۱** در بیان تدبیر یکه بارجماع دندان کودکان باسانی برآید مسکه
و مغز ساق گاو بر کله بمالند و مالیدن شیر سگ مجرب ست بر لثه و کذلک عسل دارند
بازدارند که محلل مادهٔ تکونست و عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیم
گرم بمالند و بانگشت آلوده برین دندان مالند دروی که در وقت روئیدن
دندان میشود بازدارد **فصل ۱۲** در ورم لثه یعنی اماس گوشت بن دندان علاج
حسب مادهٔ تنقیه نمایند و تمضمض فرمایند **فصل ۱۳** در لثه دمیه
یعنی برآمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود
مازو و عدس سوخته طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود درگ زنند و
بمبردات تمضمض نمایند **فصل ۱۴** در قرحه و ناصور لثه سبرگاه جراحت گوشت
چرک کند قرحه گویند و بعد چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع الضم گفته
بعمل آرند و در ناصور داغ دهند بمیل باریک **فصل ۱۵** در نقصان گوشت خای لثه
بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان باعث تحریک دندان میشود علاج
گلسرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الاس چهاردرم خرنوب بنطی و سماق و عاقرقرحا
هر یک پنجدرم باریک ترنموده بر لثه گذارند **فصل ۱۶** در گوشت زائد که بر لثه
برآید و بیشتر در ضرس اخیر افتد بعد ورم علاج مرو زاج سبز هر دو باریک سائیده

نمایند بر گوشت زائد بگذارند تا بزد آید **باب ۹** در امراض خلق و لهبات و هری
و قصبه ریه خلق مشهورست لهبات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق هری مجرای
آب و طعام و قصبه ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهبات یعنی اماس بگلازه
علاج حسب مادّه تنقیه نمایند و بعده قرقره نمایند صفراوی بسرکه و گلاب و عصارهٔ
عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی هری و سکنجبین خرد دل آمیخته
و در سوداوی بمرو فلوس در شیر تازه حل نموده **فصل ۲** در استرخاء
اللهبات یعنی ملازه سست شود و فرو تر آید و این را سقوط اللهبات نگویند علاج اگر
خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گلسرخ و صندل و گلنار
و کاکنج را کند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و سماق کوزن
و لوشاد در باریک سائیده بکفچه پیل نهاد ملازه را بر دارند و بر تارک سر ریش
گذاخته در سرکه و اسبغل آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشد
و مازو بسرکه سائیده بر تارک طفل نهادن مثل ملازه فتاده است و بیخ گل سر
شوی سوخته و با سرکه سرشته و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه با هن
خواه بدواء و استیصال نماید کرد که ابطال بعض مخارج حروف نماید انبیخ بریدن ملازه
فصل ۳ در خناق یعنی در نفس زدن یا در چیزی فرو بردن یا در سر دو فتور فتد
بسبب حدوث آفتی در حلق علاج در دموی و مصفراوی نخست رگ قیفال زنند
و رگیکه زیر زبان است و باید که خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر مثلای خون بسیار
و ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعد اگر آید اندک اندک گیرند و
بعد فصد تلیین نمایند اگر طبیعت فیض بود و پس از تنقیه از آب سماق و دیگر مبردات
غرغره باید کرد و جهت تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید و باش جوا قصار باید و زرشک
اگر سرفه نبود و حمو ضات بکار توان بست شربات و غرغره و سپرگاه و رم بطرف خارج طاهر

شود وضع مجاجم وارسال علق بران سود دارد تا ماده از نفس عضو برآید و در
دموی حجامت سافین مفید ست وچون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در
شیر گاو حل کرده وصاف نموده بغرغره نامیند که نافع ست وهرگاه مریض ضعیف شده
باشد وطبیب بر سر او رسد تا ضرورت نیفتد فصد مبادرت نکند وهرگاه ماده خناق
پخته شود بغرغره وشگاف وداغ بوره وحلیت وحجر خطاطیف که در شیر تازه وروغنهای
گرم آمیخته باشد غرغره کنند تا بشگافد وبعد از شگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره
فرمایند تا زخم پاک شود ودرین هنگام بحریره که از آب سبوس گندم وروغن بادام
وشکر ساخته باشند اغتذا فرمایند فائده در درد گلو دوای سریع ظاهر گلو
نباید تنها داد بلکه چون تنقیه شده باشد زفت ونطرون وحرمل با آب سائیده بر گلو
طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید ومری وقصبه ریه نیز دوضع مجاجم زیر
زنخ لهذا استوده اند ودر بلغمی نیز بحجامت طبع بکشایند یا بادویه مشروبه وبا آب ترب
وسکنجبین عسلی غرغره نامیند واگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند وبر قفا وزیر زنخ
مجاجم نهند ودر سودا وی رگ ناسلیق زنند وشگاف دهیم نامیند وحسب حاجت خون بگیرند
ودر انچه در بلغمی گذشت طبخ ملائم کنند وبشیر ومغز فلوس تخم غرغره نامیند وحقنه با بونه وبرگ
کرنب کوفته بجته بروغن بزگس وبیه لطا آمیزند وبر خارج حلق ضماد کنند فائده نوعی ست
از خناق که آنرا خناق کلبی گویند واین شدیدترین اقسام ست ومریض مانند سگ
میکشاید وزبان می برآرد وسبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر وتنقیه
نمایند چنانچه گفته شد واگر زوال قوات بود بازالهٔ سبب زوال فقار کوشند بدانچه گذشت
بود ونوعی ست از خناق مسمی به ذبحه وصعب ترین اقسام ست وعدم قدرت بر تکلم
وبلعوم وبرآمدن انچه بنوشند بتکلف از راه بینی خاصه اینست وهرگاه زیر گلو سبز شود
آید نشان محمود ست وتدبیر همان ست که گذشت فائده انجا که بلغم متعذر بود

بر مهره دو بین کردن مجمعه نهاده بگذند که مری قدری میکشاید دماغ جزی
بر قیق ممکن میگردد و آنچه که نفس مجتمع شود جزوه را باید شگافت بطریقیکه
در مطولات مذکور است فصل ۴ در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبه ریه
پدید آید علامت بثور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه
که طعام ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه ریه از دیاد وجع است عند تکلم
و خائیدن و از دود و غبار رسیدن به وقت مرور غذا علاج قصد کنند و با آنچه
تلیین کند و از آب سرد پرهیز کنند و اغذیه غیر ردی حدت و غیر ردی خوشتر خورند
و هرگاه بدانند بثور پخته خواهد شد به نضج و بعد انفجار بجلاکوشند چنانچه در خناق گذشت
و در بثور حلق غرغره خنافی بپذیر میکرده باشد فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی
در آویختن دیوچه بدانند که بسا آنها است که در وی دیوچه‌ای خرد پیدا شود و
چون آن را کسی بنوشد آن دیوچه در دن حلق یا درون قصبه ریه مری بیاویزد یا بکام
برآید سوی بینی و در آنجا آویزد بالجمله انچه درون سوراخ و منظور نشود از نخم و
بیقراری توان یافت که غیر از بن مگر وهی بنا شد و گاه گاه حوالی وقت
اندازه بی سبب دیگر اما انچه در قصبه آویزد یکدم از سر فرو خالی نباشد و انچه بمجری
بینی آویخته باشد بکام برآید تنگی و ضاغ پیدا بود و علاج آنرا که بتوان دید منقاش
گرفته برآرند چنانچه سر او در انجا نماند لهذا گفته اند که از منقاش کردن علق بخشیر
کنند و زنانی گرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق است شود و جدا گردد
پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت یعنی درون باشد کل سیاه در خرقه انداز
و دهن بیمار بدان بر نمایند تا علق جدا شود و کل در آویزد زیرا که مالوف است پس بیرون
آرند و اگر بکام برآمده باشد شوینز و عصاره قثاء الحمار و خربق در سر که پخته در بینی بچکانند
و هرگاه دیوچه چیز جدا کردن معجمه افتد زود وی کنانند و الا سهل دهند تا برآید فائده

آب احتیاط لازمست بی دیدن و بیرون بالائیدن نوشند **فصل ۴**
در بلغ الابره یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهرست علاج سنگ مقیاس
سوده بیک فاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت نخورند
دهند و بعد خروج جهت اصلاح معده تدبیری که لایق بود توان کرد حسب حالت

فصل ۵ در نشست شوک یعنی تعلق خارهای و جان در حلق و بند شدن
طعام و مانند ان درمان علاج اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی
خزنده بود چون تخم نبود دست برگردن وبین الکتفین همی زنند تا برآید یا بعده
افتد و اگر خار یا استخوان بود دلقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو رود و گرنه
انجیر خشک را در رشته محکم بسته و اندک اندک خایند فرو برند و سر رشته بدست خود دارند
پس بیکبار که بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد و اگر خرش در گلو شده باشد بعد برآمدن
لعابها و جسوها اصلاح کنند **فصل ۶** در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرا غذا و علامت
وی انست که چیزی بسبک حلق آب شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت
خورد شود بی درد علاج تنقیه بلین نمایند و بلطیخ انیسون و کندر و سنبل و بهمن و مصطگی
تجرع نمایند نیم گرم و زیر نیخ محجمه تازی نهند یا پای زده چند و سکنجبین مالند **فصل ۷**
در بستر خای خنجره یعنی بستی حلقوم و نشان وی نفس نیامدن است یا بکشیدن
علاج انچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و ان واحد است **فصل ۸**
در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند و بسرکه کهنه تمرغز نمایند و شیر
شکر تجرع نمایند **فصل ۹** در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن است
و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج اوانست که گاه گاه تردد و تمدد در کلام
افتد و نشان ارتعاش آنست که دایم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران
مشهورست علاج هر دو در رعشه و اختلاج عامست تدارک کنند و عرغره

وعرغره درینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غرق هرگاه آدمی را از آب برآرند بهوش بود اما نفس باقی باشد واز کون سازند وشکم بجنبش کنند تا آب برآید وفلفل زنجبیل در حرکه جوشیده وصاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده چرز ارد خود دو شیر دهند تا مزاج شش را اصلاحیت دهد وانچه عوام میگویند غرق را تا سه روز در آب بعد غرق حیات میباشد همچون مسکوت راغنده محض همین که نفس وی نه بیند حکم بموت وی کنند وتعذیب تدبیر نپردازند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق بوهق یعنی کسی که کلوی وی به کمند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی الفور کمند بیرند پس بگردند کف در دهن دارد پانه اگر ندارد درک قیفال زنند وبجثه نرم طبع نرم نمایند وپابهارا بخرد سوده بسیار بمالند وچون بهوش آید بفرمایند که بروغن بفشه واب کرم عرغره کنند واگر کف باشد امید نبود **فصل ۱۴** در عسر المخاض یعنی بدشواری فرو بردن جنری انچه بسبب تنگی مجری بود خناق وانطباق مری گویند وکذنست اما انچه بسبب سوی مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاجست حسب سبب ووضع اضمده درین مرض بن الکتمار باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است وتصبه بشش بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری علاج حسب مادة تنقیه نمایند وتعدیل فرمایند باشتر به موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری ونشان ریش وی لزوم وجع است در حلش وبطعام تیز تر ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود وعدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد وبهمین فرق میکنند در ورم وقرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد وگاه بی ورم نیز افتد از مادة حادة علاجش موم سپید در روغن گل بگذارند دو جرعه جرعه بنوشند بعد از انکه دو سه روز ماء الاصل باشیر وشکر نوشیده باشند وقرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

ورستجه الصوت یعنی کرفتکی آواز و در تحیر بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز
اصلا برنیامدن آواز علاج تحقیق سبب نمایند که نزله است یا سوء مزاج جنجره اگر از
نزله باشد شربت خشخاش دهند و بطیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز
دارد و اگر سوء مزاج بود حسب مزاج تدارک فرمایند فایده کیاره خایند تا
آواز درشت را صاف کند و با قلا و مویز و خرما و انجیر و جلغوزه مغز بادام
و بیشکر و ما العسل و تخم کتان هر واحد از اینها مصفی صوت است اکلا باب ۱۰
در امراض سینه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه فصل اول در دق و یعنی ضیق النفس و این را
نیز گویند و نفثی در این هر سه لفظ فرق میکنند بالجمله مرضی است که من ذی الدوار
الی البرحند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه اینچه از بلغم بود برامدن بلغم بسیار
و خرخره کشینه گواهی دهد علاج اجد نصح و استهال شربت زوفا باب کم تنخه
بنوشند صبح و شام و وقت خفتن سر بار دو تولچه و گاه گاه قی لازم دارند طبیخ
ترب و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند تو ابل حارا تنخه و عند غلبه بلغم
تخم کتان نیکوفته و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فورا تسکین
میدهد و با دو به گرم سمیه نیز دارند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را
بروغن بیه گرده بزور و غن تخم کتان که موم دران آمیخته باشند چرب دارند
و اینچه از بخار قلب بود تواتر عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد علاج را کبا سیلوت
زنند از دست چپ و لعابات دهند و ملینات نوشانند و اطراف بمالند و اینچه
از گرمی ساده بود که بکشش افتد تواتر نبض گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش تحدیر
بمرد ات شربا و طلا علی الصدر و اینچه از استرخای عضلهای سینه بود دلیل نبض و نفس
بکند یعنی نفس مضاعف گواهی دهد و تا سینه راست نکند نفس نیاید علاج روغن نرگس
بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ خلبه و دارچینی با عسل تجربه نمایند و اینچه از خشکی

ریه بود و قت اواز و تشنگی و نفع بمرطبات گواهی دهد علاجش ترطیب بمرطبات شیرین نافع تر و شیر برنو شیدن سود مندتر و انچه از برودت شش بود
از سردی گواهی دهد علاجش تسخین ست و انچه از باد باشد که در مناقد نفس
در ایام عدم گرانی و سرفه بی بلغم و تقرر از چیزهای باد گواهی دهد علاجش کسر باد
ست بتنقیه و تعدیل و شست و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن
نافع و انچه از ورم شش و جنب و کبد و جز ان بود عرض مرض باشد و در امراض
مذکور باید و سخه از خاق بود گذشت و انچه از امتلاء معده بود در پرسی معده پدید آید
علاجش تنقیه معده ست و تقلیل غذا و تجوید هضم و نوعی ست از یرقان کر صعب
بر ین اقسام ست و از بیمار سینه رسد شک نکند دم نیاید و پهلو بر زمین نتواند نهاد
و این را انتصاب النفس گویند و سبش ماده غلیظ بود یا ورم که در مجری النفس
افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲۱ در سعال** یعنی سرفه
انچه از سوء مزاج سازج ریه بود دلستان سرد احد گذشت و علاجش تعدیل ست
و انچه از خون بود باعظم و گرمی او حمرت باشد و علاجش فصد ست و اگر
گرمی در جسگر بود و اطفای او بمبردات نمودن و تقوع تلیین کردن
در همه حال مفید و از انچه از ریختن ماده رقیق دماغ بود بی نفث باشد
و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزله ست و بطبیخ کوکنار غرغره کردن
و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و انچه از ریختن ماده بسش بود از دماغ و
غلیظ شدن وی در ان و برامدن خلط لزج بسرفه شدید و گرانی سینه و عقیب
زکام پیدا شدن گواهی دهد علاجش طبیخ زوفا و بیخ و صلیه و بیخ خمک نوشیدن ست
و رب السوس و فلفل و شکر هر سه برابر ساخته در دهن گرفتن و انچه از رطوبت شش و سینه
بلغم بسیار کسرفه برآید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بسا باشد و عقیب بیشتر افتد و

علاجش از بحث ربو که بهر ربو نمی گذشت بعمل آرند و انچه از دشتی ربه بود که بسبب
غبار و دخان یا صیحه شدید بود و علاجش ترطیب بشرب جوشانده مدهن و تدهین
ناف و مقعد بسکه و انچه تابع مرض بود بمعالجه ان مرض کوشند و انچه از حدت
ثبور در ربه بود و سرعت نبض و حرقت بول و نفخ از برودت کواهی دهد علاج
فصد است و حجامت سینه و اسهال صفرا هر چه در ثبور خلق گذشت و انچه از
استعمال معده افتد تدبیرش تخفیف معده و تقلیل غذاست و انچه از زیاده سودا بسبب
حصول او در ربه چیزی سیاه و کبود در مرفه برآید و دیگر علامات سودا کواهی دهد علاج
حریره سبوس کندم بقند یا عسل و هندبا و بعد نضج اسهال سودا تا بند و غذا نخود با
کوشت مرغ یا کوسپند سازند و انچه از وقوع آب در جان در خجره افتد تا کان جسم غریب
برنیاید مرفه نالسند و محتاج بتدبیر نیست و کاه باشد که جسم ثقیل بود و دیر نیاید و هلاکت
و در نصورت مالیدن سینه و حلق و قی کردن فرمایند تا باشد که از خجره و قصبه ربه
برآید فصل ۱۳ در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن و این یا از اجزای
دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن انچه از اعضای دهن آید به ثقل برآید و
انچه از سر آید به نخم برآید و سبکی سر بعد برآمدنش و دیگر آثار کواهی دهد و قصبه
ریه آید به نضج برآید کمتر ابدا ما در خجره خون ناب بود و مرفه نباشد و در قصبی
خون کف دار بود یا مرفه و در دهان شد و انچه از شش بود خون ناصع و کف دار
و بی درد و با سرفه باشد و انچه از سینه آید افسرده و قلیل باشد و بسرفه شدید برآید
فعل جراحت در کند و چون بر نشیند حمید سرفه و درد غلبه کند و انچه از مری و معده باشد
و یا از حنکره یا از سپرز آید یعنی برآید و وجود آفت در عضو مادون بر تعین عضو کواهی
دهد علاج انجا که از اجزای دهن آید بطبیخ خبزهای قابض چون آس و کل نار
مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و انجا که تعلق از او سبب باشد تدبیرش کذشت

گذشت و انجا که از حد اید فصد فیفال و حجامت نقره و مضمض بطبیخ مذکور کنند و انجا که
از حنجر و قصبه اید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه
مستدعی علاج است مکرا نکه وغثائی در دلی بود حفظ و انجا که از سینه بود فصد صافن
و باسلیق و حجامت بساق کنند و طبیخ نرم دارند و حسب حاجت در تعدیل کوشند و عند
الحاجت قابضات بر سینه نهند نه بر پستان و رم در سینه نباشد و انجا که از سینه
اید فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم نوشند اندک اندک و ایضا بر سینه
طلا نمایند و جرح سینه زود به شود و انجا که از قرحی و معده و غیرها اید تدبیرش در محل
یک مذکور است **فایده** انفع ترین ادویه و همه اقسام نفث الدم شاه تره منقول
است یک مثقال در نخیره برگ خرفه با لسان الحمل بدهند و هر گ خرفه خائیدن و
خوردن مجرب است و هرگاه نخود در سینش بخشد و سرفه شدید بنود بسرگه و کلاب
تعرغر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صعتر با سعل لیسانند و خاکستر چوب انجیر
با آب آمیزند و بنوشانند و اگر خاشا نیز آمیزند بهتر و قوی تر بود **فصل ۴** در نفث الدم
یعنی برآمدن ریم از دهن انچه سینش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل
بود یا دبیله معده بود هر یک گفته اید و انچه از حلق و حنجره و اجزای دهن اید از
خناق و دیگر ادوار این جا ظاهر نشود اما انچه از سینه اید جهت انفجار آماس و عاقبت
تلطیف خلط است بدانچه در سعال یعنی گذشت تا ماده نواند مترنح شد دهم و
روغن بابونه و بیدمشک با هم سرشته بر سینه نهند و قطعا چهری بار و بار لعقا
و قابض ندهند و شربت بطبوخ زوفا و خاشا و انجبر و اصل السوس نفع تمام دارد و
در همه ادوار که در جنب سینه یاد شد افتد و بگشاید این ضابطه یاد دارند **فایده**
اگر ماده سینه در نشش درآمده از راه قصبه بیرون آید و دیگر مدفع طبیعی جهت برآمدن او صدر
واقع نیست و هرگاه مده بنشش بدر آید در فضای سینه ریخته جمع گردد از اجتماع او

گویند وجد انگفته آید **فصل** در ذات الریه یعنی آماس شش انچه بسبب دم
بود خواه مادهٔ او خون بود یا صفرا یا بلغم شورنشان وی لرزه و تب ضعف و شدت
ضیق النفس و در ثقل سینه و حمرت و جه خاصه رخسارها و تشنگی و شدت
وخفت اعراض حسب مادهٔ موجبه علاج رگ باسلیق زنند و اگر املای خون بود
سخت صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد بمطبوخ بلین باحبه نرم تلین نمایند
و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیقال نیز بکشایند و چون حلقه که در اورام
وجنب و معالیق و غشیه سعوط نفع تمام دارد فصد اگر رابتدا افتاده قبل
یعنی قبل از سه روز گذشتن باید کرد از طرف مخالف کشند و بعد زمان اثر که مادهٔ
از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد دلی علت اگر رطب بود هم
از دست راست رگ زنند و اگر بخت بود از چپ مادهٔ از نفس مصور آید هم
که ورم ریه اگر بایمن بود و وجع تپ رخسار همان طرف سرخ شود و گرانی
بطرف ایمن لازم بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب آن بان نشیر آید و اگر
بطرف چپ بود ضد این باشد و انجا که قوت تحمل باشد بعد هر روز رگ باید زد
حسب نقاضا و بعد فصد تلیین و حجامت بر سند اوار دجه جذب مادهٔ بخارج و پس
از تنقیه تصعید بروادع در ابتدا و محللات بعد ان باید کرد ضماد شوصه در تسکین ماثر
تمام دارد **تنبیه** چیزیکه در وقیض باشد چون آب کاسنی غلیظ باشد چون یاقوت
از نهار ندهند کذلک آب سرد گرم در ذات الریه که از بس خرمت باشد و همگی در اذا
کوشند که درین امراض کسیه از رطوبت پاک شود و هر گاه براتب حاجت بر قی
دادن شود باشربه موافقه قناعت دارند و اجبار و اب تریز و آب کدو نیز
مجوز است زیرا که در نها جلاست نه قبض و دین اب سکنجبین که بسیار تر شر
نبود سخت نافوست و هر گاه نفس بتواتر آنعاب سپلغول نفس با جلاب

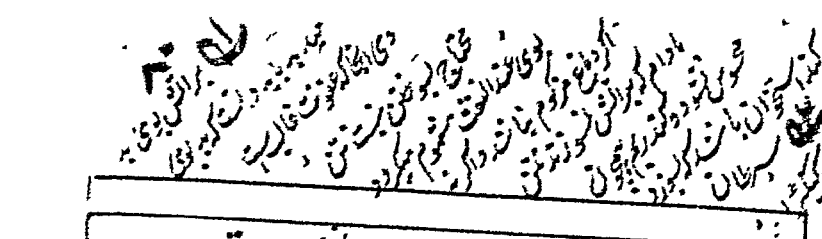

مت ابهت تمام دارد و فرق است که مدة در آب فرو می نشیند و بر آتش بوی بد میدهد
بخلاف رطوبت علاج هر چند که این مرض لاد واست اما اگر تدبیر سنگ یابد ممکن
کر بیمار تا دیر نزید و بوعلی گفته که زنی است ۲۳ سال درین علت بزیست و جالینوس گفته
هر گز اول روز بانم کرخون از شش آمد و علاج کردم نفع نشد بالجمله تدبیر کلی است
که بمجرد وقوع این مرض با سبق زنند از انجانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند
و اگر با نزله بود قیفال نیز کشایند و ما الشعیر با سرطان پخته و هر چه در تب دق بیاید
مناسب ست و بوعلی انچه آزموده خوراندن کلغند است که همان سال ساخته با
اما بسیار خوراندن حتی که نان خورش نیز همین سازند نشرط یکه سکنجم نبارد

فصل ۷ در اورام که در حجب غشیه و مغاليق و عضلات صدر و ما یلیها افتد و بدانند
که هر ورمی ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب باسمی مخصوصست چنانچه
گوئیم باید مطابق جمهور اگر ورم در غشا مستبطن اضلاع افتد ام یا در حجابی که حاجز
است در الات غذا و الات تنفس با شد **ذات الجنب خالص** گویند و
ذات الجنب صحیح نامند و هر چه عام بود با غشیه مستبطنه **خالقه** نامند خواه
اگر در عضلها که قبالبین اضلاع واقعند با شد **ذات الجنب غیر خالص**
غیر صحیح و **ذات الجنب مغالطه** گویند و در م غشا مستبطن اضلاع را نیز
بهمین اسامی خوانند اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف ست با شد شوصه
نامند و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب را صحیح نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حائل
ست با شد **برسام** نامند و این حجاب غیر حجابی ست که در الات غذا و الات تنفس
حاجزست و جمهور این حجاب را **دافرغما** خوانند و بعضی **معترض** فی المعده و الکبد را
دافرغما خوانند و اگر ورم غشا پرده متصل بسینه است با شد **ذات الجنب** گویند و اگر ورم غشا سینه
که متصل بپشت است با شد **ذات العرض** نامند بدانکه از بر ابر عظام القص انجا که

انجا که عضروف خنجر نیست حجابی برامده ست و دو شق شده یکی بطرف سینه و دیگری ماس بطرف پشت برامده تا ملتقی الترقوتین میرسد و در انجا بهم پیوسته

کیفیت تشریح فرق در ذات الصدر و ذات الریه

فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه بر سام فرق نمیکند و مترادف می دارد بالجمله اکثر علامات و علاج این دو مرض حسب ماده از ورم ریه میخیزد و مراعات همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال سر و صدر از احساس جم دران پوشیده نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات الریه میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه این و ورم انست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه بر سام است لهذا البعضی از سر سام امتیاز نمیدهند و ذات الجنب باشد که در ورم جگر هست جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جز ان مشابه شود و بذات الجنب فرق بینهاست که در ذات الجنب رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید و فائده سرگاه ماده و این اورام پخته شود ظهور پختگی از اعتدال قوام نفث و لون او معلوم میشود بزودی دران کوشند که ماده بنفث پاک شود قبل از انکه ریم کردد و بهر این کار آب کرم و کشنیز با شکر و سکبا عسل دادن صوابست و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث لملاقات الریه بتلک الجنب و لشفها منها بالاستقصا فائده ذات الجنب دو گونه ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی انکه ورم باشد و غیر حقیقی انکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاضلاع بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه ست بواسطه عدم انتقال مشابه گردد تحقیقی و فرق بینها از خفت کلا زمه ریح ست و علامت لزوم حمی در ریحی و جز ان نظر ابر ست و قضیب فلالات کافی دباشد که مشتمل الانضجه

الکثیر یکی از فواید در بیان جوش

الجنب فالص کودن ذکر شده ایجنب یا ذات الجنب

فائده در فالص کودن ذکر شده ایجنب یا ذات الجنب

آید و نفع فصد سیلم از دست محاذی اسرع الظهور است فصل در خفقان
مده در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که در
دریه بود یا جزان منفجر شود و ریم در فضائی که خارج از شش است
و بسبب کثافت در شش درآید و نه بجانب بول برآید نشان او تقدم
ادرام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار مستحیل شدن بخود و مدد نبرآمدن
و تب دق لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفا و سپستان و اصل السوسن
و سپرسیاوشان و مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق
شود پس هر چه نفث را باسانی برآرد و بدهند و مدرات نیز میداده باشند تا ما
که از راه بول برآید و یا از راه براز پس هرگاه در بول بود رکند هر چه مشابه گردد
بشوید و بدهند هرگاه در براز ظهور نماید ملین و بدهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این
نادر بود گاهی بدو گاهی ملین و بدهند فصل در جمود الصدر یعنی افسرده شدن
و گرفت شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خاصه
یا داخله پدید آمد و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول
برودت ظاهر است علاج روغنها گرم بالمزه چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم
و تضمید بدان لازم دانند و حقنه در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حسوهای
مناسبه و ماء العسل غذا سازند باب ۱۰ بدانکه شراب افیون و دخان اشرب وقت
گداختن و شیو دینر جمود الصدر آرد و تدبیر وی استعمال مضادست و تکمید بطبیخ
حشایش گرم نافع و روغن زعفران در افیون مالیدن سخت نافع و مرهم قسط در
آمیزند پس مفیه با بجمله وقت تذویب اسرب خوب دراز وصول دود کش محترز دارند
باب ۱۱ در امراض قلب یعنی دل فصل اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده است
تعدیل کافی است و اگر ماده است تنقیه لازم و انجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت
ترکیب آن مع لحاظ لین و قبض طبع مریض دارند و در جمله از هر چه مقوی دل
و کبد غافل نباشند و آنجا که تب یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تهمل در علاج
آنکه بعد ازیان مشکل میگردد **فصل ۲** در خفقان یعنی طپش دل و چون قوی
شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب او در دل باشد دوم
آنکه در عضو دیگر بود چون مغز دماغ و جگر امعا و جز آن و شش و حجاب و در همه تن
و بمشارکت آن دل نیز آید باید آنچه مسکن و دافع اقتضا از آن قبیل ست علاج در مشارکت
باصلاح عضو ماوف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
بدانچه در کلیات گذشت و آنچه از دکای حسن دال شد تعلیظ حسن نمایند و آنچه از افراط
استفراغهای معتاد و غیر معتاد شود با دویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند
فائده کسی را که خفقان گرم بود در شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر ست
و اکثر فوائد آثار مخصوصه بحر اجهاد رعشی باید و تعلیق سنگ لبشم بر فم معده نافع است
نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بیهوشی هر گاه اسباب خفقان غالب شود غشی
آرد و چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه ست یکی آنکه روح تحلیل
شود دوم آنکه روح محتقن گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چونکه بود
ضعف می آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و جز ست هر گاه که
مفرط باشد و اسباب احتقان امتلا مفرط ست خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی
و اسباب قلت تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل
شود و روح کمتر متکون گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد
فائده ماده که بدل آید یا در رگهای وی می باشد یا در میان علاقه بالای او در رحم اولی
بعلاج مفصل بیاید علاج در حالت غشی آنست که بمقتضای سبب و روح و عادت طبیعت کوشند شما و جوارا

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود
چون مشک و امثال آن بیامیزند و کذلک در چکانیدنها و ضماد کردن
مزاج نمایند و محرور را گلاب و آب سرد بر رو و سینه زدن و در
ما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا بران چون مفرط و جزآن که موجب برودت
بوده باشد گلاب و آب سرد بر رو و سینه وی نزنند و در بینی بوی کباب مصروع
از مزه و بوی نان گرده و جوز ما اللحم با قدری شراب و تدهین فم معده و بدن گرم
کافی ست و در کثرت عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع ست بشرطیکه سبب کثرت
انفتاح مسام باشد بوسطه حرارت و هر جا که باشد جهت قبض عرق بر گرد مورد خشک
کوفته بیخته بر بدن مالیدن نافع و جزآن قابضات بین اثر دارد و در وجعی که از
او خلو یا دهند اگرچه قولنج باشد و بنجا که حالت غشی غسیان یا فواق بود دماشتی
کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که
مصرت و در لسی و لذاعی تریاق وفادر هر بند و بنجا که سبب غشی اختناق رحم
بود بوی عطر قطعا نشاید زد در امراض رحم گفته اند که اشیای بد بو شمیدن و چیزهای
خوشبو در رحم مالیدن علاج ایست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و محقق
اطبا این همه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب
تدارک کنند مثلا در سوی مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی احتراز
و آنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماوف کوشند مثلا اگر زرد رنگ و بر و اطراف
و ضعف نبض لازمه غشی ست و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و هر چونکه باشد غشی
علیه را که بدانند درمی باید بخلاف مسکوت و فرق بیهاظ ابرست که آنچه لوازم غشی
ست در سکته نباشد و از سکته نیز بدین وجه تمییز دارد در غشی که از قوت حس دل
افتد باندک سبب پدید آید و خفیف باشد و زود زایل گردد و بعد از آن او وجه که علل

که بدل محصوصند انچه مزیب با عتدال ست یاقوت ست وفیروز وزرد نقره و
گاو زبان و انچه گرم ست در درنج ست وجذار دمشک و عنبر و زرنباد و ابریشم
و انگران و بهمنین و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و شاهسفرم
و تخم او و قاقله و کبابه و بوست نرنج و سادنج بندی و ورس و انچه روست
مروارید و کهربا و بسد و کافور و صندل و طباشیر و گل مختوم و بید و کشنیز و از
مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر رطب و یابس ازین ادویه
جاربارد و هرچه صندسیب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه در تبرید دل اگر
حرارت قوی بود منع ست از انست که قدما قرص کافوری زعفران در حرارت
دل تجویز نکرده اند با انکه تبرید نیز ملحوظ ست چه بمعالجت و زعفران
قوت ادویه بسر دزود بدل میرسد و طبیعت حرارت از انتقویت روح صرف
ینماید و برودت ادویه را باصلاح جرم دل **فصل ۴** در ورم ادنی القلب
یعنی اماس دو گوشش دل و پوشیده نیست که بر سر دل دوا فزونیست که نسیم
ازان در می آید و اینجا را اذنی القلب نامند هرگاه روح باطالت اعراض تحلیل
بیابد که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو عضو نمیشود ذو احداث ورم مینماید لهذا
گفته اند که این ورم اکثر سردی باشد چه ورم گرم در دل بود یا در غلافش یا در
ازونل فی الفور میکشد اما ورم سرد که در کوه بر دل بود دوی نیز مهلک ست
لیکن انچه در غلاف یا در گوشش او باشد اصلاح میکرد اگر زود ندارک نموده آید
والا روز بروز لاغری می فزاید که بهلاکت می انجامد و نشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک بعظم معدود در اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن دل
ضبط ناکشتن و چشمهای متهیج و روی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه
واکلیل و بریشاوشان و سپوس کندم بر سینه و تخم معدا بر بندو کذلک ادویه محلله ضماد

نخوا بجملہ تقویت قلب کوشند و بدانکہ ورم سرد کہ در غلاف دل افتد نسبت
بدانچہ در گوش او افتد قلیل الشدۃ ست و غشی وی سبکتر **فصل ۵** در غلب
حادنیہ و این آنست کہ در بیمار کویا دو دا زدل برنی آید بالا و چون بسیار
شود غشی آرد و سوء مزاج قلب و تقیہ سودا کوشند **فصل ۶** اسہو
یعنی فشردہ شدن دل و عند حصول این حالت غشی میشود و لعاب از دہن میرود
و باز در اندک مدت آفاقت رو میدہد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسہل سودا
دہند و بمفرحات دل و ماغ را التقویت نمایند و تریاق کبیر را کثیر النفع دانند
فصل ۷ در تفشر القلب و وی آنست کہ بیاید مریض کہ دلش میخراشد و از شدت
الم بیہوش افتد باز فور ابہوش آید و شکنج در روی می افتد حبت در وو عرق بسیار
می آید بہر ضعف اسکہ علاج تحقیق سبب نمایند کہ مادہ از دماغ میریزد یا از عضو
دیگر حسب مادہ تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند و تقیہ صفرا در صفراوی و شربت بنفشہ
بعد تقیہ در نزلہ نفع تمام می دارد **فصل ۸** در قذف القلب و وی آنست کہ بیمار
گوید دل برون میاید و این از مادہ خونی افتد با صفراوی و تغیر لون روحسب مادہ
در ہر وقت لازم ست علاج باسلیق از ہمین بکنند و مسہل غراد ہند و گلاب
و عرق بید مشک و شربت صندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات
دہند **فصل ۹** در جذب القلب و وی آنست کہ بیمار دل فرو کشیدہ میشود
و سبب این حصول خلط است در مسالیق جگر و گاہی باشد کہ با بحالت اکم خفیف
و حالتی شبیہ بہ غشی نیز افتد علاج حسب الخلط تقیہ کنند و تلون وجہ
مریض و را موافق بر خلط دلالت کند **فصل ۱۰** در احتواء
الرطوبۃ علی القلب و وی آنست کہ بیمار گوید کہ دل در آب افتادہ
ست و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قدما از انواع خفقان *

تبرده اند و سبب این ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط ست بدو
علاج ایارجات و هندبا و گلسرخ و سنبل و زعفران با بادبنجویه بر سینه
ضماد نمایند و ریاضت فرمایند و بهترین مدبر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و حشم
فنا باشد گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدل خشک شده بچسبد و
نشان آنست که دل منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب
ظهور کند و تدبیر وی استعمال بلینات و قیروطیات ست بر سینه تا ازالت پذیرد
پس باستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب منظور داشتن و بدانند که دل
شریف ترین اعضاست در علاج او مهلت دادن و امید داشتن بهتر از در امراض حادّه
یعنی بیماریهائی که بسنان تعلق دارد بدانکه بقراط را حکیم مطلق خاصیتی داده که چون
چون دران آید سپید شود چنانکه در خصیه می شود فصل ۱ در قرحة اللبن یعنی
کمی شیر و انرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ
خون ست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید با ضمه
مدّی را عجز در هضم روی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساده بود
یا مادی و دلائل این از سوء مزاج ظاهر ست علاج در کمی خون آنچه خون
بیفزاید چون شیر زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال بدهند و در
افزونی قصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستور که معلوم ست و بدانند
که رقت و صفرت و حرقت شیر از صفرا ست و شدت بیاض و مائیت قوام و حموضت
او از بلغم و شدت غلظت و کدورت و بیاض او قلت مقدار بغایت از سوداست آنجا که
بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور بود و اگر چه مزه می ست شیر نیز بصفرا آید و شیر
حیوانات نوشیدنی آنجا که سبب قلت یبوست و سخافت باشد مجرب ست
فصل ۲ در کثرت و در قلت و سبب او ضد اسباب او ضد است علاج در

تجفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع است لکه مردار سنگ
برد و برو روغن گل بر پستان بمالند و زیر بسر که و عدس بسر که پخته و بر سبغول
کوفته همین عمل کند اما در غلبه برودت برگ سداب تخم او تخم کرنب نماید و بنجاند
فصل در اورام و تمدد پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه باب گرم در
مثانه حیوان کرده تکمید کند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بلیسه و زنجه در
تجبن اللبن بکوبم و سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و بر نهند
یا بونه کوفته باب با دیان بشرته و دیگر خوانین اورام مطلق مرهمی دارند **فصل** آرد
در تجبن اللبن درند بی یعنی شیر در پستان بداکه چون شیر در پستان بند در ورم آرد
ذرا کثر و سبب تجبن با حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف
یا برودت مفرط و شیر را بفزاید یا نه برامدن شیر که سبب دیر ماندن غلیظ شود علاج
حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و در آنجا که نا برآمدن شیر سبب
خواه از ضعف امتصاص طفل یا جزان که اتفاق افتد تدبیرش اب گرم ریختن ست
و مکیدن با هستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با پختن با بشره و فساد لون ورم و
لون طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر نرانیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و
تخم اد و بابونه جمله برابر کوفته بخته باب چقندر یا باب خالص بشرته در زور
دو سه بار این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن اگر بدوای منفجر بشگافند فبها والا بار
بشگافند **فائده** گاه باشد که شق خفیف کند و بموضع ریم نرسد خون صرف برآید و عوام
دانند که ورم ریم نکرده پس درچنین وقت جراح واثق باید نرسد و شق را عمیق کند
تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان دهان ست بکند که علاج
ریشهای نازک یکیست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند **فصل**
در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج بمواسش بکوبند و باب

تجفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع است لکه مردار سنگ
برد و برو روغن گل بر پستان بمالند و زیر بسر که و عدس بسر که پخته و بر سبغول
کوفته همین عمل کند اما در غلبه برودت برگ سداب تخم او تخم کرنب نماید و بنجاند
فصل در اورام و تمدد پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه باب گرم در
مثانه حیوان کرده تکمید کند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بلیسه و زنجه در
تجبن اللبن بکوبم و سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و بر نهند
یا بونه کوفته باب با دیان بشرته و دیگر خوانین اورام مطلق مرهمی دارند **فصل** آرد
در تجبن اللبن درند بی یعنی شیر در پستان بداکه چون شیر در پستان بند در ورم آرد
ذرا کثر و سبب تجبن با حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف
یا برودت مفرط و شیر را بفزاید یا نه برامدن شیر که سبب دیر ماندن غلیظ شود علاج
حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و در آنجا که نا برآمدن شیر سبب
خواه از ضعف امتصاص طفل یا جزان که اتفاق افتد تدبیرش اب گرم ریختن ست
و مکیدن با هستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با پختن با بشره و فساد لون ورم و
لون طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر نرانیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و
تخم اد و بابونه جمله برابر کوفته بخته باب چقندر یا باب خالص بشرته در زور
دو سه بار این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن اگر بدوای منفجر بشگافند فبها والا بار
بشگافند **فائده** گاه باشد که شق خفیف کند و بموضع ریم نرسد خون صرف برآید و عوام
دانند که ورم ریم نکرده پس درچنین وقت جراح واثق باید نرسد و شق را عمیق کند
تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان دهان ست بکند که علاج
ریشهای نازک یکیست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند **فصل**
در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج بمواسش بکوبند و باب

وباب بزرگ سرد بسیر شنند وصفا دسازند در ابتدا و بعده انچه مناسب باشد
واگر درم اورده باشند بعلاج ان کوشند فایده و تدبیری که بستانرا تر کنند
شبروان تدهر شب یمانی سوده بروغن زیت در ماون سر بلسانند و همیشه طلا نمایند
و هر گونه در تعظیم الاعتنا بیاید تدبیر انست باب سیوم در امراض معده
فصل اول در سوء مزاج معده علامات حرارت ذبرودت ظاهر ستا و همچنان انها رسیاج
دمادی باهر و لازمه حار سا ذج بهتا که غذای لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود
فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد که کثیر که در ین چنین معده خوب بگوارد و بدانند
که تشنگی در لبغم شور میشود و خاصه است که از اب کرم نوشیدن ساکن گردد
نه از اب سرد و بخلاف انچه از قلعه از ایا از حرارت سا ذج که از اب سرد زایل
علاج در سا ذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت و بدانند که قی
در اخراج ماده معده انتر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد
تنقیه ان عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ دیگر و میرزاده بر معده میریزد و
نزله دماغ و سوء مزاج حکیر با سپرزگوای دهد ازان و قصد قیفال در دماغی و یا سا ذج
ایمن از ایم ان در حکیری انتر مند است و کز کک از اسیر در طعال فایده بسیار دارد
که معده پاک باشد و قوی و لیکن در حال کرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و ازین
بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع دنیا یافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند و دیر
اینان صباح لقمه ترش خورانیدن تا معده را خالی ناگذاشتن ست و در سوء مزاج
مادی خاصه که ماده در جرم طبقات معده نافذ شده باشد بهترین معینات ایارج
فیقرا است مخلوص با شراب انسنتین یا با هلیله زرد ماده را عمق معده مستقر نگذارد
فصل دوم در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود کز شت و اگر ورم یا قروح بود
علامه ان اید و اگر باد بود آروغ بسیار اید و فواق و نفخ شکم و احیانا تقدار از قعر معده

نشان ریحی خفت از دوغ سنتاء از دیگر آثار مواد بد دل و نشان صفرا و سودا
نگر گذشتن و سوزش سر معده در سودا و البته مبدا شد علاج در ریحی تنقیه
و تقویت نماید و در صفرا و تعدیل و تنقیه و فصد سلیم از دست و در سودا
اگر کثرت ماده بود تنقیه و فصد سلیم از چند کند و اگر ذکای حس معده سبب بود
تحدیر و تغلیظ نماید فصل ۴ در ضعف الهضم و سوء الهضم و تخمه و سبات
سر سه واحد است لیکن اگر سبب ضعف هضم آرد و اگر قوی سدتخمه و اگر متوسط
سوء هضم یعنی فساد هضم و نشان ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند
منحدر نشود در سبیل عادت هضم یافته و نشان سوء هضم آنست که غذا بهضم تام
نیابد و با فساد بود و تخمه آنست که اصلا هاضمه در غذا تصرف نکرده باشد
و همچنان برآید یقی یا اسهال خلاج حسب سبب مدارک کند فاده هر کاه ماندن
طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد با فرون تر از نیست و در صحت
تندرستی نباشد و بداند که سکنجبین صفرا چنانکه مقدار از سکنجبین سوده در وی آمیزند
بمعده علتها معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد در یکمن سکنجبین یک اوقیه زنجبیل
میکنند و حسب حاجت میدهند فصل ۵ در هیضه و این مرضی است که مواد فاسد
غیر منهضم از بدن بمعده آید و با اسهال و قی برآید بشدت تمام و باشد که قی
نیاید و همگی ماده با اسهال مفرط گر آید لیکن از غشیان خالی نباشد و اگرچه
این مرض حادست و خطر دارد لیکن افراط اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض
و نظور بشنج درین چندان مخوف نیست بتدبیر نیک زود بمه بحوار عض زایل
میکردند خصوص در اطفال حاصل انکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض
نترسد علاج از سبب کند باشد جهد کند تا ماده فاسد تمامه برآید یقی یا اسهال و زود بند
نکند بلکه اگر داند که بقی و اسهال نمی آید مدد کند بمقیات و مسهلات مناسبه و بخورهای
موافق

[illegible] بیاشامند و قی کنند [illegible]
[illegible] بیاشامند و قی کنند [illegible]
[illegible] بیاشامند و قی کنند [illegible]

ضعف حب مزاج حبس نمایند وقشر لیمون در دهن داشتن حابس است و انجا که
تشنگی و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر کرمها زنهار ندهند و این چند چیز در همه جا باید
دارند بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بعد از مانده تخم تهیه
مگر وقت ضرورت و خفته دارند اگر چه خواب نباید که در این علت هیچ تدبیری به از سکون
ماندن و ناخوردن نیست و جمله تدابیر منوط بکار برند شاید که خواب آید و بعد سکون
هیضه تا که قوت بحال اید غذا کمتر و لطیف تر دهند فایده و مغالطه در عوام افتاده
که هر گاه آخر شب قریب بصبح قی کنند از ان سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق
و قرنفل و اشال ان کرمها میدهند و به تب و بحرارت مبتلا کرده اند بوشیده
نماند که مستحی است از قی که اثر از لکاری گویند حدوث وی مهلک است و
غشی و ضعف لازمه است خواه شب واقع شود خواه روز و اگر در اثنای
غثیان اب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله قی که در هیضه
افتد اگر اثری از غشی و هزال داشته باشد تریاق فاروق مناسب است
والا بانچ مذکور شد و بر طبیعی گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و انجا که غشی افتاده باشد با
روغن کنجد به جوز بوا سائیده بر بدن مالیدن بسم گرم اثر تمام دارد فصل و در تفصیل
بطلان شهوت طعام سبب هر دو واحدست لیکن اگر ضعف است کمی و انتهای می
آرد و اگر قوت است اصلا آرزوی طعام نماند و بسا باشد وی پیدا شود یکی سوء مزاج سادج
حار یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از
اخلاط طعام و بدان سبب تقاضا کردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثرت
سدام در شش جلد که مانع تحلیل شود پنجم انکه جگر ضعیف شود و یا دردی یا در ماسارقا
معده افتد ششم انکه در منفذی که میان سپرز و فم معده و اقعست
سده افتد هفتم انکه حس فم معده باطل شود و علامات شناخت

سازج مادی و جزان ظاهرست اما انچه از مادهٔ خلط سودا بر سر معده واقع
شود و بنا بر وقوع سده در مجرای و انچه از بطلان حس واقع شود و بنا بر وقوع آفت
در دماغ سلامتی افعال معده بران گواهی دهد و فرق بینهاست که انچه از مادهٔ خلط
سودا باشد چون ترشی خورند اشتها پدید اید بخلاف بطلان حس که از ترشی
هیچ ظاهر نشود و فایده هرگاه اعضا محتاج بغذا نشوند از رگها میخواهند بر سبل
امتصاص در رگها هم چنانکه از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده و فم
فم معده ذکی الحس ست متاثر میشود ازین رو خواست امتصاصی دهم درین اثنا
سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خود را میگرداند و هم
بینما پدید اجزای مزاد بنجالت مبدلست اگر سکنجبی پس هرگاه در امری ازین امور فتور
افتد قصور در کرسنگی ظهور نماید علاج در سازج تعدیل دود مادی تنقیه و
تکثیف مسام تفتیح با شتحام و در ضعف جگر تقویت دود رسده منفذ و سپرز و معده
تنقیه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حس تقویت دماغ نمایند زیرا که عمده از دماغ
بر فم معده امده استفاده گاه باشد که قلت خون در بدن ترک عادات دهم
هم و جزان باعث فتور شهوت شود و تدبیر ان باستعمال انچه مناسب است لوان
گرد و اگر دیدان اسهامسقط شهوت شده باشد بعلاج ان کوشند و کذلک
از هر دو جهه که باشد حسب سبب تدارک نمایند ذکر اد و یه مشتهیه سکنجبین
سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سیر لبسر که و پیاز با سرکه و ماهی شور و انار
و شربت بود یه و مانندان فصل ا در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای
ناخوردنی چون گل و امثال ان چنانچه جاهلها را می افتد و این را وحم نیز گویند
ترنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ آرزو میکرد ست یا لجمله سبب این اجماع خلط فا
سد در معده و عدم هضم شفته ان اما در حوامل بطبع باید کذانست که بعد سه

ماده دراکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خایندن و آب او فرو بردن از روی تباه خصوص که برگل باشد و در سیکنجبین از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تدرو بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده بمان عمل دارد و ناشخواه زیر خایدن و آب او خوردن نافع ست فصل ۵ در شپش و کلبی و این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب این اگر سوء مزاج بارد و مکث غیر مفرط باشد که برفم معده افزاید قلت عشق و کثرت نفخ گواهی دهد و علاجش تنخین فم معده ست بحایندن ناشخواه و جرآن و مالیدن جوز بوا و سنبل الطیب فم معده پس اگر با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر سوداوی باشد که از سپرز متصعد شود معده ریزد و لذع شده و حرکت فم معده در حالت خلو بدهد و قی حادث گردد و معده را بدوا بدان سبب موافق سازد و سپرز را بحسب خود داجب سوزشش نالستد و علاجش تنقیه معده ست و از دست رفتن با سلیق با اسلیم کشودن و مجمه نار بر سپرز گذاشتن اگر حرارت باشد که در معده و قبح افتد و بسبب این اسباب نشان او تقدم سبب و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده ریزد و در نخاعش کرد در ترشی آروغ و تقدم مزله گواه اوست و علاجش منع نزله نمودن و اگر زیدان در معده ورده باشد که هر چه آدمی بخورد انرا بر باید و غذا با عضا نرسد علامت و علاجش از فصل زیدان جویند فصل ۶ در جوع البقر و این را بیمانی بولیموس گویند و وی مرضی ست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اگر اندکی مع ذلک سایر اعضا لاغر شده یعنی محتاج نغذا باشد تسمیه وی بجوع از بهر سبب و الا جوع که عبارت از انصبار فم معده ست چنانچه گفته شد در نزد اصحاب متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا بر ال بدن و سقوط قوتست بی سبب و مرضی دیگر و چون دیر بماند عشی آرد علاج در حالت عشی تدبیر افاقت کوشیدن بوجی که در عشی گذشت بعد از سبب

دیا قوت نباشد زنهار جرات در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک کار
دانند فصل ۱۰ در رجوع المعشی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود اگر غذا
نیابد بیهوش افتد علاجش غذا میسا داشتن ست و بتقویت فم معده کوشیدن باعتماد
و نان در آب انار میخوشش و آب سیب تر کرده فصل ۱۱ در عطش مفرط یعنی غلبه
تشنگی و این دو گونه صادق کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت
و عوض رطوبت طبع را رغبت باب شود و نشان وی انتفاع بشرب آب سرد
و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که ملغم شور یا بلغم حصی
یا سودا یا حرارتی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب
نماید و نشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست و حس با دهن و زبان
متغیر بودن و خاصه دلیست که اگر بر عطش مصابرت کند و آب نوشند تشنگی
فرو نشیند علاج انجا که آثار حرارت بود تشخیص باید کرد که حرارت در معدکات
یا در جگر یا در سینه یا در سر یا در دل پس به تبریدان عضو کوشند و بدانند
که حرارت سر و سینه و دل را استشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع پیشتر
دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب و اثر اسرع تر و بین فرق میکنند
که حرارت در اعضا گفتست یا در اعضا غذا و انجا که آثار مواد بارد بود با بارد
و سنجبین تر فرمایند و آب دیبان هندوانه و گوشت مرغ نخود و آب خوزا نیز و نوم یعنی سیر
بجهت عسل خاریدن مجلست اما در بلغم شور که بسبب حرارت تشنگی پذیرد از آب دیبان
چیزی گرم دیگر توان داد بسر جا که شائبه یبوست بود بتر طیب کوشند و روغن
بادام النفع المرطبات ست و آنچه بسبب یا در دم جگر افتد معالجه تپاد رهم باید کرد
فائده بسیار باشد بدر برآمدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید یا بواسطه غلبه
صفرا یا بواسطه خوردن های پیدا شود جهت لزوجت اول را تبدیر حرارت غالبی را

بتپد پس که بجگر بلغم گذشت تدارک نماید و خوردن برف نیز عطش می آرد و در دستش اضطراب
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمو مزیل است و آب کرم چرعه چرعه خوردن نفع دهد و گذشتن
پیاز چیزیست که خوردن آن عطش می آرد و حس مزاج ابن سکین توان کرد

فصل ۱۱ اندر ورم معده قروحی از هر ماده که بود با ورم بود یا نه غایت آنکه
اگر از حار بود تب و درد باشد بیشتر با ورم بود بحدت و دیگر آثار که مخصوص
بحر واحد هست پیدا باشد علاج در حار نفع کنند و اگر سهل قوی و قی آورد بهتر
و اگر طبع قبض بود و مفرفلوس با طبخ عنب الثعلب و مغز هندی و گل سرخ بدهند و در تیلا
صندل و ماء الشعیر ضماد سازند و پوست سه روز آب زوجه و خطمی و زرد و با گلاب
ضماد نمایند و شیر بادخشین نفع کند حب لاده و خاکستر و خت انگور و سعد
و خرد سپستان بسیر کرمانیچه نیم گرم ضماد نمایند و اگر تیلیئن حاجت آید مغز فلوس و طلخ
و فا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازم ست و ان اگر فی حرارت بود برد خون
پیاز بجگر و مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود و فصل سهل
پدید آید **فصل ۱۲** در وجیعة المعده هر گاه ماده تحلیل نمود و جمع شود و ریح
گرد و انرا بدین نام خوانند پس اگر از ماء گرم بوده باشد شراب تیز نامهند و نشان
پختن ماده معده و علامت انفجار و هیجانست که در ذات الجنب گفته شد
علاج چون ماده زدوده شود جمع ارد علیه و تخم مرو و یا دام تلخ بکوبند و بیرون بیاشامند
بنشیند و ضماد نمایند تا پخته شود و بدیده اگر خود منفجر شود و فبها و اگر نه با کرم نوشانند و
پیله را منفجر سازند تا بنکاهد و بعد انفجار شیر و ماء العسل با جلاب بگذرند تا پاک کند و پس
از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار و کهربا و کل ارمنی بکوبند و بخورانند تا بدید کند

فصل ۱۳ در قروح و بثور معده نشان وی غلبه درد ست به تناول
چیزی ترش و تیز و فرق در انکه در فم معده استقرار دارد و قصر تر از محل درد و خاصه

ظاهر است علاج رنگ زمند و بعده در ابتدا آنچه در درم گذشت بکار برند و بعد
ترش نگاه و سیاه باقدری طباشیر و کلسرخ و تخم خاص و هندبه مغیث است و خورش تفاحه را بآنچه
در درم گذشت از جلاب بعده اندمال مدارک توان کرد و بسیج گاه از تنقیه غفلت نباید کرد گاهی
مسقی دهند و گاهی مسهل و بجهت تلیین خیارشنبر با شیر و کاسنی نافست و اگر طبع نرم بود
قرص طباشیر قابض و بست جوشیده فصل ۱۴ در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این
یا سوء مزاج ساذج بارد است یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت
و علاجش از ضعف بنهم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خمیر بوادر گلاب جوشانده
نافست فصل ۱۵ در حشا و تناوب و تمطی یعنی آروغ و فازه و خمیازه و اسباب
این هر سه کثرت بخارات و تولد ریح در معده و بدن و علائمش تنفیه و تجوید بنهم است
و با دیان با ربک سائیده همراه کلقند اصفحه بجویند سود دارد و نمک خوردن
با دتمام بدن برمی آرد و مصطکا باعسل بدستور فصل ۱۶ در قی و نهوع و غثیان و تقلب نفس
قی آنست که چیزی از معده از راه دهن برآید و نهوع آنکه حرکت برقی نمود اما چیزی
برنیاید و غثیان حالتی است باعث برقی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان
را غشی تیز نامند علاج حسب اخلاط تنقیه باید کرد و در تنقیه بقی سکنجبین و اب بکرم نوشیده
بفتح تمام دارد بشرطیکه مانع نبود و اگر مادده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و هم ملاج
ان عضو نیز باید کرد و قی که بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود و دویه که
قی معتاد می زایل کند آملج کبر با کثر هندی خرفه طباشیر است جوشانها با مرکب
هندبا دویه که قی بلغمی زایل سازد معده را قوت دهد عود
و مصطکا پودینه خشک هر یک دو درم کوفته بیخته یک درم
داده درم گلقند بدیعت خشاد کمتر قی سودا

را مفید است اول ان بخیر الملک

فردوس دانایی

آشنه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده پس رگذارند و قرص
ایلاوس بهترین چیزهاست در بلغمی و سوداوی و فائده صحاجم بی شرط نزدیک
ناف و بین الکتفین نهادن و اطراف ساعدین و خواب او ردن در دفع قی
اثر تمام دارد اما هرگاه سبب قی فساد غذا بود غذا خاسد را تمام دفع باید
کرد بقی و سهبال و اگر ضعف معده بود تقویت معده باید نمود و اگر تولد دیدان بود
اخراج ان نماید فصل در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و وی دو گونه است یکی انکه
رگی از مری یا معده شکافد یا بکسلد یا دهن او بگشاید و نشان این وجود افتد در مری
یا معده و خبر بین الکتفین مختص بجراحت مری ست علاج رگ باسیلی زنند حسب اقتضای خون
بگیرند و انجا که خون بسیار بود تا یکمن توان گرفت و اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن
و قابضات خون دادن نفع دارد موز بمعده دانه او خوردن دهند بنوشادر و مهارگ
اثر مندست و اگر آفت در مری بود و انرگ تا زمانی طویل بنوشند و قرص کحل در سکنجبین
رگها نفع میدهد و اب لسان الحمل و اجزفه و امثال آن سود مند است دوم انکه بجگر
یا سپرز یا بسرا فتی رسد و از انجا خون بمعده ریزد و بقی برآید و علامت این قسم وجود
آفت است در ان عضو و علاج بمه فصد است مع اصلاح حال عضو باوجع و در انجا
خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر استسقای شدید بود بیشتر گرند یک دفعه
و انچه از قروح معده افتد تدبیرش گذشت فائده بهر گاه بر سینه ضربه رسد
و قی الدم آرد بعد فصد اش مغلث و اقیا و گل ارمنی و صبر و مرتاب مورد
بشسته بر جای ضربه نهند و قرص کهربا بمثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده
دهند و باشد که این ضماد بی فصد نفع دهد فصل در جمود الدم و اللبن یعنی بسته
شدن خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و هضم نگردد
و بسبب ضعف حرارت بپزند و بهمچنان باشد که شیر بنوشند و بوسطه سرد یا بانعال چیز

چون پنیر مایه وجران بندد و نشان این هر واحد آنست که غثی و عرق سرد پدید آید
و باشد لرزه اقتد علاج شربت و پودینه بجوشانند و در آن سکنجبین آمیزند و بنوشند
گربا گرم و پنیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش و رند و میش خون و شیر بسته نفع تمام دارد
خاصیت پنیر مایه است که شیر قریق را بندد و بسته را بگذارد فایده بسیار باشد
که در سوء اطفال شیر خواره شیر بندد و بسبب فساد شیر وده یا ضعف معده و علاج
بعد تدویب آنست که از آن شیر وده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا میر گاو یا شیر بز
نوشانند و این حیوان را سداب و قیصوم خوراند و اگر باز گرفتن از آن شیر وده مکر
نبود لصلاح غذا دی نماند و گاه گاه تریاق فاروق خوراند و قدر طفل را
و بند نیز و شکم نیز سر قطعا نماند بند و سکم طفل پوشیده دارند و دینه خشک پنج
درم خوردن در ساعت شربت بکشاید فصل ۱۹ در فواق یعنی هچکاک اگر سبب
او تناول طعام کثیر بود عقب طعام واقع شود فورا علاجش اخراج آن غذا است
بقی و تجویع هضم باشد که از خیر بوا و پودینه بایستد یا خود بخود بایستد و اگر سبب
او باد بود عقب تخمه و طعام باد انگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد و علاج
چیزهای باد شکن استعمال کردن است و اگر بسبب خلطی بود حاد کیفیتا و واد
حاد علاج بخشین فرمایند به سکنجبین و آب گرم و بهر تعدیل لعاب و شیر باید
که سرد و تر باشد و در نصف آب گرم دو روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه
عقب طعام خوردن سریع الاثر است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده
چسبیده و هر دم آب بود بضم فاسد و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است
خصوص اسپهال یا مارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج بود نشان
او پیدا بود و علاجش تخمین بیت شرابا و طلاء و اکلا و این را در یحی را و رخ
را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صبر و غضب و حرکت و

فصل ۱۹ در فواق یعنی هچکاک اگر سبب

واز خرد حلبه و مقل و یا دام تخم و پیه ماکیان بهم شربتی ضماد سازند و بر
محل اخلاط غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شربا و حقنا فائده گاه باشد
که بسبب سختی سیر در اجزای معده که مجاذی بدنست پدید آید و علاجش علاج
سیر نست فصل ۲۹ در چیادة عضلات که بر معده واقع اند صلابت مذکور
دراز میباشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف رقیق چون مسلم الفاد والمکث
معده سالم از آفت ست سلامتی در افعال تخیل لازم ست و علاجش همان
که گذشت حسب الحرارة والبرودة فصل ۳۰ در درد حلقه و این هر دو
یک معنی دارند نزد بعضی و مقصود ما دست مع الجریان بدانکه نجه ابن سینا
مزاج بود ساذج باشد یا نا دعلامتش علاجش حسب ست چنانچه گذشت
و انچه از شبرود قرو حر فتند نیز مذکور شد و سفوف زلق الاسعا شوری نفع تمام
دارد و همچنان سفوف حب الرمان و انچه نزله دماغ بود و انرا اسهال دماغ
گویند دلشان فوع اسهال ست پیهم بعد جواب اول یا زنا دیر منقطع شدن
و علاجش حسب سبب از باب امراض سر که بهر نزله گذشت توان نمود انتباه
درین علت نهار جلس اسهال نکنند و بیگی عنایت به تنقیه و تقویت دماغ
دارند و انچه از ادرات بیرغذا فتد علاجش اصلاح غذاست و تجدید هضم و انچه از استلاء عروق
از اخلاط نشان دهنست که بیمار پر گوشت و برقوت بود با وجود اسهال و فضله کثیر از
آید و علاجش فصد ست و ریاضت و ذلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و انچه از ضعف
جگر بود نشانها می گم هیدن بدنست روز بروز و برازسپید یا سبز علاجش تقویت جگر
مع تقویت معده شربا و ضمادا و انفع اشیا جوارشش مصطگی ست فائده کیلوس
اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود و سپید برمی آید و اگر بسیار نیفتاد و انجا باشد
پس برگردد و سبز می آید و نوعی ست از درب که مسمی ست به دور البطن اسهال

دوری دوی آنست که بدو رسیدن آید و بمیش انصباب ماده ست از عضوی بعضوی
هر خلطی ازلون او نشان ماده از ظهور در دوری عضو و سکون آن بعد سهال معلوم ست
و علاج تقیه بدانست از خلط غالب و نوعی ست از ذرب که بسبس وقوع سده
بود در جداول یعنی بعروق ماسار تقا و نشان سدد حکم و علاج حبس سادد و نوعی ست
ازان که بسبب ذباب حمل معده افتد و ظاهر ست که چون حمل معده زدود و سوء هضم
غذا دران نایستد و علت ذباب حمل یا وخلط اکال ست یا ورم حار معده
یا تناول سوم حاره علاج بعد ازاله سبب سحاق و درد طباشیر و فوفل
صندل و پوست انار و حصص بابت یا ب برگ گرم بر معده ضماد سازند و پست
خوسیب و روغن بادام خورانند و دراج و کبک غذا سازند بعد از غذا دیر زمانی
مانند بپهلوی راست و هیچ حرکت نکنند و گفته اند که حسوی از شیر گوسفندان سپید سازند
و بنوشانند که بالخاصیت بنبت حمل ست و نیچه از شراب او یه میهل افتد علاج حصر
الست بدانچه مناسب بود و روغن سر و ساخته سریع الاثر ست فصل اربعون
در تضعیف معده و وی اگر طبعی بود از ابتدا کثرت مقدار غذا ضرر میداده
هر چند لطیف بود تدبیر وی انست که غذا قلیل الکمیه و کثیر الغذائیت دهند
و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند یا بعلل دراز امراض کبد
یعنی جگر فصل اورسوء مزاج جگر و نشان سر و احد ساذج بود یا مادی
ازلزوم افت در جگر مع وجود آثار دیگر که بهریک مخصوص ست و علاج
ازاله سبب ست لیکن بدانند که کاسنی نافع ترین چیزهاست در جمله سوء
مزاجهای جگر و کذلک هرگاه منوقلوس مادی ضعف سازند در مادی مطلق
مانند شرطیکه تلیین مطلوب بود و دیخا هر گونه دوا که مخصوص بجگر مرقوم
سبب کار برند رعایت قبض و تلیین ادویه باردآب کاسنی و انار و شربت صندل

از صغر سن نشان وی پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام شرب
مدر است فصل ۴ در سده مسارقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در
جایگاه هماس جگر بمدد غائر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما بر از
گیلوسی برآید و بدن بگاهد و علاجش بحان است که در سده مقعر کبد بکار آید فصل
در نفخة الکبد و نشان دم شدن جگر آنست که زیر قرعه راست مجسم الندر پیدا
شود بی ثقل و بی تب و بعد هضم غذا نفخ زیاده شود علاج کمونی و شربت
دینار مفید ست و نهار بحجام رفتن و تکمید کردن و حب حاجت مسهل
و مدر پرداختن و اغذیه باشکن خوردن فصل ۵ در وجع الکبد سبب
درد اگر سوء مزاج یابسه بود دیا نفخ باشد گفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق
یا حصاة و رمل بود گفته آید فصل ۶ در شرقه و وی آنست که بر نهار یا بعد
ریاضت بتعب یا بعد برآمدن از حمام فورا آب سرد بنوشند و آن آب
زود بجگر رسد اعتدال نیافته و درد ارد علاجش آنست که خرقه باب گرم
تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم ریزند که زود
فرو میشود بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم مبدل
انجامد فصل ۷ در ورم کبد و وی اگر از خون بود یا صفرا نشان او تب و تشنگی
ست و ثقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب المباده ظاهر بودن و علاج بودن ورم
در مقعر یا محدب در فصل سده گذشت و ایضاقی و غشی و برد اطراف لازم مقعری
و سعال شدید و ضیق نفس و حس بوا و کشیده شدن ترقوه باسفل و بزور و ورم بالای
شکم لازم محدب علاج در موسوخت ریگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بدوقا گیرند و بعد فصد آب
کاسنی و آب بنفشه و آب انار بین همه بیکجنین قدری بدهند پس اگر باده در مقعر بود مدرات ندهند و بهر
تلیین ماء الجبن و ماء الشعیر و ماء الفواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیره کاسنی و

واب عنب الثعلب نیکو چیزی است واگر درم بجذب بود با درا کرشنده بکنن
قبض نیز رواند اگر مزید الم است پس درین صورت هر چه بغایت حقیف التلیین بود
بهت رفع قبض کافی است چون لعابین و ما الشعیر و مانندان و در ورم
جگر در ابتدا وجه بعدان اینچه ضماد کنند باید که جامع بود در روع و تحلیل ثابت
انکه در ابتدا رعایت غایه روع بود و در انتها محللات را و در نزاید لسادی
و در صفرا وی اینچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد و اینجا در ابتدا رروع صرف ضماد توان
کرد چون آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه و اگر ضرورت شود قدری
کافور نیز داخل نمایند و اگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است و تب نابودن
مگر انکه بلغم شور باشد و سپیدی روی و زبان دراز و قلت و جع علاج در حدی مدرات
بکار برند و در مقعری مسهلات و بعد استهال او در ار تعدیل نمایند و اگر از سودا
بود صلابت دران محل پیدا شود و علاجش بفصد ماده است بشرب منضج و تضمید
قیروطی بعد نرم شدن سختی مسهل و مدر سودا دادن و اگر مناسب بود فصد کنند سریع
النفع است و شیر شتر بکیبالة بقند شیرین کرده فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت
نبود فائده اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود در گرفتند و کل ارمنی
یکدرم سائیده بلعاب اسبغول بدهند در آوند و کل ارمنی وجب الاسر در ینیاب
مجرب است و این ضماد بر نهند نخود مقشر را وند هر یک سه درم موسیائی دو درم
کوفته و بیخته بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشند و ضماد سازند و دیگر تدابیر
حاجت از انچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم عضلهای شکم و این ورم
از یکطرف آگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بالعرض اما هرگز بلای
شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و ادعات صیرف در
ابتدا ضماد سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف انحلال قوت

زیرا که مرض در عضو سپیش نیست که روادع و محلل فقط ممنوع بود در هر گاه پخته شود زود
باهن بشکافند و انتظار نکشند که خود سر دکند یا دویه منفجر و شکافته گردد زیرا که خون
ست که عضله و صفاق را بسازد یا بدارون سوپورسر کند **فصل ۱۰**
در دویه کبد و تدبیر این همانست که در ذات الریه و دویه معده گذشت و آنجا که ماده
بجانب پرده مایل بود مسهل خفیف دهند و اگر بطرف گرده مایل بود مدر دهند و اگر
بقضا جوف دهند مثانه را استسقا بود تدبیر آن گویند و هذا اعسر هر گاه دویه
پختن قرص شود اعراض خفت گیرند مع هذا لک یوم در بول یا براز برون رنکند اما کمتر آنست
دانست که ماده بقضا جوف میریزد **فصل ۱۱** در تدبیر سرطان کبد و نشان آن چون
آثار سوء مزاج گرم جگر ست مع الحرقت و باشد که بر خلط بلغم ست نیز ظهور شود و باشد که
گاه گاه تشعیر پره و ناقص افتد و علاجش همانست که در سوء مزاج حار مادی گذشت
فصل ۱۲ در حقنه الکبد این مرضی ست که جگر بلغم پر کرده احتلاج و در یابد که
گویا کسی میدهد در جگر و برودی این حال زائل گردد پیش سده جگر ست و علاج آن
تلقیح او و فصد اسلم از راست نافع تر **فصل** در حصاة الکبد و نشان آن بتقدیر
در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده قی افتد و خلط مرور در جگر پیدا بود و باشد که در
محل درم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر ست که چون با سلیق بکنایند و خون را امتحان نمایند در زیر خون چیزی شبیه بریگ نمایند **فصل ۱۳** در
رگ سیع کشاده شود و علاجش از حصاة کلیه چو نید **فصل ۱۴** در
تصفر الکبد و نشان وی همانست که در صفر معده گذشت و کذا تدبیرش و ایضاً در
اینجا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات **فصل ۱۵** در قیام کبد
یعنی سهال جگر و وی شش گونه ست یکی قیحی و سبب او شکافتن
دویه جگر ست و تدبیر او در دویه گذشت دوم عفنی و سبب او ضعف جگر

نصف جگر دست بدیر ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در فرم سهال
سوم و موی او مسی ست بد و سنطار باکبدی و سبب اگر امتلای خون بود یا
وقوع تفرق اتصال خون کثیر دفعه برآید هر گاه که آید اما دیر دیر و دیگر آثار امتلا بود
واگر توقف اتصال بود از امتلا یا ضربه یا سقطه باجزای خون بلا توقف بسی آید
هنگام خلو معاو و محاو دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در امتلا حجامت شاید کرد دیگر عدا لضعف
و هم اندر ابتدا فصد نمایند و با مالکوشند بر بطاطراف و جزای خون کمتر گیرند بکرات
واگر بقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و البسان الحمل دهند و تقلیل غذا
فرمایند و در تفرق اتصال متلا دیر بهین ست و در غیر امتلا ازوال سبب کبدی و قرص
نفث الدم که راوندیان افزوده باشند هم چند یکبر اثر تمام دارد در قبض و الیتا
چهارم صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگر ست و علاجش از سوداوی جگر
و قبل از تنقیه و تبدیل جلس قطوطا کند پنجم صدری و سبب او احتراق خون دیگر اخلاط ست
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و بر آمدن رداب با
سهال در اینجا لازم و تقمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد سیلم راست ناخ
ششم خاتر لیست یعنی شبیه بدرد براط و سبب او نیز یا شکافتن دیبله کبد ست یا کشادن
سد جگر با احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت توان نمود
فائده فرق در سهال کبدی و سهال معوی از علامات خاصه بر عضوی
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که انچه از کبد
بد بو میباشد اگر بدور مے آید و در خلو معده
کم میگردد و سبکی در مے باشد و هزال و ضعف
روز بروز ظهور فاحش مینماید بخلاف معوی اما
کبدی چون دیر باید سهال معوی نیز احداث مینماید آن

آن زمان آثار سیچ مرکب میگردد با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد

فصل ۱۲ در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور بهیچ بست در
تمیز ثانیه و سکون نبض و خشکی و سیاهی بول و بعد از آن ورم پای و دست و
وجه و دیگر اعضا و آثار ضعف جگر هوا بودن و علاجش همان است که در استسقا
بیاید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهتر
تدابیر سفر حجاز است و پیاده رفتن و چون بدانند که مستحکم شده و باستسقا
می انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بغل شتر دهند هم دانکی میکنند از
فواکه انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و حوض آب برعرق کاسنی او
بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود بدان
کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و حاضره و اگر نگشاید ضرورة فصد کنند اما خون
کمتر گیرند آنهم بعد مسهل خفیف و ادن فصل ۱۳ در استسقا و وی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت
بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او
آب بود که در پرده های شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون
مشک پر آب میباشد و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین طرز بخته
میبود و بدست زدن چون طبل آواز میدهد علاج بخستین از آنکه سبب نامیده و بعد
به تسخین و تعدیل جگر کوشند و سرگاه حرارت باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن
نموده پس تدبیر استسقا گویند و آن اسهال دادن و تعرق کردن ست و اندفان و تضمید
مجففات و احتراز از هر چه بسیار گرم بود و لازم شمارند و همچنان از آب سرد نوشیدن
و اگر صبر بود از کوزه تنگ یا شیشه قاری میشوند مصفی و باید که آب مطبوخ بود خصوص سرکه
و اگر حوض آب عرق کاسنی و بادیان نشوند خوبست آنهم کمتر بهتر بالجمله قدر آب
در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا شش حصه از حال صحت باید

عمل دارد یعنی باقاب نشستن و باب چشمهای گرم و باب دریای شور
بدرشستن و نمک را کواب گذارند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب
دریا باشد و ضماد می کند آب را بجذبد و خشک گردیده آرد حلبه جزو
حمام راعی علک البطم شحم غنم باهم بسرشند و ضماد نمایند و بعضی برتمام
بدن و زرقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد تنقیه
بتحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم
حرمل و بادیان و کرفس و پوره و شکر سرخ و آب سداب آشیاف خرد سازند
و مدبر جعول فرمایند و در رقی بعضی بزل می کنند و در داب می برآید و
کثیر لحظ است و طریق بلنج آب بسر که چنان است که آب خالص صد حصه
بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه
از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند
که سرکه دراز اله عطش مستقی و بفتح سده سود مند است خاصه در حار
و زرشک نیز انفع است اما اگر با سرفه بود ترشی نباید دارد و هیجان
باهر عارضی که جمع شود در نهایت ان نیز ملحوظ دارند و این طلا در رقی
بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ بنفشه سپستان فرفیون ماموثیا جرهر یک سه درم تخم
کرنب هفت درم پشک بر پنجاه درم آرد چوسر گین گاو هر یک شصت درم
بسایند و باب دیان یا کاسنی بسرشند بر شکم طلا نمایند **فائده** ملقاطی چون
مرتفع شود و صلابت بفیزاید اما بر مریض بهبود در نماید و بجز براندکی شکم بکرو بی نباشد
مسمی میگردد بچین درین وقت چیزهائی ملین ضماد نمایند چون صلابت مرتفع شود و بالنده و کامل
و مرتکوشت صفرو تخم سداب چزبیدستر و خاکستر طرفا و نظرون کوفته بیخته تا بسداب آب و بول شتر
بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه استسقاء دو سوند بر نهج دیگر جایگی برجم معده دوم بر جگر سوم بر

بسم الله الرحمن الرحیم

قولنج تحلیل ریاح کوشند
قولنج از خوردن ماهی تازه و خوردن ماهی شور
قولنج از خوردن ماهی بادشکن نوشند
قولنج از خوردن ماهی بادشکن نوشند
قولنج از خوردن ماهی بادشکن نوشند

تجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبار گی دهند والا بتفاریق باب ۱۵

در یرقان و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند فصل ۱

در یرقان و وی انست که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را باصفراوی ثانی را باسودا موصوف میسازند یرقان اصفر اکثر از جگر و مرار بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی گفته اید قسم اول در یرقان اصفر و این چند گونه ست یکی بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع انست در تبهای صفراوی و در ایام تابستان و علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود والا بر طبع گذارند و انچه مدر کند طبع را بردهم بادهٔ بجلاب و خول باب گرم ست و شرب سکنجبین فقط یا با شیر کاسنی و بعد تمام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه انچه محلی جلد بکار برند دوم انکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از بحث سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سودا جس باشد سوم انکه از سوء امزاج گرم مراره افتد و نشان او انست که دفعهٔ پدید آید و بول سخت سرخ بود بعد زرد شود پس ازان سیاه غلیظ گردد و آثار سوء امزاج جگر و سودا ان هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج سکنجبین با شیرهٔ کاسنی و هندوبه دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بفصل آرند چهارم انکه از تورم مراره افتد و نشانش لزوم تب وقتی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش ورم جگر ست پنجم انکه از گرمی تمام بدن در گها افتد نشانش گرمی ملمس بدنست و قبض طبیعت و حکه و اثر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاجش اگر ماذهٔ بود تدابیر و اگر ماده بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدبیر ادهان مرطبه و خول آنرا در طب نفع تمام دارد ششم انکه از انسداد میام افتد و تقدم سفر در او و وصول بحار و خاک برید گواهی بر علاجش تفتیح مسام ست بفصل در حمام و جزان بتفتیح منفتحه

واکلیل بابونه و خطمی و بنفشه هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم
آنکه از سده جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از نیش
او دویه سمیه افتد و علاج دفع اثر است بهر چه مناسب آن بود و اقراص
کافور و دیگر مبردات در حار و تریاق فاروق در بارد نفع دارد دهم آنکه جرم
مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند و بدان سبب قی صفرا افتد و نشان
او غثیان و قی صفرا و بست و طبع قبض بودن و برز نبصبغ یا قلیل الصبغ
برآمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر ست یازدهم آنکه از وقوع سده در
مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علامتش همانست که در ضعف مراره زقی و برز
بتدریج سپید شدن و علاجش علاج تفتیح سده جگر ست دوازدهم آنکه از حدوث
سده در مجرائی که میان مراره و معاست افتد و نشان او آنست که بر از دفعه
سپید شود و طبع بقبض آید و علاجش نیز تفتیح ست و حقنه نافع تر و درین هر دو
نوع سدی مغز فلوس در آب گرنب حل کرده و روغن بادام تلخ آمیخته خوراندن
بغایت مفید است سیزدهم آنکه در بین دو مجری که گذشت او فتد یا قولنج بر. ایند
و نشان او همانست که در سدی گذشت و علاج قولنج چهاردهم آنکه از قولنج
بلغمی افتد بواسطه بلغم لزج بر دهن رگی که با معا آمده است و منصب صفرا ست
و علاجش حل قولنج ست فائده بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم خواهند
بسرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب بآب انار تر شش در
چشم چکانند و بلطیخ فستقین غرغره نمایند

قسم دوم

در یرقان اسود و آن را یرقان عسندی نیز گویند و آن هم چند گونه است یکی
از انکه از دفع طبیعت افتد و بسهیل بحران امراض بحال و خفت عقب آن لازم
ست و علاجش مدد طبیعت ست اگر محتاج بود بآنچه گذشت در اصفرو تدبین

بروعن بادوبه وشربت منفعد دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر و سپرز است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین سپرز و فم معده است افتد و نشان
این هر دو آنست که پرقان بتدریج پدید آمد و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در
اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است و علاجش تفتیح
سده است به مسهلات و مفتحات و فصد باسلیق یا اسیلم السپر النفع چهارم
آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرطه در جگر و علامت و علاجش
از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبه او بود یا
در ماسکه اش اما نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست و سپیدی چشم مکدر
نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سودا است بقی و اسهال مع عدم آثار رداءت
سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد
و آن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن از مبحث
جگر نمایند **فائده** هرگاه پرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند
بفاصله سه روز و بمطبوخ خیکه مخرج صفرا و سودا باشد طبع را نرم نمایند پس انچه
غالب بود در رعایت در تعدیلش بیشتر سعی دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند **فصل ۲**
اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز وی اگر حار بود سنورش سپرز بود بول و براز
سرخ مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا بود و اگر بارد بود فراقردان محل پیدا
باشد و آثار برودت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر یابس بود و صلابت در سپرز و غلظ خون
و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جایگاه سپرز گرانی محسوس کند بیمار و
لون بدن اسپرزی شود علاج در سازج تعدیل فقط و در مادی مع التنقیه باید کرد
بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعه در انجا به سپرز نهند و فصد از دست چپ
کنند و این ادویه بسپرز نافعند در حار آب عنب الثعلب و آب برگ بید و آب

شوجه جلنبا سکنجبین و بهر تلیین مطبوخ بلیله و مغز خلوس و عند شدت حرارت
قرص کافوره کرد و اسقولوقندریون باشد و در بارد و اب کرفس یا سکنجبین
پرورده و خیار و مشک برنجا و اب ترب و تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با انجبه
بزورود دریابر شربت بنفشه و ما الجبن و مانند آن سبر چه مرطب بود دشربا
و ضماد و اگر با ماده بود فصد و مسهل سوداء مقدم دارند و در رطب بود دارگم
سرخ و بیخ کبر در اوند و سنبل و زرشک و زرشک اگر با ریک ساخته باشند اقراص
سازند و بدهند و تجفیف ضماد نمایند و بهر ملین جلاب و بکار برند و بهر کاه ماده
علاج نیز مرکب کنند و انچه در پاک کردن سپرز بارد رطب مقرر است پوست بیخ
کبر است و فیتمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و بیخ از
برد و پیش افتد از اجباده و غلظت طحال نامند و جدا بیاید **فصل ۳**
ورم طحال دو اگر حار بود و تپ لازم باشد پس اگر موسیت بنوبت رنج دهد
کنند و اگر صفرا دیست بدور غب دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود بهیچ
الطحال خوانند و اگر سودا باشد صلابت و جسأوة الطحال خوانند و نشان رطوبت
و یوست و سوء مزاج گذشت علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و تعدیل مزاج کنند
و برگ کزانج و اب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور
یا روغن گل آمیخته یا خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سودا و اشق
در سرکه خوشانیده و اشق دران آمیخته طلا سازند و گفته اند که اگر از بیخ
گرد ظرف سازند و طعام و اب در ان ظرف بخورند در چهل روز سپرز
بگذارد و اگر پرسیاوشان و زوفا یا بسر و تخم فجکشت مساوی کوفته بیخته
بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگذارد و بیخ کبر بسرکه نهاده و کبر محلل خوردن بدهند

وسبوس وگلاورس و نمک تکمید کنند و بوره و پونه و سرداب بسرکه و عسل ضماد
سازند و محاجم بلدی گذارند و سفوف حرف خورانند **فصل ۸** در حجامت لیطحال
و نشان برآمدن ریگ بول و خلش در پهلو و دیگر اعضا سالم بودن علاج
انجیر مخلل خورانند و ضماد نمایند و مدرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است بکار
برند **باب ۱۶** در امراض امعا یعنی رودها **فصل** اول در زلق الامعا
دوی است که طعام از زود زود بیرون آید و سبب او اگر خلط بسیار بود در سطح درونی
امعا آثار حرارت پیدا باشد و طعام چون بروده آید در دل کند و بر رواب تحقیق مختلط برآید
و علاجش فصد است و اسهال صفرا و بلغم بمبردات شربتها و حقنها و سفوف لق
الا معا شوری نفع تمام دارد و اگر خلط بسیار بود در سطح درونی آن دغدغه و لذع در
احساس پدید آید و وجع گاهی بزناف و گاهی بزناف و گاهی در پهلوها و طعام
غیر منهضم برآید و علاجش سوا حقنه همان است که گذشت و تضمید مبردات زیر
ناف در اینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را مطس گرداند خروج
رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال قوی است و در اینجا جب
ایارج نفع تمام دارد و لذلک هر دوائی و هر تدبیری که بود مجفف بود اگر سوء مزاج
رطب سادج بود که با معا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
برنیاید و علاجش سفوفهای مجفف ست و روغن گل بر شکم مالند و اگر
خلط صفرا وی بود آثار او پیدا بود علاجش تنقیه آنست و ملیله زرد
نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هر دو پدید آید و لقدم تناول خوراکهای
دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم ست و این سفوف کثیر النفع ست هلیله زرد
دو درم حب الرشاد حب الآس سماق هر کدام دو درم بهر یک یکدرم مثقال همه را
نرم بکوبند بقدر حب الرشاد شربتی دو درم و اگر ضعف دارد معاید بلوط بجای سماق

وقوع فالج یا در عصب امعا آنرا سریع خاید ابود علاجش از فالج بگیرند واگر شرب
مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بمالند
واگر حب للرمناد در دوغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲**
در اسهال و وی که مبدأ او نفس امعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه روده بخراشد
و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پر شوند و دهن رگ از رگهای
مذکور بگشاید بی خراش و این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او
اگر صفرا بود و نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با
خراطه مخلوط آید بعده با خون و خراطه و از وجات و دیگر آثار حرارت پیدا بود و علاج در ابتدا
رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند و اگر باده کثیر بود تنقیه او نکنند
پس از قطع سبب لعابات و منعریات نوشانند و شیره خرفه با گل ارمنی انرتمام دهند
و سفوف مقیا باید ستور و هر گاه قبض زود تر مطلوب باشد تخمها را بریان
نمایند و با تنگ فقط نافع است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و انجا که درد شدید
باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و با تنگ در آب گرم لت کنند و
لعاب ازان بگیرند و در روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم
اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر عقب بکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب
کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده منعریات دهند چون تخم ریحان و اسفال
من و با کیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر رسه ماشه هم چند آن قند سفید
آمیخته بخورانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او پیچش دائمی است و در ترشید
و بر فرز سودا مع خون و خراطه و براز علاج بعد قطع سبب بتقویت پرهیز نمودن
تخمهای لینه و سفوف اطیبین دهند و اگر نفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد
بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن نفل خشک گواهی

وای سفوف در اسهال
دموی مفید است
بریان تخم ریحان از هر یک یک مثقال
نشاسته قند
جمله یکدیگر بیامیزند صبح تا شام
ان الاصل بود نشاسته یا سرد باکنیره
بود قدری افیون یا برزالیخ اضافه نمایند
گذا فی طب الاکبر
صفت سفوف اطیبین
نشاسته تخم خاکشیر بریان کل ارمنی
و عزازی از هر یک یک مثقال
بکوبند و بیامیزند و بدو مثقال تناول نمایند
ان را نیز بروش کل یا بادام چربیده
بکتاب ترتیب نموده بکار برند

دهند علاج مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسپغول و شربت خیار
بروغن بادام و مانند آن و هرگاه معا از ثقل پاک شود و سجع باقی باشد قی بالطبع
مناسبه باید داد اما بیش از تنقیه اسعاز نهار را قابض ندهند که سخت مضرست و اگر
ادویه سمیه بود که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زنجبر و نوشادر و کچوله
علاجش قی است و شیر تازه و حسو دادن یا نوشانیدن و اگر شربت ادویه مسهله بود علاجش
همچو بات بمبردات کند کنند و دوغ امین داغ اسرع اخلاط است **فصل دوم** در
سهال که سبب او کشودن کل ودده باشد نشان وی آنست که چون سهال
و بران اثار سجع و بوسیر و سهال کبدی هیچ نباشد و این اکثری در دو بود بخلاف
سجع که وجع در اکثران لازم ست علاج اگر خون بسیار اید و قوت مساعد بود باید
زنند بعد جهت حبس قرص کهربا و امثال ان دهند و گل ارمنی نیم درم مع شربت
حالاس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار و کزمازو و گل ارمنی هر سه
برابر کوفته بیخته حبی بسازند و درم دهند مجربست و مجمه بر بکم بادام و جهار
ساعت نگاهداشتن در منع سهال مخصوص ست **فائده** تا ممکن باشد مخدرات
نباید داد عند الضرورت تا لشافه کار برآید نشاید خوراند و اگر بدهند اصلاح
داد بدهند چنانچه در قرابادیان است **فصل سوم** در خروج الدة من الامعاء
یعنی برآمدن ریم از نفس روده سبب او تقریح سجحست یا انفجار و رم رود و علاج
تقدم سجح یا ورم ست و علاجش نخستین احتقانیست تخمه مجلی و بعد تنقیه مخدر
مثل صفت حقنه مجلی پوست انار سماق اکس از شیر جمله نیم کوفته در اب
بجوشانند و بیالایند و قدری ابک سرد ناکرده آمیزند و حقنه نمایند صفت
حقنه مثل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین بعصاره الحبة البلسن کاغذ سوخته بابک
لسانیده و در شیر لسان الحمل و قوت خام آمیزند و حقنه نمایند **فائده** انجا که

سبب مدوج باشند و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب کایند بعده تدبیر فرحه فرمایند

فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام ست که بطوبت

اندک و بهر اندک مدت بر می آید و این مخالط باخون یا نه و سبب او اثر نقل بود

بود که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید او را رنج

روده بر آید و او مسمی ست به زحیر کاذب و نشان او آنست که بمغول فرماند آید

از نجها انچه بنشانند بیرون نیاید غالبا جنش تلیین ست با شربه و حقنه لینه و باشد

که آب گرم فقط نشستن کفایت کند و زنهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک

ست لهذا اگفتند زحیر را قبل از تحقیق زوال سبب اگرچه مرمن باشد حالت

نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاجش از سبج جویند و بداند که حقنه

و نیاف در زحیر نسبت بشربات نافع ترست و اگر درم گرم بود که در روده

زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل ست دران و باشد که تب و عسر بول

پدید آید علاج رگ زنند و زیر کی حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خون

دهند و چون ماده از انصباب باز بایستد حقنی و جلبه و بنفشه و بابونه و برگ

گزنه بجوشانند و بطبیخ آن لطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان

باشد تنقیه کثیر دارد و اگر سردی مفرط بود لطف بمقعد رسید تقدم سپاب بر دوست

گواهی بود و علاجش تکمید باب گرم ست و بزعفران بر دغن قسط گرم کرده مانند آن بر

خشت گرم نشستن و درم حب الرشاد بر بان بجان ناقوفه بزنهار خوردن و اگر سپید

ایذا بود مقعد و امعا را زکوب و جلوس بر چیزی مصلب مهم و دغن مالیدن کفایت

کند و زرد بنفشه بر دغن گل لطف نماید و درین اقسام و در سائر این اقسام نفع تمام دارد

فائده هر گاه باشد که دخلوتی خورده شود زحیر آرد و تدبیرش شرب شیر بز

نبات بست و تخم مرغ بی زرد بست مع صمغ عربی و گل ارمنی خوراندن فصل ۵ در مغص

یعنی دردرد دوی در قولنج و سچ و زیر لازم است و آنچه اگر در امعا بود و آن
اینها بود حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته باید در قولنج و مبحث دیدان
و آنچه بعد تشرب او به مسهل پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند
و روغن گل یا لذت مفصل او در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه
باشند یا بسیار خوردن یا روی الکیفیه چون گوشت گاو بیش تناول نمودن چون
علاجش تجدید غذا و تبدیل مقتاد است و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف و برودت
باشد نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل المزاج
و علاجش تقلیل طعام و فلافلی و کمونی دادن اگر هم مسهل بود جوارش خوز
نفع تمام دهد فصل در قولنج دوی در دویست شدید که در امعا افتد و با او طبع
مطلق قبض شود یا قدری آید اما بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول
اغذیه غلیظ و حبس شدید گواهی دهد و دل بیمار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش
آنست که نخستین اشافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعده بهر تقیه تمام مسهل نوشانند
و آنچه با وجود مسهل مدرات قوت دهد غثیان و عرق کند سفرجلی مسهل است و شهد بارا
خاکمرده ابزن و کاو و ضماد قبل از حمل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یکشبانروز
غذا ندهند و بهترین غذا در شوربای نخود آب ست که از گوشت خروس پیر ساخته
باشند و کبک و عصفور و گوسفند جوان نیز مجوز ست با توابل خمار و تقلیل آب
واجب ست اگر عوض آن بگلاب و عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر ست اگر
باد غلیظ بود و جرم مسلی و تقدم تفکه و تغذی بنفاجات گواهی دهد و قراقر کند
و در اکثر و جرم مشتمل نباشد و علاجش همانست که گذشت و دریجا تکمید و تمطیل قبل
از حمل طبع پاک ندارد و دردرد روغن شبت مالیدن و کمونی خوراندن و آنچه بنفخ المعده
نفع دارد دادن و از آرد و ماشک و هر چه که بارد و مشهور ست ناخن و از بکر

پرمایه سخته از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع است و مجمه ناری بدستور و خوشت
از بیحی که بسبب انصباب سبح دابر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا صراقی بعضی را
پدید آید و نشان او آنست که دفعه افتد و شکم نفخ کند و دارو نخ برش آید و وجع
بشدت نبود و علاجش تنقیه سودست و فصد اسلم نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم
بود که در امعا فتد حسب الاده تنقیه باید کرد و آنچه بورم معده گفته شد نفع تمام دارد
و بالا گفته شد که در قولنج نخست تحفه طبع بکشایند و شرب مسهل نشاید و در ورم
بلغمی و رخوتا در افزود و در سودا ی خفقه که در وادویه باد بروجربی مرخ و رخوتا
باشد نفع بسیار دارد و گر التوای امعا بود یعنی بجا نشدن بتقدم حرکت عنیف
یا جستن و امثال ان گواهی دهد و علاجش بجا آوردن ست بمالیدن شکم و کمر
و بیمار را بر پشت غلطانیدن و دستها و پای او را کشته جنبانیدن نوعیکه مشهور است
و عوائد بجا شدن او در ایجا شدن نیز تجربه کنند و انجا که قولنج التوای بسبب فتق
و قر افتاده باشد بعد رد امعا به جایگاه بتدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود
که در امعا بند و علاجش دفع است بمرققات نیمی که در زیر گذشت و بعد از گر
بواسطه بقای سبب موجبه خوف حدوث بود ثانیا ازاله ان نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع
صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند و این بار افتد تقدم الاده و لطافتها
و انجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از رحم مثانه و گرده و جگر و رحم و پستر و جز ان
بمعالجه ان عضو کوشند و نوعی ست از قولنج که از ایلاد نامند و بدترین
اقسام ست تهوع و قی لازم ان و چون محکم شود زبل و مقی می برآید علاجش همانست
که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفخ کلی دارد اگر خوف ورم
بود یا ورم موجود باشد آنرا دهد و یه که خوردن ان انواع قولنج را سود دهد گوشت
هلیله خراطین خشک و گرده بریان و شاخ کوزن سوخته و این دو از جیر و در صعب را

ایلاوس یکسر از ده عکوزنا
پای مثانه محاینه دوام والف و دادو مقوی
و بین همه جالینوس تیزان با ریب اجم لزد و د
بقراط و تیزان استعانه ذکر نموده
کذا فاهم و
الامراض

در ساعت نشاند فصل ۴ اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش
از باب قولنج ظاهر است و شربت بنفشه بدو عن بادام نفع دارد و فصل ۵ اندر بیان
یعنی کرم شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا احیات خوانند دوم عراض نباتات
بدانه لدد و آنرا حب التریع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبلیه بکرم سر کهن این
دو قسم نامی خاص نیلاز ند و نشان ایشان است مطلقا قدره روزانه لبها خشک
باشد و شب ترکردن و لعاب سائل گردد اما از نیش شدن در فم معده و حالت
گرسنگی حرکت تصاعد حبس کردن خاصه حیات است زیرا که محل تولد شکم
امعائی علیا ست و کثرت انتهاء خروج کرم در بر ازگاه گاه خاصه حب القرع
و قسم سوم ست و انتهاء در قولون و اغور متولد می شوند و خارش و غدغه مقعد خاصه
قسم چهارم ست و این در دو ده مستقیم میشود و اکثر بلوی کان می افتد علاج بکشنده
و بیرون آرند بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند پیاپی بقدر شیرین ساخته و در
روز چهارم این دوا بدهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سنجد و تخم خربق و فتیله
یک پنجدرم ترمس و قسط تلخ هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یکدرم
کوفته بیخته نرم بدهند و در حالت شرب بینی بندند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر
مزاج گرم بود زنهار دوا گرم نباید داد و بنحالت این دوا انفع است پوست درخت
انار ترش و بیخ آنرا بکوبند و آب آن بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد دوا گرد
کردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند اگر این نیز مشکل باشد سماق
و افاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و فتیله و تر مس بکبر
و کرنب بسهر که آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد نست که حناو موم
بهم سرشته شافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل چراغ
دارند و کناره مقعد بکشایند هر چه بران آید بگیرند و زیت الفاق

الفاق در اخراج جمیع اقسام و بدان سود دارد بخورند باب ۱۰
در امراض سعدوی چند فصل است فصل اول در بواسیر و وی آنست که بر سر سعد
قرنیه پیدا شود پس اگر خون و زرداب از آن برآید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نا
مهای بواسیر حسب نشاباد و بخری ماخودست چون نخلی و عنبی و عنبی و تولو
و سمری و تولی شبیه بنخل بنابر کثرت بنجهای و سمری و جزآن بنابر مشا
بهت صورت اسامی مذکور و سبب این مرض فساد خونست بغلظت و باشد که از اختلاط
صفرا پدید آید بالجمله سوزش و درد و ورم با سوزنشان خون صفرا ویست و علامت کثرت
نقل و وجع ثقیل و قلت الم دلیل خون غلیظ علاج فصد کنند و حسب حاجت خون
گیرند و اگر مانعی بود بین الورکین حجامت نمایند و طبیخ نرم دارند و با صلاح خون
گوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا لیکن نالهٔ خون سیاه آید
و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر امراض ایمن
سازد و اگر با سوزمتی و با درد بود و خون ازان نیاید باید که بطبیخ خطمی و بنفشه
تلیین کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعد
آب بیاز و زهرهٔ گاو و عرطنیثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و بپانه
فقط کرم کرده نیز تفتیح نماید بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین
منفتحات حاجت نیاید و مرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل با زرده
بیضه مرغ بدستور و اگاکه با سور بلی و درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند
میشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنند بچنان عمل دهند با سور نگهدارند تا بی آسیب
و تبخیر مقل و مر و تخم خطمی و سلخ الحیه و اقماع باد بجان مستقط و میبس ست مفرده و مر
مجموعه فصل دوم در بواسیر بحری و وی آنست که در امعاء یا غلیظ متولد شود
معدد آن در آن بحر گاهی با سفل فرود آید و گاهی بجانب نیت و گاهی باطراف

وباشد که بسیار خون آرد و قرا قرا لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نماید
و چیزها باد شکن و هضم دارد و این نفع دارد پوست بیخ کبر یکجز و صعتر یارسی نصف جز
شربتی دو درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سود مند است
و فصد باسلیق در اکثر مفید فصل ۳ و ناصور مقعد و آن قرحه ایست غایر عمیق
که در سر مقعد افتد بطرف روده مستقیم و پیوسته زرداب ازان برآید علاج بنخست
قرحه را بیفشرند تا زرداب برآید پس شیاف عرب را باب بسایند صبح و شام
دو سه قطره چکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین نهاده و ناکه دوا
خشک شود بهمین هیات بدارند و اگر در ناصور قسیله تواند رفت قتیله بادویه شیاف
غرب آلایند و در آب صمغ کردینج بگذارند و ران و اگر میل را به پنبه بپیچند و بجای
قتیله بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در روده نافذ و با دو برابر
ازین راه برآید و در بعضی اوقات متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد فصل ۴ در درم
مقعد و وی اگر کرم بود با درد التهاب باشد و علاجش فصدست یا حجامت
قطن سپید و بیضه مرغ بر روغن گل آمیخته در باون قلعی یا سرب طلا پیه کرده
نهادن و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیغزایند و بدانند که تی نفع تمام دارد
و بلاک امر ضروریست باشربه و اغذیه مناسب و هرگاه ماده روی بجمع آرد زود
بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود بشگافند خون ناصور شود و ناصور کردد و اگر مزاج
سر بلغمی بود در خاوت و رم و تقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی سپس و مرهم محلل بنهند
و اگر پخته باشد بشگافند و اگر صلب بود و ملینات محاله چون پیه بط و مانند آن بنهند فصل ۵ در شقاق
مقعد و علاجش همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز از آب بسیار سرد و بسیار گرم
لازم است و کذلک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت هر صبح شربت بنفشه
بروغن بادام یا لعاب بیدانه بیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۷ در بستر خاستن و از استرخاء المقعد بگویند و نشان وی خروج
ثقل جماد دست بی اراده پس اگر سبش بهرودت در رطوبت باطنی باشد یا
خارجی تقدم اسباب گواهی دهد و ترهل پیدا به دو علاجش تنقیه داده مرخیه
است و تبدیل هوا بجنبه در خانه گذشت نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت
علامت و علاجش و اگر فتق یا تنک عصبه بود از ضربه و سقط یا قطع بود بسیر و توجه ان
دفعه و تقدم سبب گواهی دهد در علاج له فصل ۸ در خروج المقعد و اگر زود
بود تدبیر وی نمایند و این بسهولت برآید و اندرون رود و حیله ادخال مقعد مستور مه است
که در طبخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر استرخای
عضله ممسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست که روغن گل
خام هر مقعد بمالند و سپیده از زیر و گلنار و مازو شبه یمانی و سرمه و پوست انار بایکدیگر
سازند چون غبار و بران پاشند در فاده گذاشته بعصابه محکم ببندند فصل ۹
در خروج المقعد علاج مرهم اسود سازند بهندوهر چه قوی التخفیف باشد در در
سازند در شدت وجع افیون بالمند و اصلاح و دیگر تدبیر عانست که در خروج مطلق
ضبط یافته فصل ۹ در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت
و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و
وجع امت عصلعص در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع
باب ۱۸ در امراض کلیه یعنی گرده فصل ۱ در سوء مزاج کلیه و نشان وجود
آفت ست در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت سافج بود
یا ماده همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در جواز
ماؤر نفخ تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصاتست فصل ۲
در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول ست و در دران

و درد غایر نبود و باشد که قولنج آرد و ورم کرده که مزمن شود و فصد مابض نفع تمام دارد **فصل ۷** در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و وجع و ورم کرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو مأفون کردن و در اینجا مسهل قوی زنهار ندهند اما ملین سبک مجور ست و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند حسب حرارت و برودت و بعده مدملات نوشانند و قرص کافور نفع تمام دارد و بادق البزور سود مند **فصل ۸** در جرب الکلیه و نشان وی وقوع خارش و دغدغه است در الموضع و علاجش تنقیه است و قی دهند و بادام لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانند و نیلوفر ابیض سرو غن بادام و اطریفل خایند و بادق البزور و خورانیدن **فصل ۹** در دیابیطس دیابیطس مرضی ست که آب بحد تو شیدن از بول بگذراند و تدبیرش حسب حرارت و برودت پوشیده نیست در خار قرص کافور قرص طباشیر و قرص دیابیطس دیابار دمنتره و لیطوس و معجون ماسک الیول یابد او **فصل ۱۰** در حصاة و رمل که در گرده متولد شود و بمرض اکثر بنوبت اشتداد میکند یک ماه و یک سال بالکم و زیاده و علامت وی ثقل و تمدد قطن ست و صفت یا حمرة بول و خروج سنگ دران گاه گاه و غلبه درد نزد امتلای معا و انجا که سنگ بود اعراض بشدت باشند و در یک نخست علاج نخست قی فرمایند و بعده بمدر و مسهل مناسب پردازند و منبقات خورانند و عند شدت وجع در اینزن که در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عنصرب و معجون اجر الیهود در نفعت اثر تمام دارد و بجز از منبطات و تجدید مضمد لازم شناسند و کذلک در خلو ریاضت کردن و بحائم معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد در اثنای طعام و بر نهار گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصاة ست **باب ۹** در امراض مثانه **فصل ۱** در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود مع التخس

۱۲

والا نفاخ وتبخیر گرم وعسل بول پیدا باشد وعلاجش فصد باسلیق ست در ابتدا
ویعد سه روز رگ ما بین زندان ویلین مبارک داون باب عتب الثعلب ودر ابتدا
زنهار مدرات قویه ندهند ودر اوقات صرف قطعا ضماد نمایند خصوص در بسور
هرگاه ماده روی بجمع آرد در نضج وانفجار وتنقیه مده تا مال کوشید چنانچه قاعده
ادرام اعضای باطنیه است واگر بارد بود از صلابت ولین ورم ودر بسور خصوص
بلغم وسودا است توان دانست که سودا ویست یا بلغمی علاج در بلغمی فی وحقنه حاد
در آب زن محلل ونوشیدن مدرات صاف مع ماء العسل وحیا شنبر نفع دارد ودر سودا
چیزهای بلغمی ضماد نمایند وانطول سازند وآب کرنب نخود نوشانند وازنجم
خیارین وهلیلون دانیسون وبیسباشان وتلون خیارشنبه حلاب سازند ودر غرغره
بادام آمیزند وبدهند وقطعا ادار میالغه نکنند که ضرر دارد ولبد ظهور نرمی ورم فصد
صافن یا باسلیق نافع است فصل ۲ در قروح مثانه ونشان او وجنس قشور
در بول ونتن بول وعسر وحرقت آن علاجش همانست که در قروح گذشت
وهرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند
وانجا که چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و
پوشیده نیست که دار امراض مثانه رسانیدن وواز مخرج بول اسرع النفع ست ودر مجری
بول زنان بزرق توان رسانید فصل ۳ در جرب مثانه ونشان او وطهور وجع
وخارش ست درین محل وحرقت ونتن بول باشند که بول الدم آید علاج در تنقیه
وتعدیل کوشند ونسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که در بنجا تعدیل اسرع
الاثرات بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی ترست ولعاب بهدانه وشیر زنان
روغن بادام در مجری بول چکانیدن نفع دارد ذاکر یدین حقنه کنند تا تنقیه
باشد وبهترین غذاش جو وپاچه دامراق جرب بی نمک ست وشیر وبرنج با نشکر

فصل سوم در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجاری بول و این عجب
بجمود الدم یا فتر به و سقطه پدید و نشان او غشی و کرب و بر و دت اطراف بیت
و باشد که بلرزه افتد در بدن و علاج او لست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری خاکستر
درخت انگور امیخته بنوشانند و پس مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خوراند و
بر مثانه بزخم عود را حلیل چکانیدن نافعست و هر گاه بدین تدبیر نگذارد چنبر که
قوی الاثر باشد و مقشت الحصاة باشد بر هند و طبیخ بخود سیاه و سداب تنها بنوشانند
و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب او را در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و
انجا که بیخ سوسن هند و خوف هلاک باشد و بسکاری دهند خون بسته را بر سبیل حصاة
بیرون آرند عنق مثانه را شق کرده غذا در نمیرغن آب مرغ یا بخود سیاه و دارچینی
بخته سازند **فصل** در وجع مثانه و وی یا از ورم افتد یا از حرقه یا از
جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شد یا
از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو نیز گفته شد
مذکور میشود بدو قسم **قسم اول** از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و
حرقت بول و تقدم تناول مدرات و خبزهای حار گواهی دهد و علاجش تبرید است
اکلاء و طلاء رو بنا دق البنفسج و بارد سریع الاثر است و اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم
مبردات گواهی دهد چون کافور و مانند آن گواهی دهد از سیوب ریاح بارد نیز پدید
آید و علاجش تسخین است غذا و دواء پس گرم بر مثانه بخیس زود اثر میدهد
قسم دوم در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد نشان وی وقوع است در
روز نخستین و بول بدرد و بر آمدن و علاجش اعانت برادرار است **فصل** در خلع
مثانه یعنی بجا شدن مثانه و سبب ضربه و سقطه است که بر نشست رسد علاج
حبیبه خرگوش سوخته بنبراب ریحانی امیخته بخورانند و جغجغه خروس سوخته با آب

نیم گرم دادن نفع دارد و غالبه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضرر عضله
متمدد شود احتباس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید
بالجمله انجا که تمدد عضله بوده باشد مضمد صافن نفع دارد و هرگاه امراض بگر مثانه با خلع
جمع آیند اول ازاله امراض دیگر باید کرد بعد بتدبیر خلع متوجه باید شد **فصل ۷** در
در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد در مثانه بسر
آلری نفخ و با انتقال باشد از ریح فقط ست و اگر با نفخ و هی انتقال باشد از ریح مع
الرطوبة ست علاج چند روز ماء الاصول حازد هند فقط یا باندکی روغن بید انجیر و بعد
دو مثقال روغن بید انجیر بر سبیل دوام خورانند و غنهای بادشکن مانند و پیگاه
و روغن زعفران خوردن و مالیدن فایده تمام دارد و هرگاه بول بسیار آید تو
خربزه خشک نرم بکوبند و بقند بدهند و بآبزن در آرند و انجا که رطوبت بود قی متواتر
و تریاق و شود و لیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل ۸** در حصاة المثانة و
نشان سنگ مثانه حکه نیج قضیب بعد بول باندک زمان باز تقاضای
بول شدن و غلبه بخواب و تواتر قضیب بکبار کی پدید آمدن و همچنان قوی یا ساکن
شدن اما احتباس بول عسر بول و در مثانه هیچ نمیانشد در نجا مکر و قتیکه در دهنه مثانه
که مخرج بول است سنگ بند شود و عام ست که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از
گرده بمثانه فرود آمد و هرگاه در دو گرده و پیوله ران بود پس ساکن شود و نشان ان باشد
که سنگ از گرده بمثانه فرود اید علاج انچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هر چه
قوی تر بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خشک و مانندان بر عانه مالند و در اصلیل
چکانند و اگر ضرر افتد بدستکاری بیرون آرند و بخرسن هفده نوزده شق مجوز نشت
و مهما امکن از نکتاب این نتوان کرد لان فیه خطر اعظیما هرگاه سنگ در مخرج بول
شود عسر بول و درد آرد بیمار را برپشت خلط نشانند و هر دو پای او بر دارند و اب گرم بر عانه ریزند و از هفت

تاریخ آزاد ۱۳۴۲ سلس البول حاصل
لازمانه تخم کرفس سودا بخار
لازمانه پوست بیخ کرفس با فوستج بیخ کاسنی
اصل السوس خلکا بر یک وزن دو درم بگیرند و بکوبند
تا بیمه نمه اب باید شاف کنند و بر اند دو درم بگیرند و بیاشامند
۱۲ بیماری لخلخه بوتشه ۱۲ اقسام درد در مجاری درم
مخرج بخیاتا سپید پوست بیخ کیتر اتر بر یک یک
دقیقه بکوبند و کفته در شیشه نهند و یک یک
روغن با دام تلخ دران ریزند و یک طل
کچله بجای این اندازه قی نمایند پس ان
شیشه را در افتاب کذارند و
شیشه بسته دو هفته دیگر در افتاب

سفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا برمی آید و در جوف مثانه می افتد
و بول کشاده میکرد و حجر البهو و اصیل مجربست **فصل ۹** در حرقت بول و سبب
سوزش اگر حرب کرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحه انهها ایدا باشد تدبیر حرب و قرحه
کونند و اگر قرحه مجری تقضیب باشد تدبیر وی می اید جدا و اگر گرمی حکر و غلبه صفرا نود
نشان حرارت حکر و غلبه صفرا کواهی دهد و علاجش تبریدست بدانچه در سوء مزاج حکر
کذشت و اگر تعدیل کفایت نکنند بسبب کثرت ماده تلغیه باید کرد و شاف ابیض یا تخم
عورت حل کرده و بروغن کل یا بادام انجنه و اصیل چکانند و قضیب در لعاب بنفشه
بدارند و اکر خراشیده شدن رطوبت که در مجری بول ملتصق است باشد تقدم شرب مدرات
حار و کثرت جماع و مانندان از امور محلله کواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شاف
ابیض شیر زنان در اصیل چکانیدن و دیکر الغبه و معزیات استعمال نمودنست شرابا و قطورا
فصل ۱۰ در احتباس بول و وی اکر منوعی بود که اصلا چیزی از بول برنیاید
اسر خوانند بالف و الاعسر نامند بعین و سین اکر ورم کرده یا مثانه یا حصاه
انهها یا جمود خون یا ماده در مثانه یا ریح مثانه باشد کفته شده اند انهمه و اکر بدان
کونست زاید بود در مجری بول فقدان آثار دیکر امراض کواهی دهد و علاج ندارد
لیکن بهر نفع تا بتوان میکنند از طبخ مرخیات و این سودی با سر نمیکرد و دوا کر
استرخای عضله بود که عاصرست مرعنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه عمر کنند
بول با سانی برآید یا در از و علاجش تسخین ست شرابا و طلاء و روغنها که
در فالج ست مالیدن و اکر انسداد از لزج بود در مجری که میان مثانه بود
قضیب بست نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول معقولات و معسر از آثار دیکر
آفات علاج مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فوراً بعد خروج از آبزن روغن
خشک و عقرب در اصیل چکانند و اکر افنای رطوبت مقنعی مجری بول بود

از ورود خلط حادّ نشان وجود آثار حرارت است و این نیز باسر نمی انجامد و علاجش ترطیب است و تبرید و تغریه و اگر موت قوت دافعه شانه بود نشان وی آنست که زمانی طویل شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سبب وی و شغلی و بعده حبس شود و علاجش در آنجا نشستن ست و همدران شانه را بدست منقر ساختن تا بول بعصر بیرون آید و بهر اجایی دافعه روغن بلسان و روغن قسط عانه بمالند و اگر بدین حیله بگشاید فبها و اگر نه آرند و طرف نقرس معروف است و اگر قرحه یا تبر بود در مجاری بول افتد و از انکه مرور بول ذیب میدهد طبیعت بدان راه دفع بول حرارت کند و نشان وی وجود آثار قروح و تبور ست و علاجش از مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود و بر پشت و شانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای شانه اگر ورم ست تدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا تهلهل بود قصد باسلیق نمایند و روغن بکل مالش فرمایند و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارت و بر طبیعت نفع یافتن و عدم خروج بول اگر اندک باشد و سهولت ان اگر کثیر المقدار ست مجتمع اید و شانه علاجش بر طریقت تبرید راست و اگر تشنج بود که در شانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها و در باطنها نشان وی وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول اید اندک و نیز رقیق اید باد دارد بخلاف اسهر خاد و علاجش ازالهٔ تشنج است بدانچه گذشت و اگر ارتفاع حیضه بود تدبیر وی که خواهد آمد مشروح شوند و اگر ضعف حس شانه بود که از ادراج بول خبر نیابد تا بدفع کرامد فقدان حس از عدم احساس ادراج بول گواهی دهد و علاجش بروغن زعفران یا بلسان چکانیدن ست در اجلیل و جبرهای تشنج ضماد کردن و داء الاصول بروغن بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خوراندن چون در کیفیت و بودیه و سرسین مقدم دارند و اگر مبتلا باستدخا بود تلیین حلیم گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا افتح عضو مجاور

حوالہ روزہ درج و مقدور ذاف

نایل بسپیدی وغلظت باشد واگر ضعف دیگرست نایل بسرخی ورقت باشد و
علاجش تقویت جگر کرده است مداکر تا کل رکهای اعضای بولی بودنشان فروج
پیدا نباشد وتدبیر وی گذشت وقرص کاکنج انفع است **باب ۲۰** در امراض کبد
بدان مخصوص است ودی مشتمل بر چند فصل است **فصل اول** در نقصان باه و
استکمال این عمل موقوف بر صحت اعضای رئیسه است وپوشیده نماند که نقصان
باه بر دو گونه است یکی انکه شهوت وارزوی جماع ضعیف بود دویم انکه الت مستعد
کرد و **قسم اول** در ضعف شهوت واسباب ضعف انواع است
یکی انکه بدن ضعیف شود از قلت غذا وبدان سبب روح دریحان و
کمیاده شهوت است کم شود ونشان وی ضعف قوت است وتقدم جوع وعلاجش
تقویت ست باغذیه لذیذه بوقوونشان وی قلت خروج منی ونزارت اوست وموجبش وقوع
سوء مزاج است در الات منی وتفرز از مماثل وانتقاع از ضد ولیکن قولیست بر نوعیت سوء
مزاج وعلاجش تبدیل ست سیوم انکه منی متحرک نشود ولذع وغدغده ذات وی
نماند اگرچه متولد شود وکثیر بود وظاهرست که تا منی در حرکت نیاید انچه ازوی نه
برآید شهوت پدید نیاید ونشان وی انست که منی کثیر برآید وغلیظ بود ودیر
وشواری خارج شود وابتداء نعوظ ضعیف باشد وبعد زمانی از دخول
قوی کرد وعلاجش تسخین است باستعمال زرعونی ولبوب ومجون هبرو ورمانند
ان چهارم انکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل وموجبی ضعیف باه باشد وعلاجش
بتکلف حرکت دادن ست بدین کار ونظر در نساء قدیمه وانات واستماع کلام
جماع وتناول ادویه مهیجه مفیده وعاقرقرحا بروغن مغز بلیله دانه طلا کردن بر عانه
انثیین وقضیب نافع پنجم انکه امراز امور دهمیه در نفس تمکن کیرد چون اختتام مقوله

در نفس تمکن کرد و چون اهتمام منفعله باکراهت او یا تخیل انکار در استدعا نزد بدان
سلب شهوت زایل کرد و با وجود صحت اعضا و کثرت منی زیرا که امور نفسیه از بسیاری
و قوت قویتر است و علاجش رفع آن خیال و وهم است بحدوثی که چنین نشود...
ششم انکه در دماغ یا معده یا جگر یا دماغ یا کرد و ماده یا خلطی افتد و...
علاج اصلاح آن عضو است قسم دوم دوا استفراغ مادت و حبس اگر
اگر ضعف بدن یا ترک جماع زمانی طول یابد تدبیرش در قسم اول گذشت
و تنطیل با آب گرم و بعده تفریح نفس بیش و عقب آن تضمید بزفت در ترک
جماع لازم است و اگر علت اول نفخ و ریح بود در اسفل بدن بکار ندکه از برودت
است یا حرارت یا یبوست حسب آن مدارک نمایند و این قسم از قوت بدن
و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهر است و اگر وقوع جنسی از
فالج بود با عصاب یا از انصباب بلغم در اعصاب یا از طاقات آب سرد و برف نشان
دهی تقدم سبب است و رقت منی و سهولت خروج اعلی انتشار و علاجش آنچه در فالج گذشت
و حقنه و دخول و مسوح مسخنه را در اینجا اثر تمام دارد و از مزاکالت او در این علت بر سدان
آب سرد متقاص و مجمع نکرد و علاج پذیر نمانند اکنون چند دوا که بتخصیص قضیب مخصوصه
اند ذکر کنم اگر الت را کرا تا سرخ شود پس روغن مورد چه و مانند آن بمالند بخرقه در
بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجربست و اگر باب اگر قسر
مکرر بنویسند الت را بزرک سازد و اگر بر روغن کوسپند مکرر چرب نمایند قضیب
را و خراطین خشک یا علق یعنی زالوی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا
نمایند همین عمل کنند فصل ۱۴ در سرعت انزال و حبسش اگر ضعف ماسکه
بود بسبب برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی است و فقدان
آثار حرارت و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم قوی نفع تمام دارد و معجون جنت المجاهد

وشراب قبض ناقع واکثر شهدانه را بخورند و بعسل آمیزند و بدهند بغایت سود دهد
واگر کثرت منی و علتش جوان بود نشان او اعتدال اقوام و کثرت منی ست و قوت
و علاجش مضاد است و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هر چه مخلل منی ... و علاجش
تبرید است و تخم کاهو بغایت سود مند و اگر ضعف اعضا بود خاصه پشت و ساران نشان
او آنست که با ضعف باه بود و ضعف عضو گواهی دهد و علاجش تقویت آن عضوست
فصل ۲۳ در کثرت شهوت و سببش اگر کثرت خون و منی بود و خوبی بدن بران گواهی
دهد و این را علاج نشاید کرد که ضرر دارد اما اگر ضرور افتد بفصد و اسهال
و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافی است و غسل با آب
سرد نافع تر و اگر کثرت ماده منی بود فقط مع ضعف و قلت خون نشان او کثرت
منی و رقت و بیاض ست و کثرت نفخ و علاجش تخم خربز و تخم سداب و تخم خیارشنبر
و آبدست و عوارض کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف
اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف است و در عضو رئیس مع قوت اعضای
سوده و علاجش تحذیر اعضای منی است و تقویت ضعف و اگر ظهور بخور با قرح
باحکه بود و در اوعیه و مجاری منی نشان او غلبه شهوت است از جماع و انزال بلذت
تمام و بسرعت شدن و اینجا که بخور متقرح نشود الم پدید بود و آثار قروح نمایان و
علاج قروح مثانه تدبیر است از قصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت نزول نفخ بود
در بدن جنانچه در اصحاب مراقیا می نمودن نشان وی سدت نفوظ ست و تقدم
چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات دهند و اگر رطوبت زیاده باشد
مخففات و محللات باد دهند و اگر سود اخرون باشد با سلیق
زنند و مسهلات سودا دهند (بقطع افیون ۱۳) فصل ۲۴ در ودی و منی و مذی
ودی و سببش اگر کثرت منی بود یا حدت منی یا استرخای

طب

سبیش اگر کثرت منی بود یا مدت وی یا استرخای اوعیهٔ وی بود تدبیرش در رعایت
نزال گذشت و اگر تشنج عضله دعیه منی بود نشان آن خروج منی ست بانقطاع
سرعت و تواتر قضیب تدبیرش تدبیر عامهٔ خصیه است و علاج تشنج گوشیدن
و اگر ضعف کرده بود که شخص او بگذارد و برآمدن نشان وی است که بعد جماع چون بول
کند چیزی سپید غلیظ برآید بی لذت و دقق و اتا ضعف کرده پیدا بود و علاج ضعف
کرده کنند نشت و این قسم را بسیلان مجاز در سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقه
سیلان نخم کرده است نه منی و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را
خواهش بسیار ساخته سیلان منی آرد و علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد
با مع الضعف امع الحدة حسب آن تدارک کنند انتهاء سیلان
منی بزنان کمتر افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد که از استرخای
فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و دراین فاشتمل ست و اینکه همه را سود دهد
تخم سداب سه درم تخم خبگشت و پنج سوس هر یک دو درم کنار دبرگ
کل هر یک یکنیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر که مذی و
ودی را سود دهد شهدانج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند فصل ۵ تحاری
در منی الدم و سبب او ضعف خصیه و گرده است و علاجش حقنتین در روغن مسطکی
بهادن است اگر بی حرارت باشد و کرده را قوت دادن فصل ۶ در کثرت
احتلام و علامت و علاجش همان است که در دور منی گذشت و قطع سبب
بر نشست بستن بی واسطه محاذی کرده نفع دارد فصل ۷ در قرلیموس و
این مرضی است که قضیب دایم و قایم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبه خون بود
تبقیه می کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزها
یا دشتن بکار برند اکلا و طلا و در روغن سداب بمالند برخانه نشست فصل ۸

هر غذا لیطوس این مرضیست که وقت انزال عائط بی اختیار برآید و سبب ضعف اعضای رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و مناقذ از اقاقیا و اراک و کنار و صمغ و کندر ساخته بر دانستن بخاصه وقت جماع مرد عنبر بار مقعد چربکردن و عند مباشرت باید که شکم خالی باشد فصل ۹ در انبه و انزا علت اشتاریخ نیز کوبند این مرضیست که در مجاری مستقیم حکه پدید آید و جماع کنا نیدن خواهد و علاجش اگر از زیاده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج الوتیت است بضرب و استهانت فصل ۱۰ در ورم انثیین و سبیش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاجش بعد فصد و حجامت پشت و ساق را دوعات طلا کنند و ابتدا بعده رواضع و محلل بعده محلل صرف چنانچه در باب ادرام مضبوط است واگر ملغم بود بر خادته و بیاض بود و علاجش پخته است و منضج و مسهل ملغم دادن دارد با قلا و تخم خربا عسل ضماد کردن واگر سودا باشد با صلابت و کمودت باشد علاج او دو بلیله ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود عضو منتفخ باشد و آثار باده دیگر معرا و علاجش تکمید است و کمونی خوردن و اگر کفایت نکند بقی و مسهل پیوازند اما قی در امراض سفلی نافع نیست و بخطر فایده ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض نخست باشد و محسوس بود و انچه در بیضه میباشد شدت اعراض و تپ و عطش پیدا بود فصل ۱۱ در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیه این از قبیل سمن است نه ورم علاج بیخ و شوکران و نفاح و جلد خشخاش و حکاکه حجر الاسک کنند ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر شاهنج بزنند تقلیل غذا شرط است فصل ۱۲ در علاج نیز ضیست که در قضیب با فرج رحم اختلاط افتد و علاج تنقیه و تطهیر

که اهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحه مثانه گذشت فصل ۱۹ در ورم
قضیب تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل ۲۰ در بیضه و قضیب و علاجش فصل
است و حجامت زیر و زبر ران و آهال صفرا و بعده تنطیل با کرم و سرکه و روغن گل
مالیدن و سپیده بیضه طلا کردن فصل ۲۱ در شقاق قضیب علاجش از
شقاق معتقد گیرند فصل ۲۲ در تالیل و بثور صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید
آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا نمایند و به صحت تالیل
مطلق رجوع نمایند فصل ۲۳ در سده مجاری قضیب و حبس گرسنه بول
بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است و شیره خرفه و تخم خربزه و بنفشه
دادن و سپل بر روغن بنفشه با دام بر قضیب نهادن و چون گرد
کل و شیر و خربزه چکانند و احلیل را گرد هم شند بدو دانند کی افیون نیز آمیزند و اگر حابس
لرج باشد که بچسبد و احلیل بول بعسر آید پی حرقت و در بول خلط ظاهر شود و علاج
مدرات دادن است و بطیخ مرخیات تنطیل کردن و در بن طبخ بر روغن بابونه قدری
امبخه سرزق بخوردن و احلیل را کرتولول بود بول بعسر برآید پی حرقت و پی خروج
بلغم در بول علاج اگر تولول بخارج قریب بود خیرو سپیده از زیر بر روغن گل چکانند
اگر قوی الوجع باشد بعصد صافن حجامت بردارند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب بعجز
کج شدن در بستن با تشنج عصب بود یا ورم عضله بالایش بعد از آنکه سبب بالین بعضو
ست بمالیدن روغنها و خیران پس بدستار راست کردن و در حمام تا راست شود باب ۲۵
و امراض صفاق و ثرب و مراق بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشائی که زیر مراق
ست صفاق خوانند و پرده غلیظ چربی را که زیر صفاق و حامل احشاست ثرب خوانند
فصل اول در قبل و وی انست که صفن صفاق که در کنار ران واقع است بجانب
خصیه بکشاید یا پرده مذکور از بنجا بشکافد پس ثرب یا امعا

یا فرو تر ازان پاریده شود و مراق سالم باشد پس انچه ما تحت صفاق است از صفاق
بالا تر اید و مراق را از انجا بلند نماید بهمچنان نگاه باشد که در محل اریده بعنی گشته
ران شق در صفاق افتد در انجا نقوبی پدید آید و فتق البطن والارنبیه مینامند زنان تر انجوده
علاجش ربط از محل است بر فاریده بفصل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز هم البته کذرد
قبل گفتیم و میدانند که این مرض نمیشود و تدبیر زیاده بر ین نیست که زیاده شدن نیابد
فایده در ابتدای قبل و فتق داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پا را نافع گفته
اند همچنان رگ سطبر که در سیخ تر انگشت است از دست مخالف علت داغ دادن
فصل ۳۲ در نتوانسره و وی اکر بوم ولادت شده باشد بسیب دوا
قطع ناف یا اسبیب دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بربط رفاید و چران
ماچون مستحکم شود بنمیکرد و اکر در غیران هنگام افتد از فتق صفاق انجا باشد
یا از اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه
در طبلی میشود یا از روئیدن گوشت زاید در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی
زیر پوست و کرد آمدن خون انجا نشان فتق بر گشتن فرو نشست عند الغمز با قرار
یا بی قرار دنشان رطوبت ثقالت دنشان باد لین ملمس و از دیاد و نقصان
متواز باد انگیزد و کاسر باد دنشان کوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت
دنشان جسم خون رنگ سیاه یا نفتی بنفسج دن هست علاج انچه از فتق باشد
کذشت تدبیرش و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی
کیرند و انچه از روئیدن کوشت باشد بقرض بکنند و انچه از اجتماع خون
باشد زلو بران چسپانند و ادویه قابض که در همان رکها باشد دود در مجاف
ذکر یافته ضماد سازند تا از سر نیاید یا بد باب ۱۴ در امراض که مخصوص بزنان
فصل ۱ در عقر یعنی حمل نکرفتن و بستن اکر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس

فصل ۱ در یعنی حمل نگرفتن و بسیش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس
یا سارج یا مادی علاجش حسب سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت
و غلظت و سواد خونست و دلیل بر رطوبت رقت و دیر بر آمدن حیض و عدم حبل
و دلیل یبوست خشکی فرج است و قلت حیض و دلیل بر رطوبت سیلان رطوبت
است از رحم و اینچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و انچه با وی
بود از نون رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش
تنحیل است و اگر فرط لاغری بود علاجش تسمین است و اگر حبس حیض بود علاجش
او را او و اگر ورم رحم یا او سیر یا قرحه یا صلابت بود علاجش دفع سبب
است و هر یکی ازین در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند
نشان انتفاخ خانه ست و ظهور باد از فرج وقت جماع باد از د علاجش کسر باد
و مجمره ناری نهادن و ورد غن بید انجیر بقدر سه درهم همراه ماء الاصول هر روز دو بار
و بگونست طیور خدا کردن و اگر وضع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب امارق
یا تولول و مانند آن هر چه مسد فم او شود علاجش ازاله سبب است چنانچه بیاید در
این نوع عسر الانغلاق الرحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان
سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم ست وقت جماع و تدبیر میلان رحم
می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال و حرکت
عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب است فائده
گاه باشد که عسر از جانب مرد بود و در نعوت علاج مرد یاد کرده و فساد مزاج منی وی
یافته و بر حقیقت حقوق مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد
بود یا لخاصیه بمثابه التعضی آنجا که هر گز بار نمی آرند عسر حقیقی که این علاج نیست بالجمله

برداده وندان فیل یکمثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل ازان نوشانند
دیگر شنبر با بها خصوص کہ جنبر با بہ خرکوش فرزجہ فرمایند متصل پاک شدن حیض
وعنصر یب فجا امعت نمایند فصل ۱۲ در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین
وبشر یا از امور حارہ جبہ بود یا غیبہ یا بدنیہ وعلاجش منع سبب کافی است وتعیین
اسبابش از عہدہ بحث بیرون کہ این ہر دو متحد الاسباب اند واگر فصل ۱۳ در عسر ولادت
تدبیر وحب بتقاضای ہوا وحال پوشیدہ نیست وطریق صواب در حق جمیع خاصہ
آنانکہ ولادت ایشان بعسر باشد آنست کہ از ماہ ہشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر رضم
وقبول طبع وچون آثار وضع ظاہر شود وبجام برند داب کرم بروی زیر مذرو در آبزن
نشانند وتہ بہ بنمایند وچند قدم بگردانند پس متوجہ سازند بوضع بحضور قابلہ وشرح
ازین باید کہ از بول وغایط خود را خالی کنند واز آب سرد وسردیہای دیگر احتراز
کنند وبر درد صبر نمایند ودم فرو گذارند واز ریدن بر پای زور نکنند وقابلہ روغن بادام
یا روغن کنان ولعاب تخم کتان نیم گرم بر فرج رحم بسیار مالد تا طفل بسہولت برآید
وگرا دویہ کہ بالخاصیہ عسر ولادت را بسر سازد دست مقناطیس قطعہ کلان در دست
چپ دہند دیگر بسر ران توی راست بندند دیگر دار چینی خورانند واگر علیت باجنہ
پیدا ستر آمیزند وبدہند زود اثر کند اما اگر حرارت بنا شد توان داد دیگر پوست
خیار شنبر چہار مثقال نرم بکوبند دبیزند دلبتر بہ بقشہ یا نخود آب آمیزند وبخورانند
مجربست وحوائل را عطریات بسیار نیایند بشمایند حضوص وقت وضع کہ قطعا
مجوز نیست فصل ۱۴ در احتباس شیمہ وموت جنین نشان موت جنین آنست
کہ حرکت نکند واطراف حاملہ سرد شود ونفس متواتر زند وعلاجش مبادرت در اخراج
است باید کہ مشکطرا شیخ وبرسا وشان وابہل ہر یک سہ درم تر مس لوبینہ ہر یک دو درم
بجوشانند وباده مثقال نبات بنوشانند عطسہ آورند بشمایند اگر نکند نشوند ونیز دو جزان جنین

آمدن کبد دهن وبینی انرا بگیرند تا قوت عطسه درون افتد ومدد وبدد واگر بوست مارد
سرکنجبین کبوتر مجموع باتنها بسوزند دودان برحم رسانند زود برآرد واگر نهج حیله برنیاید
قطع جنین باید کرد وقوابل که باین کار مخصوص‌اند میدانند طریق انرا افصل ۵ در اجتناس
نفاس ۵ تدبیر وی از اجتناس طمث جویند بیان آنست که درد رحم راکه بعضی زنان
را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند وبرحم رسانند دیگر شیر خر نیم گرم
کنند وابدست نمایند دیگر سم الفار خرد ودکنند دیگر آب بسفرز نجوشانند دیگر
طبیخ خبازی نوشانند وبرحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد توان داد پوست
خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند قدری ازان بنوشانند تا بخواب شود
که باسقاط حاجت می افتد وتا ضرورت نبود ازین باب این نشاید خصوص بعد ظهور حیات
وتدابیر اسقاط اینست فتیله از کاغذ یافته بدین رحم کذارند واگر این را بقطران با
باب خطمی یا بطبیخ او یا زیره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگزه نیم درم سداب خشک
سه درم مر یکدرم بکوبند وبطبیخ ابهل وهندبه صبح وشام این یک شربت بست وغذا انجو
باشند دیگر تریاق اربعه مجرب است وهرچه در اخراج مشیمه وجنین میت است ناضج وتمام
اسقاط نخست استحام وتدهین شکم بروغن بید انجیر وشیر با مداق جرب لازم است
بعده مسقطات بکار بستن پس از اسقاط مقل وخردل بخیر کنند برحم تا خون سایل شود
وغلیظ نگردد فایده ۵ هرگاه خواهند زن باریگر تدبیرش اینست که بعد از جماع زن
را اجهیدن فرمایند هفت بار پیاپی وفوراً بیرون خیزانند بعد انزال مبعطس آورند
وسر قضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن منی بلغزاند دیگر فلفل بعد جماع برداشتن
دیگر سرگین موش باشهد قرص ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید سرگین فیل خشک
کنند وباشهد بخورانند زن را افصل ۵ در رجا واین مرضی ست مشابه
بحمل وفرق درین دو در حمل از تجاوز هنگام حرکت ودیگر آثار پوشیده نیست

---

۱ از اجتناس اطمث بغیر رنگ وانتظام پستان وسنگین شدن قبل ازدهم بهتر منع حمل کند ۱۲

برزمان بسیجان فرق در جا استقا بر باهران بالجا صلاحی کرد در بجا بیاشد از بهم
فارق است و سبش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب خلط
یا تولد پیه بود و عسر گذشت و اگر تولد صورتی ناقص بود در رحم حیث استمالش بر آن
فقط تدبیرش اسقاط است بمسقطات چنین فصل در کثرت طمث یعنی افراط خون
حیض و انچه در غیر معتاد آید مسمی است باستحاضه و سبش اگر بسیاری خون بود آثار امتلا
پیدا بود و علاجش تقلیل است و اما بر بط تدمین و وضع محاجم بر آن و بعد فصد حیث
قبض قرص کهربا دهند و بشافه ممسک پرآزند و اگر رقت حدت خون بود آثار ضعف
پیدا بود و علاجش تنقیه است و تغلیظ خون و قرص و شافه که در دموی گذشت بکار
بستن و صندل بر عانه طلا کردن و اگر کثرت مائیت بود آثار بلغم پیدا بود و خون
رقیق و سپید آید علاجش تنقیه تخفیف است و اگر حدت و کثرت سودا بود و سیاهی خون
یا کمود یا حضرت آن گواهی دهد علاجش تنقیه سوداست بفصد و اسهال و اگر
بواسیر الرحم یا قروح آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر انجراق رکهائی رحم بود از محرز ادویت
تدبیرش از قروح و شقاق رحم چنید و اگر زوال بکارت بود علاجش در شراب قابض
نشانید لبث لطیخ قابضات قبل شستن و بر دغن کل چرب ساختن و مضاکستر درخت
انگور بر خرقه نهاده رفاده مانند بر فرج بستن و فاتر بر هر بار دوغ سائیده دادن و
شقاق را بمرهم نداری کردن فصل در قروح و جروح رحم و نشان وی گوید
راحت و خروج بهم فقط یا خون فقط یا بیرد بهم آمیخته یا بجراحت قرحی ریم
نباشد علاج تا که جراحت ریم نکرده باشد و مائعی نبود فصد کنند و اصلاح
غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه قرنفلیه بسیار بکار برند اما اگر جراحت ریم
اندر باورم سرد بدقرحه این باشد تدبیرش حقنه برهم کردن ست بروغن بابل
و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته تا چهار پاک شود و بعده مرهم با سلیقون بروغن

گل حنه نمایند تا نفعر کند و اگر قرحه در عنق رحم بود در فرزجه او و به مذکوره کفایت کند
و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر خشیده با صوف یا پنبه حمول کردن در
حقیه رحم نفع تمام دارد و عنق شدت وجع فیون و زعفران بشیر زنان حمول سازند
فصل در شقاق رحم نشان او از دیاد وجع ست وقت جماع و برآمدن و گرخون
آلوده خاصه اگر در عنق بود علاجش بر اهم که در شقاق مقعد بکار کنند و مرهم باسلیقون
با سپیدبه در روغن بنفشه لفم تمام دهد **فائدة** گاه باشد که بسبب ولادت یا ازاله
بکارت حجابی که میان رحم و فرج واقع است بشگافد علاجش مرهم از مغز ساق گاو
و روغم بسپید و پیه کرده بر کهنه و سنگ خراجت کثیر المقدار رسانیده بر فاد و نهاد و بر بندد
تا بصفوف شش الاصق سود دارد هر چه باشد بر بندد **فصل** در حکه رحم و علاجش بعد تنقیه
ترک پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و مثلث با شراب بسرکه میخته حمول
سازند روغن بنفشه و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکه القل را نیز هم لست **فصل** در ابراز
و دوی رحم چون بواسیر مقعد بود و علاجش همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل** در شور
رحم دوی بس معلوم شود و باشد که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل است و مرهم سفیداج
مالیدن اگر شور در عنق بود کردل اگر شور عابر باشد **فصل** در ثالیل رحم و این نیز
بس معلوم شود علاجش فصد و سهال سوداست
و بطیخ با بونه و اکلیل و حلیه و تخم کتان آبزن ساختن
و مرهم شستن **فصل** در ناصور رحم دوی
قرحه مزمنه و تدبیرش گذشت **فصل**
در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم
و علاجش تنقیه و تخفیف ست و بجراعات حرارت و برودت
مزاج **فصل** در سیلان منی از زنان و فرق در

طب اکبر

در رطوبت دمنی است که رطوبت با عفونت باشد دمنی پلید تر و با توام تر از دانست
رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت فصل ۱۷
در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سبب اگر قلت خون بود نقصان وی بحالت
بدن است و جبران از لوازم وی و علاجش افزودن خونست با غذیه مقویه و اگر
غلظت خون بود بسبب برودت یا محافظت خلط غلیظ تقدم اسباب و وجوه
آنرا بر پیدا باشد علاجش تلطیف و اخلاط غلیظ است و استعمال ملطفات تخمیر با و تجفیف
و اگر انسداد دانواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت است یا برودت
یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد و اگر موجب انسداد افراط
قروح رحم باشد علاج پذیرد لیکن جهت امن از افات کثرت فصد در ما
و تقلیل غذا لازم است و اگر رتق بود اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند کند
علاجش تهزیل است و اگر انحراف رحم بود تدبیر میلان وی نمایند فصل ۱۸
در رتق و وی آنست که خبری زاید بر فم فرج یا مابین فرج و فم رحم
پدید آید اول مانع دخول قضیب است و ثانی مانع دخول تام و ثالث مانع دخول
نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دستکاریست فصل ۱۹
در تنور رحم یعنی بزور رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد
درد عظیم پدید آید و گاز در عانه افتد و در فرج جسمی هرم محسوس شود علاجش
آنست که اول تلطیف امحا کنند بحقنه و تقطیر تا متاثر بحد رات بعده روغن
زنبق یا گل بگیرند و قدری روغن خلوف و قدری غالیه بیرد ران آلیز ند و
نیم گرم در رحم چکانند و بران بمالند پس بر پشت خوابانند و رانها بردارند و عکه
گشاده بانشند و نیم بنوشند و آبه را فرمایند تا از مرغزی گرده ساخته و لطیف
قابضات که در شراب مطبوخ باشند ترکرده و در پنبه اقاقیا و نسک

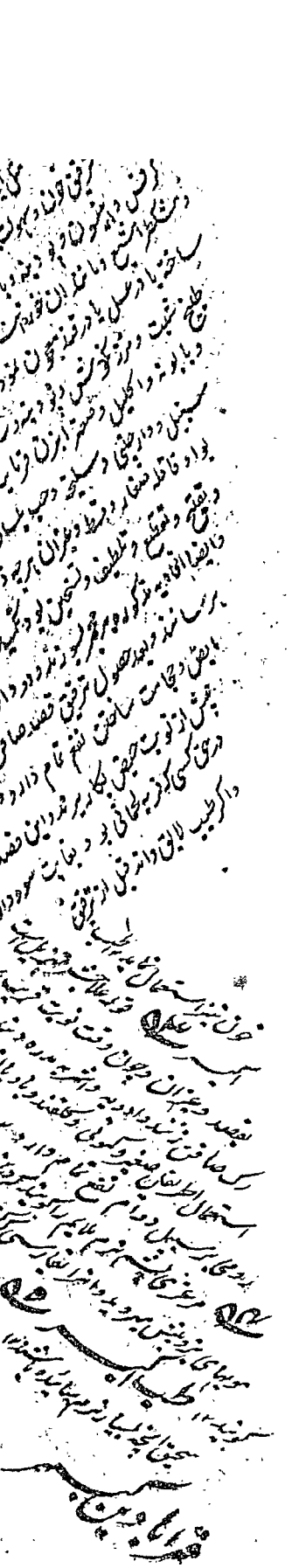

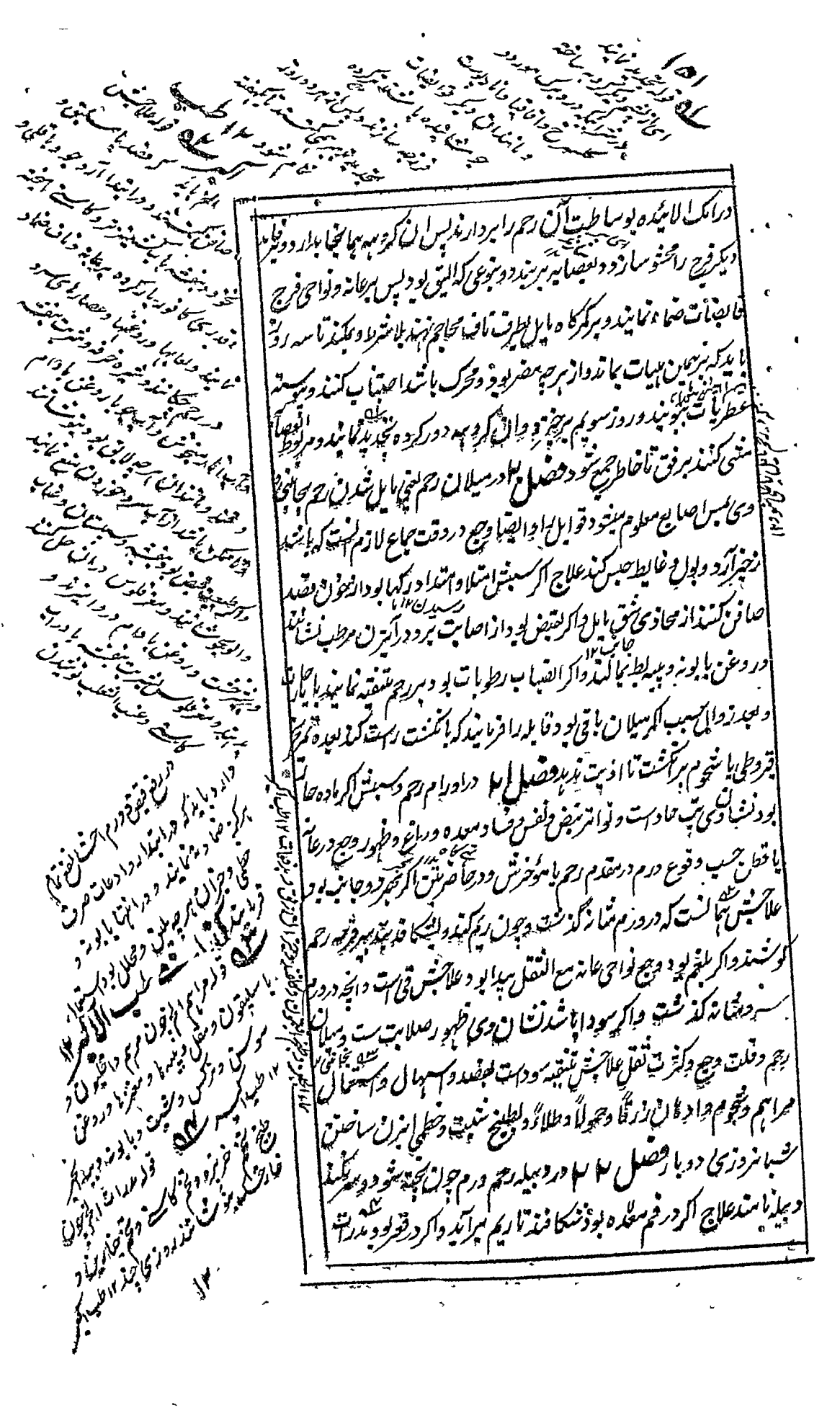

داد دوم مرخیه ضماد نماید و به همین تدبیر ملازم باشد و اگر دیر رسد
انجیر و خرنوب نرم شانند و بطبخ او حقنه رحم نمایند و جرم اینها کوفته در محل
و رحم بر خانه ضماد سازند و بعد انقیا به تنقیه رحم و اندمال کوشند چنانچه گذشت
فصل ۳۲ در سرطان رحم و این اکثر عقب درم گرم افتد و نشان او
صلابت و حرارت و مزمنانست و درد تا حجاب سینه برآمدن و پشت
پای متورم شدن و هرچند مرض مذکور دوا پذیر نیست لیکن بجهت انکه قوت
گیرد و باصلاح همی کوشند باستفال مراهم در نشان و فروجه و جزان و مرهم مر
صاصینی عجب دارد بجهت تنقیه سودا گاه گاه ضماد و پیهال لازم است و
اعانت بر تطیب واجب فصل ۳۳ در خناق رحم و این مرض مشابه است بقرحه
و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما بیهوشی مفرط
میباشد که هرگز چیزی نخیسد و علاج در حالت مرض تدبیر ما نست که در غشی و قرحه
گذشت الا انکه چیزهای خوش قطا بجویانند بلکه گوگرد و مثل آن همی سوزند
و بطرف رحم دهند و غرغره کنند و اگر جماع محکم باشد خاصه اگر عدم جماع
موجب اکثر همی باعث بود و باشند لغز تمام دهد و انجا که جنس طمث موجب بود
فرخیون و فلفل هم آمیزند و در حال افاقت حسب حاجت تنقیه و تقویت
توان کرد فصل ۳۴ در اجتماع آب در رحم و نشان او جنانکه
مفیدست و ظهور حالتی تنقیه باستقای رقی دانند که گاهی رطوبت از رحم
بالا آید علاج تنقیه و مدرات دادن و انچه از بهر استقای سیلان رحم
گفته شد بکار بستن و جوع در اضافت لغز تمام دارد گویند خرنق سپید
حمول کردن اکثر دارد فصل ۳۵ در لغز رحم و نشان او استفاخ غایت
مر الوجع و از زدن دست چون آواز طبل برآمدن لهذا بعضی در لغز

دعا قوتا بزبان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مرد ان گفته شد **باب ۲۱**

در امراض ظهر و اطراف یعنی انچه بپشت و دست و پای تعلق دارد **فصل ۱**

در حدبه و ان زوال فقار است بقدام یا خلف یا یمن یا یسار باشد اگر بقدام بود حدبه المقدم و تقعس نامند و اگر یمن یا یسار باشد التواء خوانند ماحدبه اعم نامی علیحده ندارد و حدبه بحقیقی همین است و اسباب حدبه مختلفه پنج است یکی ورم عضله نواحی فقار دویم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود سیوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ازرها نماید چهارم تشنج رباط مذکور پنجم سقطه و ضربه اما انچه نشستن باد غلیظ باشد مسمی بریاح الافرسه بالجمله علامت ورمی تقدم وجع صلب است مع حمی حاده و علامت بادشدت وجع ست بی تب و علامت رطوبت سپیدی لونست و تقدم تدابیر صلب و علامت سقطه و ضربه ظاهرست علاج دردرمی مضمد و تلیین کنند و حسب حاجت اضده استعمال نمایند و همه انچه تدبیر ورم است بعمل ارند و در ریحی انچه بریح الکلیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که بریحی و در تشنجی انچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی چهره را بجا ارند و اگر فرو رفته باشد بجذب فقار بوضع خواجم نار و غیره یا بوضع رفت و مثقل پائیدن عاقر قرحا سر بسته و اگر بیرون سوی باشد برو ان به بدو هر چون که بود بعید رد اد به فالبینه ضماد نمایند جهت محافظت **فصل ۲** در وجع ظهر یعنی در دپشت و سبب اکر وقوع سوء مزاج ساذج بود در پشت نشان او احساس سردیست و در بلی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تعیین ست اکلا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود دران با انصباب وی بران نشان او وجع مع الثقل ست پس تقدم تناول چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث ان از عنف غضب و تعب و جز ان کر تحریک ماده نمایند بر انصباب شاهد باشند و علاجش قشعه است و استعمال اشیاف

النفع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تصفید معلوم است و اکثر کفایت کند بی تنقیه
و اگر تداخل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انسبابی رفت الا تقدم کردن
بنا شد با کمتر باشد اما در اکثر دردها منقل بود و علاجش مرکب چراغ است و تدهین پشت بر
کل و سورنجان و اگر گاهی نشود تنقیه نماید بلغم را و اگر ضعف غلبه بود علامت و علاج
ان گذشت و اگر امتلای رگ بشت باشد از خون نشانهای وی است که از ابتدای فصل
بنشت تا فصل در دکند و ضربان و علاجش تصدیع سلیق و مایض است و تدهین پشت
طلاء و اگر مشارکت رحم بود چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض می شود جهت
فراغت فساد حیض علاجش ادرار جیفرست و تدهین پشت بروغن کل

فصل ۳

در وجع حاصره و اسباب و علامت و علاجش از وجع ظهر چون شد

فصل ۴

در وجع المفاصل یعنی در وبند گاه و عام است که این درد
با ورم باشد یا بی ورم با لجاجه و منفصل سرین افتد وجع الورک نامند و انچه
از درک چیزی در برپای فرود آید بحرق النسا خوانند و انچه در مفصل کعب یا در
انگشتان پای افتد نقرس گویند و این ها بیشتر در ابهام پای شود اما انچه در مفصل
اطراف افتد نامی علحده ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل ست مسمی است
و چون سایر اقسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر کلی نوشته می آید و بعضی
امور که مختص اند اشاره بان کرده خواهد شد هر انکه سبب وی اگر سوء
مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی انست که بتدریج حادث شود
و فصل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود ان گواهی دهد علاج بر تعدیل
ست شرط و طلاء اما سوء مزاج رطب + + سبب + + +
وجع نمی شود و اگر کثرت او خون باشد نشانش حمرت
+ + + عضو است و تمدد + + +

اگر زخم بود مرهم نهند و اگر قرحه باسفیدباج بود با سفیدباج و اگر ورمی باشد با کتاب نهند و اگر سرد و تر باشد که عجامت کند و اگر فشاردن موجه بود تدبیر فشردن چنان است و اگر انصباب مواد بود و اگر ماده خواست فصد و اگر دیگر چیزها باید فرمود و در چهار روز غسل کل و در بار در روغن بابونه و فرفیون و قسط مالند فصل ۶ در وجع کف الرجل و این مرضی است که کف پای درد کند و پا نهادن متعسر بود و صلابتی عارض در سر که پنجه صناد کردن است و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند

باب ۲۴ در حمیات

یعنی تبها و این سه گونه باشد حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی

فصل ۱ در حمی یوم و این تبی است که بر روح تعلق دارد و اصالة و در اکثر بیک روز زایل میشود لهذا بدین نام مسمی است و وی حسب سبب باسمی مخصوص است چنانچه غمی و همی و فرحی و فکری و غضبی و فرحی و سهری و تشفی و تبعی و استقراغی و وحمی و غشی و جوعی و عطشی و سدی و اختلافی و تخمی و دورمی و خمسی و ناری و غذائی و دوائی و درنگامی و مزلی و تغرابی و زجری و معنی هر یک معلوم است و هر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را کرم میکند و تب می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر به روح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تب را نیز بهمان روح مضاف سازند چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبیعی از ظهور ضرسین در روح ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق کرفته و علامت حمی یوم علی الاطلاق آنست که حرارت او یکسان بود غیر سوزان بمثابه حرارتی که از ریاضت میشود و از اغماض و دقی صرا بود و اگر بیک شبانه روز منقضی شود بلکه منتقل بحمی دیکر نشود و اغماض از اسباب بهر چه خوردنی بود و بدانند که درین تب زغلها باقی نماند و نکرد تخمی و ایضاً استفراغ نفرمایند مکر در سدی که سبش

استلا بود و در استحصافی که مع ذلک بدن متملی باشد و در تحمی که هنوز تقل سوجوده
باشند و در نزلی که حار بود پوشیده نماند که آنکه در ریاضت معتدل و استحمام در استحصافی
انفع است و در سدی نافع استحصافی است که مسام بسته شوند و بثور کیف کرده و
وسدی است که در عروق ضیقه ماده بند شود و ما فقی است که از ترک ریاضت
یا ترک استحمام و مانند آن هر چه محلل مقبول باشد واقع شود و خواه بسده انجامد
یا نه و خیری اگر چه هیچ دیگر امراض نیز خالی از ان نیست که احداث تب مذکور بوجع
میکند یا باستفراغ اما تخصیص او بذکر تحلیل بنا بر کثرت وقوع ان باشد یا بنا بر
اتفاق فصل ۲ درحمی خلطی و چون خلط چهار است بچهار قسم این فصل منقسم
شده قسم اول در دموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی انکه خون
گرم شود فقط و افزون کرده و تب آرد بی انکه متعفن شود دوم انکه
متعفن شود و این تب را علی الاطلاق مطبقه خوانند و انرا که غیر عفنی است
سونا حس نامند و نشان این تب از آثار غلبه خون یا + + عفونت آن و ایضا
از ناکی بدن تب و نیامدن عرق پوشیده نیست و در عفنی تعفن در بول و سرازیر آدم
است و کذلک همه اعراض در قوران بود نسبت سونا حس و علاج این تب اخراج
خونست بهر وجه که ممکن و اسهل بانند و حسب حاجت بنطفه و تلطیف کوشیدن بالجمله
فراط بتر در این تب سنج ست تا بیشتر غش نیفتاده و در سونا حس خون هر چند
بیشتر کنند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون باشد تغلیظ
کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هر چه بدین
طبیعت ست باید داد و هر گاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی
سبز لقد ربست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و بانزده درم سکنجبین بیامیزند
و بدهند و انجا که سرد باشد فاوانیا جموضات صفرا دارند لعاب بهدانه و اسپغول باید

آنکه بلغم شور باشد که ذرا نجا بجز تبرید نباید کرد باید کرد و در علاج تبنا جنس و فصل
و نوع و ترکیب ماخذ مفهوم نشود دلیری بالعلاج نشاید نمود و قرص گل سرکب
بسیار نافعست و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط
عرق ست و ضعف سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطسه متواتر و غشی و فسخ
آن و تدبیر هر یک از محلش چو بیند بارعایت تب و محافظت قوانین و نوعیست
از صفرا وی که در دل گرم بود و بیرون سرد و این نیز سه ست به یکبار یا نوشیدنی
لزوم پست و نهایت غب مشتد شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن
و سردی ظاهر گوایی دادن علاج غیر خالصه ست و سکنجبین با گلقند
نافع و نوعیست که صفرا وی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از
حمی غشی بگیرند و قت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم
ورمی بلغمی و مادهٔ وی اگر داخل رگها عفن شود و لثه خوانند و این ماده اگر بلغم شور
بود در عروق و نواحی دل و معده باشد و ایضاً منتهی ست به محرقه و مادر محرقه صفرا
و محرقه بلغمی از ظهور آثاری که بهر ماده مخصوص شده فرق بین ست و اگر خارج
رگها عفن شود و نایه نامند و سوداخیه خوانند اما لثه لازم باشد و بی لرزه اگر چه
فاتر شود لیکن محسوس نباشد قوی او نایه هر روز یکبار و دو بار فرو انگیزد و دیگر آثار بلغم
پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید و هر چون که
باشد حرارت این بجز ارت صفرا نرسد و نشان بلغم تاخ آنست که ابتدا بقسعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه
برد شدید بود و نشان حلو آن که برد در وی کم باشد و در اکثر ما چند نوبت از قسعریره
و برد و ناقص هیچ نباشد علاج تا نگهته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی رطا
پخته باشند و کشکاب که در وی قدری هلیله و نخود مطبوخ بود و همی دهند و آن را

سکنجبین و کلقند و بعد یک ساعت قی فرماید بسکنجبین و آب کرم مخصوص و قشاء تازه
نوبت دیگر سکنجبین و آب کرم بکثیر المقدار دهند و هر چه بآسانی برآید بهتر است مبالغه
نباید کرد و گاه گاه آبسیون همراه کلقند خوردن دیلو دنبه و مصطکی خایانیدن لازم داند
و بعد نضج تام سهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوای تر بدلخواه
حاجت دادن و صبحی بیخ درم کلقند خوراندن و عقب ان ده درم سکنجبین
شفتالو شاید گل نافع است بشرطیکه رفع قبض مطلوب بود اگر بول غلیظ در بکلیه
باشد فصد مجوز است و انجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ
قرص گل اثر تمام دارد و اگر ناشتا خواه کوفته پخته با شهد امیزند و سه درم بند تب بلغمی
کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع کرد و غاریقون یکدرم با عسل یا سکنجبین
کند و در نقه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نایه گشند
توان کرد و جاحه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعی است از حمی بلغمی
که در دل سر باشد بیرون کرم و این را حمی الفیالوس گویند و نوعی است ازان
که در دل گرم بود و بیرون سرد و این را حمی کلیفوریا گویند و این بیشتر در نایه
افتد و طریق علاجش همانست که گذشت فائده گاه باشد کلیفوریا صفراوی
باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی دیگر است از بلغمی که در وی حرارت
معاینه محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگر است که برود تهه در باطن باشد و ظاهر
بحال اصلی بود و لرزه با دوار افتد بی حرارت و این هر دو نام ندارد و نوعی
دیگر است که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند و نوعی دیگر ضد است و
این را لیلی نامند اینهمه بتلطیف است خلط و جزان که گذشت فصل چهارم در
حمیات سوداوی و این نیز اکماده وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و
وی لزوم تپ است و مع ذلک دور و زمان داده مشتد شدن و اگر خارج عروق

بود ربع دائر خوانند و بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب
روز ترک چهارم روز ست ربع می نامند و بر همین قیاس نمایند امامی این حمرا
که بتمیید وی با عتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن
و تسع و عشر همه بکسور الاول زیاده برین نیز مشهور که ست اما ربع کثیر الوقوع ست
نسبت باخوانش و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی انکه از صفرت سودا تولد
و تقدم تناول چیزهای سودا افراد صفرنض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای
غیر طبعی افتد و چون متحقق ست هر خلط که بسود سودای غیر طبعی می شود ربع
ربع یا دموی باشد یا صفراوی و بلغمی یا سوداوی و ظهور آثار هریک ازین اخلاط
بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت میباشد زود میگذرد
و پوشیده نماند که تب ربع از جمله امراض ممتنعات اکثر دیر میماند و باشد که در
پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام است
که روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد
و هر چه از جنس میوه تر باشد و پنجه باد انگیز و هر چه گرم خشک و پنجه تسریع التغیر بود و منع
نمایند و هما نکن در نضج کوشند بچیزهای مرطب غذا بود و دوا و پس از نضج تنقیه نمایند
حسب الخلط بادغات و در دموی فصد فرمایند اما بعد دو نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز ست
اما پس از نضج اگر در صفراوی و بحاکه خون سرخ و صاف آید نشاید گرفت البته و از انکه
این تب دیر میکشد بمراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر ماه
فصد سلیم کردن و خون اندکی گرفتن و روز نوبت سه گهڑی پیش از امدن تب مجمه
بر سپرستاد و تبیار نسکیدن ظاهر النفع **فایده** حیات که ترکیب افتد کثیر بود و باسمی
علاحده مخصوص نیستند مگر شطر الذهب و مجب غیر خالص و از انها آنرا که بالفاظ مسند
مخلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی انکه تب هنوز در بدن

باشد سوم آنکه چون یک تب یکبار دو دیگر تب سر برآرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تب معاً گیرند بخواه آنکه آنها معا باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه و علاجش نیابند نماید تحقیق نموده و هر چه غالب باشد از آن بیشتر مرعی دارد. **فصل سوم** در حمی دق و وی آنست که حرارت غریبه با عضای اصلی خصوص بدل آویزد و رطوبات طبیعی بدن را بسوزد و عود را فنا نماید و این تب تا لبود راست بخز دق و را نمی خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و گذارش در اعضا افتد ذبول نامند و چون ازین هم تجاوز کند و موئی بر بدن نگذارد و مخشف گویند و دیر وقت تدارک مشکل است و علامت دق مفرد آنست که تب نرم لازم باشد و بعد خوردن غذا بر افروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت و عظم نماید و چیزی در بول پدید آید علاج بتر طیب و تبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا و ماوی و هوا و دوا و اثیر خرد و نوع درین تب نافع ست اگر بانت دیگر بازبود و طریق شرب آنها از مطولات جویند و در بعض مهما امکن بخصوصیت اعضای رئیسه کوشند و مع هذا جراحات ترطیب تا ممکن باقند احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هر گاه ضعف پدید آید بادام الحکم چیزی ست و بدانکه مرضی ست مشابه بدق که اطبا آنرا دق انشجوخه نامند و دق الهرم خوانند و وی آنست که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود گرد و پای حرارت و وی بخشیده پیران را افتد و بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سرشدن دست از افراط تبرید در حمیات با دو شیدن آب سرد بعد ریاضت با بیوچی و بگرد علاجش تعدیل مزاج باستعمال انچه گرم تر بود نه با فراط و گاه گاه غسل بسیدان با نفعست اگر متعلم شود متعذر البرو ست اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نجامد و دق زر سود مند

ست خصوص همراه عسل یا جلاب داده الحم نیروزنده بیضه بلدستور فصل ۴
درحمی جدری وحصبه ونشان انها ماسه عظیم است ودر دشت وخاربدن نبی رود
آمدن ان شک وترسیدن بیدار شدن اماتب حصبه تاسه یا کمتر باشد ودر دکمر درین
کمتر بود نسبت بحمی جدری وعلاج این تب قبل از برون جدری وحصبه
چون گم کردن ست وتلیین بمودن ونشستن بحمام مدام وصحبت کردن با مابعد
برون اصلا نباید کرد ونهم دران کوشند که تمام برآید واین چنان باشد که
بدن بجامه پوشند واب سرد جرعه جرعه همی دهند وخاکشی وفرفیون باشند ودر آب شانند
بر جامه بدارند فصل ۵ درحمی وبائی واین پیش ازانست مهلک که در هنگام
وبا افتد وعلاج تا نه طاعون برنیامده به تنقیه وتلطیف کوشند دول ودماغ را رطوبت
بسیار نباشد وبعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند باب ۲۵
در اورام وتبور ظاهر بدن وانچه باطن سر تن اعضای دارد فصل اورام
مانند آن ورم حمره همی ست تبور واورام را قسام ست وهر قسمی نامی دارد چنانکه
بلغمی ورم غلیظ کبر لغطم وصلب ورم صفراوی ست که زود سر برآرد وزود بحال رشد یابد علاج جنس
فصد ست ودر ابتدا نضیج دهند ادویه مانند مرهم بنفشه وروغن گل ارمنی ومانند او
تا قیاد وگل سرخ وکاسنی ومانند آن کردن ودر تزاید غذای مرطبات چون آرد
جو وکشنیز تر وخطمی وخبازی ومانند آن تیز ضماد ساختن بارد اوع ودر انتها
مرطبات ومحلل چون آرد باقلی وخطمی وخبازی وبابونه وتخم مرو وجز آن بکار بستن
ودر بحران محلل فقط چون بابونه وکلیل وتخم کتان وحلبه ومانند آن استعمال نمودن
وچون ماده تحلیل نپذیرد روی بجمع آرد وچیزهای پزنده چون تخم کنوبچه وتخم کتان وجز
ومانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها وگرنه چیزی منفجر یعنی
بشگافنده چون سرکین کبوتر وداشق برنهند یا پاسن سرد سازند وبعد فصد اگر باشد

ایدمطبوخ خواکه یا لمین مبارک توان داد فایده آنچه گفته شد در سایر اورام
همین قاعده را مرعی دارند گر در اورام مغابن که از دفع اعضای حس باز
استعمال روادعات جایز نیست بیقراطوس در رم خبیث عظیم است که اگر عضو
را میبرند و سیاه میگردانده علاج آنست قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط است
زدلنت و از نفس عضو خون کشیدن و بعد گرفتن خون آرد و کرسنه بتسکین آمیخته
طلا نمایند اما بعد طهور سیاهی در عضو بلا مهل قطع کنند عضو را تا صحت او بعضو دیگر
سرایت نکند لهذا فصد درین محذور غیست و اگر عضو قابل قطع نبود سوالی ان داخ دهند
و تا که قاقولوس مستحکم نشده غائر نمایند نیز نامند حجره و رم صفراویست که بسیار
سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص ست حجره خالصه نامند و وی سوزان
و درخشان و ساعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب با خون ست سریع السعی نبود
و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند و ادویه سرد
و ترطلا فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعد تنقیه صفرا نمایند و در تنقیه
قاعده فلغونی مرعی دارند باعتبار اوقات حجره بپارسی آتشک گویند
و این جنابیست که پنهانی باشد و سرخ و باد در قوی میبود گویا آتش نهاده اند
و علاجش تنقیه صفرا است و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی بر انند که
خون بقدر گیرند که غشی افتد و این طلا نمایند که سحجه مخصوص ست و روی سرکه
بر زمین گرم اندازند تا که بجوشد پس بر گیرند و کاغذ را میزند و طلا سازند و اگر
گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد سحجه و وی شبره باشد یا شور گیاه
حرقت شدید خارش بود و جای خود تجاوز نمیکند پس اگر ماده صفرا خالص ست تنقیه سازد و گو
و اگر با خون مختلط باشد اکل خوانند و سادج ان ظاهر و ست گوشت بهرد و سرایت کند و
علاجش حسب سبب نمایند و اطلیه حجره نافعست و دواء امرد و حوالی این ضماد نمایند

و تمارک جراحت بمرهم سفیداج فرمایند جاورس و صفار کادرس مانند است که
بمرکش سپیدست و بخش سرخ باشد و متفرق برآید علاجش تنقیه صفرا و بلغم است
پوست انار بگلاب و قدری سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز است
نار فارسی شجره برناب رقیق شدید الحرقه و کثیر الحکه ست که چون برآید زود خشکر بشه
کرده پیش از بروز او خطوط سرخ طاوسی دران محل پدید می آید و این را هم الشک
گویند و بعضی حرقه نامند و علاجش فصد ست و تنقیه صفرا و تصعید مرد اسنگ بگلاب
یا مازو بسر کسائید و نقاط را بشورکبا رشابه بایدست که از سوختن حمی افتد و دوری
اکثر آب رقیق میباشد و گاه خون رقیق و گاه هر سه غلیظ سیح نباشد و دیر هلاک میسازد
نقاخا نیز و علاجش فصد و تغلیظ خونست و بعد از انکه تقاطه لعظم خود برسد
باید که بسوزن رکیک گشاده و منبرد ات طلا نمایند شری شور مسطه بسرخی مائل است
که بعضی از وی خرد بود و بعضی بزرگ و اکثر دفعة می افتد با خارش و کرب
و اگر رطوبت از وی بتر آید دلم خوانند و وی اکثر وسوی بود و گاه بلغمی
و آثار هر یک بین ست و علاجش در موی فصد ست تلیین و تنقیه سکر که و گلاب و روغن
و در بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شری بلغم را بعضی نبات اللیل خوانند شیر ادیه می است
که از صفرا و خون پدید آید در روی نشان وی اینست که از وی بغایت سرخ باشد
و درد کند و ضربان و سر گوش و بینی و رخساره و جبهه منتفخ شود و علاجش خون
گیر گرفتن ست و ابدان طبع را نرم کردن و وقت تلیین بر خلق و سینه مبرات ضماد نمایند با دارو
بسیار نیز و طبیخ سپیدانه خلاف سکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد و طاعون دری ست
که اکثر در ایام وبا پدید می آید و حرقت شدید لازم انست و نکش سرخ سیاه یا زرد می باشد
یا سبز یا سیاه و هر یک تدبیر بسیرست علاج در تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغه نمایند و نوشانند
و هم چیزهای سفر طلا نمایند بر نفس و رم و بر نقش و رم شرط تشنه عتیق و آب گرم

القوا دمی برآید بچیون گل سیاه و زبره مغال و ریزه ناخن و مانندان جانبش بدید
تفتیه و تلطیف تدبیر مرهم دا خلیون ضماد کردنست و بعد از نضج شکافتن و باید که تا
زیاده عفونات برازند زیرا که یکبارگی برآورد و نشش اگر نشش می آرد و بعد پاک کردن از ریم
پنبه کهنه دران پر سازند تا ریم را بچندد پس اندمال جراحت کوشند و دو بله که در اعضاء
باطنی افتد بر یک دو مجلس گذشت جراح و آن بیرون ریم بزرگ است که میل بجمع
کند و تدبیرش همانست که دو بله گذشت فایده آماس تا پنج نجه نشود
نشکافند و بهترین محل شکاف انجاست که بلند شده باشد و نرم گشته باشد و باید که
شق بایین تر بود تا ماده خوب برآید و دیگر ورم نرم سپید نرست که بی حرارت
بی درد باشد و بتدریج ورم خونابه مند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه بلغم است و نطرون
باب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و کلاب نیز نیکو
نفخه ورم ریحی را کوبند و نشان وی یکی است و بعد عفن همچنان بحالت خود باشد
بمثابه مشک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پرهیز بدان ست و تنکنده باد خورد
و بکار و رسن تمیدکردن و حلای او دیما بکار بستن سلعه و ورم غلیظ غیر صلب که بر
پوست از حرکت دادن حرکت میکند در مجلس دوم اقسام است تحجیه و سیلیه و دماغیه
و شیرازیه و علاجش تنقیه بلغم ست در خلیون و ایم نهادن پس اگر تحلیل نیابد دو یه
منضجه کذارند تا بپوسانند یا منق نمایند پوست را و سلعه را برارند باحتیاطی که
میباید عقد و عقد فروزنهای صلب است که بر ظاهر بدن افتد و فرق درین دو سلعه
انست که اینها سخت میباشند و کلان نمیشود و اگر کثیر المادة باشد در جنس او دیگر
عقد دیده می آید بخلاف سلعه که کلان میشود و هیچ حال خالی از نرمی نمیباشند و علاجش
داخلیون نهادنست و قطع و تقبیل اسر پستن فوخشا ورمی که در اعضاء عقدی پدید آید
از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت خنازیر سپس سجون

سلعه بود و در تنو و قبول عمر مگر آنکه خلط زیرینست به سلعه میل بیشتری دارد و بیشتر در
گوشت نرم پدید می‌آید خاصه در گردن و بغل علاجش تنقیه بلغم بسود و اخلیون
نهادن و محرر تنقیه بهتر بزنجبر با حب چیران و حب واصلی است و اطریفل غذوی
سیعتر قرص و رم صلب اگر بند و علاجش تنقیه سودا است و مرهم اخلیون نهادن
و باشد که از بلغم یا از مرکب سودا و بلغم افتد و صلابت درین نسبت بسودا وی کمتر
باشد و علاجش تنقیه بحسب الخلط و بعضی ازین عدیم الحس باشد و بعضی ذو
حس و ابنچه ذی حس باشد و الم کند مسمی است به سقیروس بخیر خالص و این را مدارا
توان کرد بخلاف عدیم الحس که لابد اله گفته اند سرطان و رم سودا و است که شدید
الصلابة و کذا اللون و بسته لیس بمتحرک یا شد و خط اکنده و در عضو فرو رفته بود
در نواحی ان رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه سودا است
چند نوبت بتدریج و در اصل حکیم کوشیدن و در ابتدای رواد عات بضماد کردن تا
متفرق شود و بعد تفرق چانچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود دیگر بر مد چون سپیده
از زیر دو پستانی مسهل و چران بر روغن گل اسپیخته سعوط مذکور بپارسی رشته کنند
و علاجش در ابتدای ظهور فصد است و بعده بر نفس و رم زالو نهادن و تنقیه و قیء
سودا است و ترطیب نمودن و چرب کشیدن تر و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در دفع
ابتر حق مخصوص است اول نه دزنیم و رم صبر در آب کاسنی به شب تر نمایند
و صبح ان بشویند فقط یا بفند در روز دوم بکدرم صبر کنند در روز سیوم یکنیم درم سه روز
کافی است و چون بخشت سر برآرد بر قطعه اسپرچند تا از نقالت رشته بیرون اید
نواحی و رم را روغن بالذاب کرم بمنا نه بزیا کاونها وه کمید نمایند و احتیاط در زنا
تا کشیده نشود و اگر بکسلد نیفتد در طول تا کماده فاسد جمله برآید پس بانتال
کوشند و معجون قبل بنجاصت مانع این علت است جذام

در مخالش کذ نشت و برای حکه قیل و در جلبه قحکم کنان لبسل جوشانند و خرقه بدان
الوده برداشتن سود مندست فایده جرب و حکه و شریکه اطفال را افتد
بعد از اخراج نوزن بجاجم یا علق بطبیخ کل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جوشر کوفته
بدان بکوبند و روغن بر بدن طفل مالند و تدبیر دایه نمایند خصف بتوز خرد سرخ
ست که با خارش شدید و خلش با شد و انرا شوکی نیز کویند و علاجش بعد فصد و اسهال
صفرا نمک و خالیسر که مالیدن ست قوبا بپارسی کرویا و بهندی دادا مند دوی
خشونتی است ذی دور که بخارش پدید اید علاج اگر تو پیدست و در کوشت سر ایت
نکرده حصف لسر که یا هلیله لسر که سا ئیدن مالیده کفایت کند و اگر اندک تا ثیری در کوشت
کرده زلوبران چسپانند و نشق لسر که و مرلسر که سا ئیده بمالند و اگر تا ثیر تمام در
کوشت کرده باشند روی غلظت بود نخست بعضد مسهل سود اپردازند و بحجام روند
بعد ه از نفس عضو خون گیرند و اد و یه قوبه طلا نمایند چون زرنیخ و نشق و خردل و نقل
و زاج بروغن کندم و سرکه امیخته فایده چون قوبا زایل شود و اد و یه را دعه طلا نمایند چند کا
باعود کنند قوبای طفال را از ایدهن صایم بمالند و قوبا که بدو انه نشود نشق نمایند اگر تمکن بود
پس دو حصار کذارند تا کوشت فاسد بخورد پس جراحت را مندمل سازند بتور لبنی نشیه
سپید که بر بینی و بر پیشانی بر اید و چنان نماید که کویا نقطه نیست و علاجش بعد تنقیه بدن
از بلغم خاکستر چوب انکور لسر که طلا ساختن ست نباتا للیل بتور صفار ست که در قبح
شب هنگام سر ما پدید اید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه بنفتیح سمام کوشتیدن ست بدنچه
در جرب و حکه کذشت و مالیدن اب کرفس و دردی سرکه نفع دارد تالیل بتور صلب
سندیدالصلابه ست که بهندی مسه کویند و وی اکر بدور الراس بود و دقیق الاصل مسمار
کویند و اکر دراز و کج بود قرد نا خوانند و اکر با جرک یا رطوبت بسیار همراه باشد
بر پیشانی و روی پدید اید و پس ریز د بود عدسیه خوانند و اکر دراز و ایل لسیر خی بود

ترب بسرکه طلا ساختن در دهق سفید و خرق سیاه بسرکه در دهق سیاه و برص سیاه
نافع است و خون باد سیاه در برص سپید بالخاصیه نفع میدهد کلف مشهور است
و بوجه مخصص و فرق در کلف و دهق سیاه آنست که کلف صاف می باشد و دهق
سیاه و ذی خشونت تمشیش نقطه بسرخی مایل ست که در بدن پدید آید و اکثر بروجه
افتد بعرش نقطه مایل بسیاهی ست و این بیشتر بروی افتد و آنچه گفته شد
مطابق قول جمهور است علاج ریوند چلپی بعسل ضماد نمایند و دیگر زرنیخ زرد
با بیخ کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد به تقیه کوشند بعده تطلیه و عند طلا
دواء تخت باید که باب کرم نکمید موضع علت کنند و دوا نیز کرم کرده بر نهند
خیلان جمع خال است و آن نقطه خرد مشهور است سیاه یا نگه که از بدن افراشته
باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید حدقت آنست که خون زمریوست
بیفشرد از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه برگ کرنب یا پودینه ضماد نمایند و
آنست که عضو را العجل یکون سازند چنانچه در زنان دهقانیان مروج است و بدین
زوال وی است باید که بمطرون و آب کرم انجار ا بمالند و بعده علک البطم بعسل
نرم کرده ضماد نمایند و سه روز دارند و بعده دور کرده حباب و نمک کرم کرده
و باز علک البطم با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا بمانند و الا
گیرد و اگر ازین دو نشود متقرح سازند سیلا دریا دشام سرخی مایل بکدورت است
وجه و اطراف طاهر شود و خاصه هنگام سرد و علاجش فصد است و اسهال بمطبوخ بملهه
و اگر با جراحت بود مرهم احمر لکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن و صابون طلا کردن
و بعد خشک شدن باب کرم بستن و باز طلا کردن و شستن مکرر نفع دارد فساد لون
یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب لفاحت یا بسبب خوردن
زیره جنا نخواه یا بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تقیه فرمایند و حسب

بقصد و مسهل حسب حاجت ۱۲

حاجت و اصلاح پردازند و بتقویت کوشند و روشستن بآب دریا سود دارد
حذر از سبوسه سرست و انرا ابریشم کویند و علاجش همین است و در آب چندان نکهت
انداخته سر شستن و اگر کفایت نکند بتنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند تشقق
اطراف و وجه و تشقق علاج اگر از امور خارجی بود چون کرم و سیردی
قروحی کجا رسیده باشد و اگر از امور باطنی بود بتدبیر طبیب و تنقیه کوشند سبب تشقق
و تقشر جلد تشقق در تنی است و تقشر معروف علاجش تنقیه بدست و
تدهین بادهان مرطبه بسیج جلد یعنی خراشیده شدن پوست علاج مرد اسک یا
کلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشند و خوف درم بود درک نشند و خرقه تر کرده
بر نهند بشرطیکه در اطراف عضله نبود و الا وضع خرقه تر نشاید فصل در انجه بپوست
تعلق دارد و اما تشعلب آنست که موی بر نرویی پوست و اما آنکه موی
بر نروید و پوست نیز جدا کرده و درین هر دو فساد در جلد لازم علاج آنار بر خط
پدید آید تنقیه وی باید کرد و اما تشار و تساقط تشعر یعنی ریختن موی بی
ظهور فساد در جلد و علاجش نیز حسب سبب توانگرد و تنشار تشعر سر کریان بستر سر
لغایت نرم نماید مسمی است به علت الغاسه و لغاسه را بپارسی شتر مرغ کویند و اعم
باد بینتر افتد و تدبیرش حلق سرست زود زود و تدهین سر و عن آس و روغن امله دام
ضخامت الست که موی و سط سر بر دو فقط علاج انچه در انشار کذشت بتمامی اما اکر در
سن پیری افتد تدارک نتوان کرد و تشقق شعر علاجش تر طیب و تدهین ست
نمویسه انست که سر حرب نماید و علاجش تنقیه است باطر لغات تشیلد یعنی
سپیدی موی که قبل از وقت اید و وقت او کهولت ست و تدبیرش انست که
که یک عدد بلیله مربا هر صبح بخورند و در هر ماهی یک هفته اطر لغل
صغیر بکار برند و بعد ده ماه بعد مسهل بلغم بکار آرند و از جمو ضات و کرت

است تقصف الاظفار یعنی غلظت است که بیشتر در اصل ناخن پدید آید و این
جمله امراض الاظفار نیز گویند و علاجش سقیه سوداست و مرهم داخلیون و دیگر قرطاطیات
نهاده داشتن تا از تقصف محفوظ ماند تقشف الاظفار اگر در طول ناخن بود
اجون عنزبانی یکاد و سوم رد عنز ۱۲ مسمی است باسان الاظفار علاجش مرطب است و سقیه سودا و پیه بط و مرغ
و لعاب حلبه نهادن تقطع الاظفار یعنی کندن ناخنان و سببش اگر اسفرخای
بودی در دباشد علاجش سقیه بلغم ست و اگر صدمت خون بود و با درد باشد علاجش
فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر
در ناخن پای بود بشرت عناب بسکین خون کردن ناشتاخ و حکم الاظفار یعنی
شکستن ناخن یا بیخ بشرت ناخن و بیخ کوفته شدن و ورم کردن و قطع الاظفار یعنی کندن
شدن ناخن علاجش در ابتدا بر گرفتن و بر گ نار کوفته ضماد کردن است و بعد سکون
درآرد کندم و زیت نهادن و الحقیقه است که ناخن همچو ابرک بسیار و براق
بسهل الانکسار شود علاجش بالاصول و کلقند و سکبین دادن است بروغن
بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون خوردن و روغن بادام شیرین و پیه بز نضاد
موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و روغن
طلا کردن ست و به بنفشه اگر شستن و کاه کاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن و در روزی چند
بار زدن و هن انداخته مکیدن نفع تمام دارد فایده چون خواهند که ناخن را بر کنند
بسیه باید که زرنیخ و جاشیر و روغن بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم
داخلیون ضماد کرده باشند زود تر کند فصل ۱۲ در امراض متفرقه کثرت قمل و صیبان
قمل سبش ست و ضماد بیضه ولیت علاجش تنقیه بدن است و غسل باب سورد و تجدید لباس
زود زود و نوعیت از قمل که از مقام گویند در مسام حیوان میباشد گویا بین هوی
ست و چون گرمی بسر سد بخلبش می آیند و این دو از هم متفید است

بعد العصب نوشادر در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق بسبب اگر امتلائی بدن بود
از اخلاط یا تخمه دموی نماند و اگر امتلائی بدن باشد از طعام قلیل غذا فرماید و اگر ضعف
دارند و اگر ضعف قوت بود و تقویت نماید دوا را دو بار یک ساخته بالکه برگ مورد بسوزند
و بخورانی بر بدن رسانند اخذ غلیظ حبس عرق میکند و بسیار مالیدن و هوای معتدل
نشستن و عرق را نیز نگذاشتن حالش تا این روغن با وجود حبس منفوی
و مانع متنبی است آب سیب با نصف بنفشه یا گلاب روغن گل یا کنجد بر بدن مالیدن نرم بخوابند
با روغن بادام یا روغن کثرت عرق که بسبیل دفع طبیعت افتد در روز بحران باشد
و حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید عرق الدم است که خون
در عرق آید علاجش مفصد در اسهال است و تنقیه خون و لیعه است بدسام یا استعمال
ادویه قابضات بدن هزال و ضعف مغرطین لاغری و فربهی که با فراط باشد
مرض است و تدبیر فربه کردن است گرچه بهتر است ازالت سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه مسمنه
نمایند و این مجبت است صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام
حب الصنوبر هر چند بسمنه بندق حبه الخضرا جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو اسخته
بشکر مقوم بسرشند و صبح و شام بقدر قوت بخورند و هر چه مرطب و مغلظ و جید الکیموس
باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن است که با سهال دوا را و تقلیل غذا پردازند
در روغن نشاسته و قسط بالسوا طرخشقوق و مجون کمونی بخورند و تشنه دارند و پیر
زمین خوابانند و این نافع است لک مغسول بگیرم با سرکه نانشا بدهند ایک
خسته بلکه زباده بدن لاغر کند شتیم جلد سر و حلیمه اخذ عارضی لوبه و بتدهین
فرض شود و باشد که بنفقه حاجت افتد تعظیم الراس علاجش است
که کلاهی ساز مذاز چرم چنانچه حجت توان پوشید دا مرا بپوشانند و اگر تدهین و سایلین
بالسوا و تقلیل غذا نمایند انتفاخ و حکاک اصابع هنگام سرما علاجش با شورشتن

البلاد یعنی سوختن از بلاد و علاجش شستن زدن و حجامت کردن است و بعد از
نخل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک
و این بیان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن تمضمض مست و غرغر
بادام و جوشانیدی مالیدن فصل ۳۱ فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق اتصال
را گویند که در گوشت افتد و وی چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار است
صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاه غائر منفصل المضغه مرکب نافذ غیر نافذ و از انکه
این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن پیش از ابرام نیست انقدر بدانند که دل چون
جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم است و دماغ نیز قلیل الاحتمال است و نشان
وی اختلال عقل بود و گرده دمنانه و امعا حکم دماغ دارند در باب جراحت اما بر
آمدن بول بجراحت مثانه و برآمدن براز بجراحت روده گواهی دهد و جراحت
جگر اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طرف عضله
مخوف است و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت زانوگه از پیش بود و خطا
از دی کمتر است و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوف است و تهوع یا قراق لازم
آنست و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست و خروج هوا دلیل و بست و جراحت
حجاب مخوف است و ضیق نفس لازم آن و جراحت معده مخوف است و برآمدن
طعام شاهد بران انچه در غیر این اعضا افتد امید داری سلامت اکثر باشد
باید انچه راست باشد باید دوخت و انچه ستخوان در وی باشد باید برآورد و در میان
بجراح دانا رجوع نمایند که عالم بانند که علم جرح در بیجا سود ندارد و الشوی المنصل
والشوی و غیرها یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد
اخراج ضرو کند ریاک ساخته یا شیره لبن است فصل ۳۲ فی القروح
و این نیز انواع است بسیار مرکب غیر الاندمال ناصور قرحه ساعیه قرحه شائله

بسیط انکه از عوارض نافع الاندمال خالی باشد و مرکب بهذان و عسر الاندمال انکه در جهات
فاسده بود و ناصور انکه بعد تفتیح چهل روز بران نگذرد و این قسمی است از عسر
الاندمال و سابعه انکه رطوبت او برجای دیگر جدا خیزد فاسد بود و تبه لازم
دلیست و ثامنه انکه نواحی را بخورد و عضو آسیب نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر است
که آنچه جنس ست زود دفع میشود و آنچه قوی است بمراسم قویه کرد قرار بدیانات مسطور
ست تدارک توان کرد و هر یک نیم که درخت مشهور ست در هند کوفته و نعیس انجته اقوی
ترین معالجات قروح ست و هر چیز سود مند تر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در
ناصور بالغ ست شست درخت را بکلاب با کنار خام سبز و درخت انگور و دران انجته
پاشند بنوشند و اگر قوی تر خواهند باب دریای شور یا باب صابون که در وی
قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بنوشند و بعد شستن بنه کهنه نیم پز ابر
سازند و زرد را نیز روت و صبر و مر دوم الاخوین و کندر و اینون و زعفران الایند
و در نهند و همین سان بکنند تا که بشود اگر سوخته بدگوشت فاسد بیرند اگر ممکن بود و بعد
مندمل سازند **فصل ۵** در سقطه و مضربه و وشی اگر تی در هم و ثب ست کل اعضی
و سپدی بهشد و مانند ان ضماد نمایند و اگر با ورم ست بقصد و حجامت بردارند
پس ادویات کذا و نمد و هر یک عضوی ریش که افتد نوعیت ان لازم است هم
مراعات اماله داده و چنان که خبر دارند در مضربه عضلی تسکین درد واجب
دانند **فصل ۶** اطراف بیرسوط یعنی کسی که در انبساط یعنی تازیانه زده باشند
و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق شده باشند و زدن چوب نیز همین حکم
دارد و علاجش بحث کردنست تا گوشت متفرق بهم جمع شود و بعد بگسیند
و بیخ کنند و پوست دوی همچنان گرم در بخیه نرود دهی تا که بخشک
شدن ایدکه اندین در نگذشتیا نمود و اگر خون زیر پوست

سوم آنکه فاذر هر آزمودی و تریاقیکه بالخاصیه مخصوص بآن زهر بوده دهند چون گوشت
تمساح جهت گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد
مزاج آن حیوان باشد چون آنکه ضد مزاج گرم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی دهند که اخراط
بحرکت آرد و طبیعت زهر را بر سبیل نموج بیرون افکند و دفع نماید چون انعرق یا دویه معرقه یا دویه
جزآن و این هر خوف هم دارد ششم آنکه بدبری کنند که منع انتشار زهر کند و این چنان باشد که بجروح عضو
مسموم اطراف نماید اگر ممکن بود پس داغ نهند یا بالاتر از محل العضو بشنت بندند و دوا دهند و محذور آن نهند زهر
بجاور نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و در عضو و بدن نافع است و مکنده را باید که شکم سیر و دهن بد و دهن گل
چرب سازد تا مضرت نکند ادویه که دافع زهرست لاجرعه شیر اگر گزیدن افعی را نفع تمام دارد و تخم نیلوفر و
شقاقل جمیع هر ای جوانات را سود مند بود و بارد رخت چنار که تازه برآمده باشد عجیب است و بشون و معدن
بن عرعر پاک کرده و به کنیز بریان سیاه و خشک کرده نفع تمام دارد و سکبین نیز سود مند خورد ن و ضماد کردن
ترکلی دارد و پودینه بوی خوردن و ضماد کردن سود مند است شیر بز خصوصاً و شیر گاو نیز
سه کف خوردانیدن لذع نبوده و مور چه و مگس عسل را سود بود و چون ادویه جامعه کافی در مطلب است
هر فردی علیحده نپردازد و زخم سگ دیوانه را تا چهل روز به شدن نهند و اگر فرا هم آید متفق سازند تا
خوب برآید و در سه سال سود بالبته نماند و زیرا که بعد سالها غلبه میکند چه از آزار سگ دیوانه هراسی
دیوانه دیرا گزیده باشد لازم ست بیمار را که از گزیدن سگ دیوانه افتد از گزیدن منعوص وی نیز افتد و از
منعوص را تضرر از آب لازم وی ست از ناخوردن آب بهلاکت می افتد بدین آب نشاید نیست که نیز و از بگیرند
سر او در سر بگذارند و سر گرد حلقوم چنانچه دهی آب را نه بیند و بعضی اهل بحر به گویند که بجان وقت کسک دیوانه
گزه خون آن سگ و زری گرفته و با آب آمیخته آن کرنا بوشانند زیر آنکه گفته اند که تا نقش ماه مشک خورد نیلوفر
هر دو یک ماشه و تا سه ماه زخم را به نشان نهند گفته اند که جگر سگ بریان کرده خورانیدن انفع است

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء واولاده الکرام
واصحابه العظام **بعده** پوشیده نباشد که این سطری چند ست از صنعت
طب در ادله نبض بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و
بدلایل النبض موسوم گشته **مثنوی** دارد امید بوسعتی که مدام
فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام ز خلق عالم شنوند ازین محظوظ ماند از
فت زمان محفوظ **نبض** حرکت آییست از اوعیه بروح مرکب
ز انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و اخراج فضلات او
واجناس ادله نبض انی چه نبض کیفیتی که بتوسط دلالت میکند بر حال بدن ده است
جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و انقباض و قسمتی
ت از برای انکه اقطار شش طول و عرض و عمق و نبض در هر
از نهایا زائد است یا ناقص یا معتدل و از ضرب سه
سه نه حاصل میشود و ان نه این ست طویل قصیر معتدل بینهما

عریض حقیقی معتدل بینهما مشرف منحفض بینهما طویل آنست که
احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سبش
کثرت حرارت است قصیر انکه احساس کرده شود اجزای او در
طول اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل انکه
احساس کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و سببش
توسط حال بینهماست عریض آنست که احساس کرده شود اجزای
او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است حقیقی انکه احساس
کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش قلت رطوبت است
معتدل انکه احساس کرده شود اجزاو در عرض مساوی مقیس
علیه و سببش توسط حال بینهماست مشرف آنست که احساس
کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت
حرارت است منحفض انکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل انکه احساس کرده
شود او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهماست
اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض لبسائط
ست هرگاه که ترکیب کرده شود هریکی از ترکیب ثنائی و ثلاثی بست
و هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی حاصل
آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمی شود مگر اینکه دو قسم
از قطر واحد با اجتماع قسمین در قطر واحد محالست چه اعتدال در سر قسم
مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در سر قسم مقتضی
الاجتماع ست خط در ثنائی آنست که گرفته شود دو قسم

که در قطر طولست و ترکیب کرده شود با قسمی که در قطر عرض ست پس حاصل
شود نه قسم بعد ازان ترکیب کرده شود با قسمی که در قطر سمک ست پس حاصل
شود نه قسم بعد ازان گرفته شود قسمی در قطر عرض و ترکیب داده شود با
قسمی که در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم تمگر مجموعه بیست و هفت قسم چنانکه درین جدول تصور کرده

طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	قصیر	معتدل	معتدل
عریض	ضیق	معتدل	عریض	ضیق	معتدل	عریض	ضیق
معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	قصیر	معتدل	معتدل
مشرف	معتدل	مشرف	معتدل	معتدل	مشرف	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل
مشرف	معتدل	مشرف	معتدل	معتدل	مشرف	معتدل	معتدل

وضابطه در تلافی آنست که دائم حفظ کرده شود و قسم پس اعلی اگر کرده شود
قسم ثالث و سبکی ازمه و چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر
عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس ازین حاصل کردانیده شود ثلث
ازبرای انکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی
پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل
عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	معتدل	مشرف	معتدل	مشرف	معتدل	مشرف	معتدل	معتدل
قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	معتدل	مشرف	معتدل	مشرف	معتدل	مشرف	معتدل	معتدل

معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل
سریع عریض عریض ضیق ضیق معتدل معتدل معتدل
مشرف منخفض معتدل مشرف منخفض معتدل مشرف منخفض معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل **قوی** آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سبنش شدت قوت جوانی ست **ضعیف** آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سبنش ضعف قوت جوانیه ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سبنش توسط حال بینهاست **جنس سیوم** ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام حرکت کند حرکت را در زمان قصیر از مقیس علیه و سبنش کثرت حاجت روح به تسخیر ست **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سبنش قلت حاجت ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سبنش توسط حال بینهاست **جنس چهارم** اخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل **متواتر** آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سبنش ضعف قوت حیوانیه است **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سبنش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سبنش توسط حال بینهاست **جنس پنجم** ماخوذ از قوام و عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سبنش کثرت یبوست است **لین** آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سبنش قلت یبوست ست **معتدل**

انکه مساوی مقیس علیه باشد وسبیش لوسط حال بینهاست جنس ششم
ماخوذ است از کیفیت جسم عرق ومنقسم میشود بحار وبارد ومعتدل حار
انست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه وسبیش کثرت حرارت بارد
انکه ابرد باشد از مقیس علیه وسبیش قلت حرارت است معتدل
انکه مساوی مقیس علیه بود وسبیش توسط حال بینهاست جنس هفتم
ماخوذ است از رطوبت مائی العرق ومنقسم میشود بمتملی وخالی ومعتدل
متملی انست که احساس کرده شود در رطوبت فوق مقیس علیه و
سبیش کثرت رطوبت ست خالی انکه احساس کرده شود رطوبت در
دون مقیس علیه وسبیش قلت رطوبت است معتدل انکه مساوی
مقیس علیه وسبیش قلت توسط حال بینهاست جنس هشتم ماخوذ
از استواء واختلاف در احوال نبض ومراد باحوال نبض عظم وصغر
وقوت وضعف وسرعت وبطو وتواتر وتفاوت وصلابت ولین است
وعرق قابض موصوف باستواء واختلاف هر احوال مذکوره یکی
از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی کلیت نبضات مثلا یا متشابه است
در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی ومتخالف در بعضی
دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند واگر
متخالف یا مختلف علی الاطلاق واگر متشابه یا شبه در بعضی ومتخالف
در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده از متشابه در ومختلف
در چیزی که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود
زود در تحت اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکور یا متخالف یا
متشابه در بعضی ومتخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر
متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی
که حاصل شده متشابه ورد مختلف در چیزی که حاصل نشد سوم
اجزای جزو واحد است از نبضه واحده یعنی اول چیزی که واقع شود
در تحت اصبع واحد او وسط چیزی که واقع شود در تحت اصبع واحد آخر
چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحد متشابه بود در احوال مذکور یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی
علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شد متشابه ورد و مختلف در چیزی که حاصل
نشد و سبب مستوی حسن حال بدنست و سبب مختلف شدت ضعف یا قلت
مادهٔ حابس سهم ماخوذست از انتظام در اختلاف و عدم انتظام ورد و منقسم
میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم **مختلف منتظم** آنست که حفظ
کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر گردد مثال چیزی که حفظ کند دور واحد
را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه دیگر
مثل ثلثان و استمرار یابد و مثال چیزی که حفظ کند دو دور را آنست که
سرعت در نبضه اول مقداری معین بود در رد دوم مثل ان و در سوم مثل
ثلث مقدار اولی و بدین استمرار یابد تا عدد معین من بعد میشود سرعت
در سر نبضه مثل ان نبضه که مجاور اوست و نصف ان و استمرار کند بدین
تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا انیکه تمام کند عدد معین را
پس باز رجوع کند طرف دوم مثالی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
ازبرای انکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی و باقی نماند

بر حالت واحده و مختلف منتظم الست که حفظ نکند و چون او بسبش قوت
سعب اختلافست و این جنس داخلست در تحت مختلف ازین جهت و علت
آنها جنانش باشد و جنانش هم ماخوذست از وزن که عبارتست از مقاله
احد الشیئین بدیگر جهت شناختن نسبتی که میانهاست بدانکه هر فرد یرا از افراد
انسان در حالت صحت نبضی است که از او وزنی معین ست پس اگر ان وزن حاصل
باشد جید الوزن گویند و بسش جز بسباب نبض بر مجاری طبیعی ست و اگر حاصل
نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم میشود بسته قسم جید و زن و مبائن الوزن
و خارج الوزن مجاور وزن آنست که تشابه باشد وزن بسنی که یلی اوست چون
که او را وزن شبان و مبائن الوزن انکه مشابه بود بسنی را که یلی ان نباشد
چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن انکه مشابه نباشد وزن بسنی
را چون صبی که او را وزن بسنی نباشد و این قسم در غایت ردائست ازبرای
آنکه دلالت کند بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه
گذشت که ازبرای ترویح روح عزیزی ست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب
زیادتی حرارت و عرق نابض مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود
یا بزیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع گردد و اگر حاجت بافراط رسد چنانکه
که مندفع نشود بهوای متجذب به نبض عظیم و سریع نبض با عظم و سرعت متواتر گردد
اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت نبض سریع
صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف باشد پس اگر حاجت
بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت بتواتر و اگر ضعیف
گردد بمثابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر شبیه بنبض
اندکی از جهت انضباط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول تب تهاب

رجند کہ قوت در اصل قوی باشند ولین نبض از جہت رطوبت ست وصلابت از
جہت یبوست دانند کہ صلب میگردد در بحران بسبب اندفاع مادہ مجوی عضو و از
اعضا چون این معدہ امعا و غیرہم در اختلاف نبض از جہت نقل مادہ یا شدت
ضعف بود و سبب اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن تزین
واللہ اعلم و چند نوعست از مرکبات نبض کہ مخصوصند باسما رقم و نسبت می یابد
عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی ذنبی لفار مطرقی ذو اثنین
الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند کہ زاید باشد در اقطار ثلثہ و سبش کثرت
حرارت و رطوبت و مطاوعت آلت ست صغیر نبضی را گویند کہ ناقص باشد
در اقطار ثلثہ و سبش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت ست
منشاری نبضی را گویند کہ سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شوق و عذر
و تقدم و تاخر و صلابت و لین بود و معنی ہر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانستہ شد
اما معنی اختلاف در شوق و عذر آنست کہ بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی
منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکہ حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا
بعد از وقت و در صلابت و لین آنکہ بعضی اجزای عرق صلب بود و بعضی لین گردد
و سبب اختلاف دو چیزست اول اختلاف مصبوب در حرم عرق از اختلاط چون دم و
صفرا و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چہ عفونت موجب این و کمال ابتساط آنست
و عدم عفونت موجب اضداد اینہا و نضج بیشتر موجب این امورست و فجاجت موجب
اضداد اینہا دوم در اعضای عصبانیہ ست کہ موجب صلابت بعضی اجزای عرق
دون بعضی ست و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شوق و عذر است
ایضاً این چنان است کہ اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکہ محیط است بشرایین
دو غشا یکی از خارج و دیگری از داخل و غشیہ منتجہ از التہاب عصبی و لیف رباطی لین از ین

منجذب میشود چیزیکه متصل ست باعصاب بموضع ورود سبب یا دتی درموضع عضو
پیش که متصل نیست بان اعصاب منجذب نمیشود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اجزای
شریان دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزی که متمدد نمیگردد لین
موجی بعضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در تموج و فتور و تقدم و تاخر
باشد و سبش شدت ضعف ست تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط و عرق
نابض را دفعة واحدة بلکه بر طرد شیائی اندشتی و نگاه باشد که سپیتر این عرق بود
دودی بعضی را گویند که مثابه موجی باشد الا انکه صغیر بود بخلاف موجی و سپیتر ضعیف زاید
تملی بعضی را گویند که مثابه بخار دودی را لیکن اصغر و اندازدی تواتر و ضعف و سپیتر
زیادتی ضعف بود بر چیزیکه در دودی ست و بالفعل بعضی را گویند که اخذ کند قدر ما از
مقداری بسوی اعظم یا اصغر از و لیس جهت کند بسوی مقدار اول گاه باشد که منقطع شود
قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی ست و قسمیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان
از برای انکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما قسمیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت
ردی نیست بلکه چیزیست از برای انکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول کم اشتباه
از نقصان بسوی زیادت مثابه ذنب لغاریست اگر گردانیده شود مبدا را طرف دقیق بسیار شود
و قسم ثانی که اخذ ست از زیادت بسوی نقصان مثابه ذنب لغاریست
اگر گردانیده شود مبدا را طرف غلیظ بدین هیات ﴿ مثال تلیسچ در اختلاف
انست که ما تحت اصبع اولی مثلا برحدی باشد از عظم و ما تحت ثانیه اقصر از و و ما تحت ثالثه
اقصر از ما تحت ثانیه و ما تحت رابعه اقصر از ما تحت ثالثه باشد و بر عکس این چنانکه مثلا
ما تحت اصبع اولی برحدی باشد از صغر و ما تحت ثانیه اعظم از و و ما تحت ثالثه اعظم از ما تحت
ثانیه و ما تحت رابعه اعظم از ما تحت ثالثه و قتی باشد که اختلاف در سرعت یا
ان بود و قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب لاغ گویند و قسمی را که رجوع نمی کند

بس اگر منتهی شود بچشمی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند والا
ذنب ابتدای حرکتی منبضی را گویند که فرع کند اصابع را پس عود کند انگشت را بجانب
مرکز و قبل از وصول بمقابلت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده
شد بضرب مطرقه که باز میگردد از سندان پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع
در ید صارب پس عود میکند مرة ثانیة جالینوس گفته باشد در نبض مطرقی عود مرتین
واطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض واحد است یا دو نبضه و مختار کرد شیخ اول را
و امام گفته که خلاف لفظی است زیرا که اگر شریکم در نبضه انبساط و انقباض تا پس مطرقی واحد
والا بنبضتین چه سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده والصابه است پس مطاوعت
نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت
حاجت میخواند قوت را باتمام فعل و پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سبب ضعف
قوت میباشد از برای انکه چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف
میان نقطه مرکزیه و محیطه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را
از کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در فزع مفرط پس نزدیک زوال اقوام
کند حرکت را و وقفه نبضی را گویند که واقع شود در وسکون وقتی که متوقع باشد
حرکت چون مابین مسافت مثلا یا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت مافوق از انبساط
ثانی پس منفصل شود و سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی بمثل
ذلک و سبش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض معاوض که متصرف شود بسوی او طبیعت و فقه
چو عم مفرط و قد یسمی الوقفة منبضی را گویند که واقع شود در وحرکت وقتی که متوقع بود
سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در
واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام انقباض اوست و در مطرقی
خبریت از انبساطی که قرعه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت خفت

بسوی تروج که محتاج گردانیده طبیعت را بانکه حرکت کند در وقت غیر حرکت
و دلائل نبض در سرعت و بطو و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیک
بدلائل نبض بحال بدن والله اعلم خاتمه زود رقم خانه ام دلائل نبض نظری کن
تاملی فرمای تا شود نبض سال تاریخش + نبض کبیر و لود بر و افسرا

رساله دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول برحق صلی الله علیه و آله و اصحابه
مخفی نماند که چون رساله دلائل النبض باختیام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم
واغره چنان رسید که در ادله بول نیز کلمه چند نوشته شود حرفی چند نگاشته گردد
لاجرم این مختصر که بدلائل البول موسوم ست در چهار عبارت و فصل کتابت آمد و بالتوفیق
من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط اب بطعام در معدست تا ترقیق آن کند و
کیلوس کرداند و پس جاری شود با کیلوس پس از ماسار یقانی که در جهت مقعر کبدست
و از عروق شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثران از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین
بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند
قهقری بسوی مثانه و از بخت منضج شود بول کسی که خصاص کرده شود بخار او
گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسی که عرق کم کند و بعد از اجتماع
مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی اعلیل یا فرج بسوی خارج معلوم شود
چیزیکه مذکور شد دو امر اول انکه در بول دو چیزست مائیت مفصله که
اکثرش از کبدست و فضله مهضم ثانیه ست و ثقل که مصاحب اوست در عروق یا قل

که فهمند مقدمهٔ ثالث ست واین نقل چون هریست مسمی بر وجب احرد وهم انکه دلالت
بول هر احوال کبید و متانه واضح ست از دلالتش بر اولات غذا از جهت انکه انفضالات
او در کبید و کثرت مکث او در متانه و اجناس او ابوال یعنی چیزها بدین جهت منظ انها دلالت
میکند بر حال بدن هفت است جنس اول بول ست و اصول این جنس پنج و اصل اول
از اصل بول اصفرست و محتویست بر پنج طبقه طبقهٔ اول بنفشی ست که صفرا بدن
آب بدن اندکست و مایل ست به بیاض و دلالت کننده است بر برد از برای انکه بول بنفشی
از جهت کثرت مائیت ست یا از جهت قلت صفرا و هر یک ازین هر دو دلیل بر برد ست
این حکم اکثریست از برای انکه امکان دارد که بول بنفشی از جهت میل صفرا بجانبی
دیگر باشد طبقهٔ دویم اشقرجی ست که صفرت او شبیه بصفرت بنفشه و اشرج و حامض
میشود از فحالت صفرا زاید بر چیزی که در بنفشی است و دلیل اعتدال مزاج ست
طبقهٔ سیویم اشقرست که صفرتش مایل ست بحمرت و دلالت کننده است بر حرارت
طبقهٔ چهارم ناری ست که صفرت او شبیه بلون نار و دلالت کننده بر
حرارت زاید بر چیزی که در اشقرست طبقهٔ پنجم احمر ناصع است که مشابهت تمام
بر لونش دارد بلون زعفران ست بخلاف ناری که مشابهت بزعفران ندارد و دلالت کننده
است بر حرارت زاید بر چیزی که در ناریست اصل دویم از اصول بول احمر
است و منطوی ست بر سه طبقه طبقهٔ اول اصهبیست که او را اندک
حمرتی است نزدیک به بیاض و دمی که موجب انست لابدست از انکه رقیق باشد
طبقهٔ دویم وردی ست که او را حمرت زاید است بر حمرت اصهب و دمی که
موجب انست لابدست از انکه غلیظ باشد قانی و اشقرست که او را احمرتی
ست مایل به بنفشی و دمی که موجب انست لابدست از انکه غلیظ باشد و سبب
جمیع این طبقات ثلثه طبقهٔ دوم و حرارت است علی مراتبها و گاهی بول با وجود

برد احمر میباشد چنانکه در فالج و سوء القنیه بسبب ضعف کبد و قلت تمیز مائیت
از دم و لون ناری از طبقات صفرت اول است بر حرارت از طبقات حمرت از برای انکه
صفرت از جهت اختلاط صفراست و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا شدیدست
از حرارت دم و ایضاً غالبست بر صفرا جز ناری و بر دم جز هوائی و حرارت
نار شدیدست از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون اخضرست و مشتمل بر
چهار طبقه طبقه اول فستقی ست کانرا خضرتی ست مائل بزردی و دلالت میکند بر
مجد از برای انکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا و غالبست که
از برد مجد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من
دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای انکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت
میباشد نه با صفرت طبقه دوم زیتونی ست و اولونی ست که خضرت او فوق خضرت
فستقی ست و مشابه رنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این لون نیز دلالت می
کند بر برد مجد اما برد در این اقوی است و فستقی و زیتونی میشوند در صبیان بقایم
و یابس از برای انکه در بدنهای ایشان رطوبت غالبست طبقه سوم زنجاری
ست طبقه چهارم کرّاثی و این هر دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت مجرده
و فرق میانهاست که زنجاری مایل ست بیاض از جهت شدت حرارت و در کراثی
کراثی اصل چهارم از اصول لون اسودست و انرا اسیاب بود بسبب اول احتراق
باین طریق که یافته میشود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند چیزیرا که مخالطه بایشان
بود از اخلاط و سبب اسود او محترق بحرارت است که چیزی که باقی ماند در بدن بعد
از احتراق از رطوبت مائعه از نشئت متوجه بسطح ظاهر او شود پس نفوذ کند ضوء در
پس ورا سواد عارض گردد از برای انکه کساوت سبب سوادست چنانچه در انگشت
محسوس شود و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیزست

اول آنست که باصفر باشد که بر عفراء دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی الربحه
یا احمر سبب دوم جمودست باین نوع که یافته میشود در بدن ادویه
که تخمید کند چیزیرا که مخالط مائیت پوست از اخلاط و جمود سوداست از برای
آنکه انچه متراکم شود در سطح او تکثیف کند جسم را پس عارض میشود او را سود
ادویه ازین جهت حادث گردد سوداء ثمره را که او را بر وسد و علامت سوداء
که حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امرست امر اول آنست که با کمودت باشد
امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول احمر عدیم الربحه یا ذواربحه که دلالت کند بر تولد حمو
سبب سوم حرکت ادویه سوداویه است که تحریک کند طبیعت او را بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج
او از طریق بول بچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران
باشد و از عقبش خفت حاصل شود و مقدم باشد او را علامتی که دلالت کند
بر نضج ماده سبب چهارم تناول شی ء صابغست چون مشروب سوداویه که طبیعت تصرف
نکند در و پس بیرون آید بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت
سقوط کیفیست و این در غایت رداءت ست یا از جهت بودن او دست زاید بر قدر
کفایت و درین خطری نیست اصل پنجم از اصول لون ابیض ست و منقسم شود بدو قسم
قسم اول لونیست که مفرق بصر ست چون لون لبن و غیر مشف ست و نفوذ نمیکند
در و بصر یعنی باز میدارد و ما در ای خود را از ابصار و یافته نمیشود در بول الا گر
با غلظ و اطلاق بیاض بر و حقیقه ست و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و بر یا بر ورم
شحم یا عضاء اصلیه و علامت زوال شحم آنست که لون او بیاض دسمی باشد و بسبب
حرارت قویه ست که اذابه و سوخته بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قار و رو علامت
زوال اعضاء اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در
آخر دق میباشد و علامتش در بول حمضیه ثوی ست قسم دوم لونی ست مشف

واین بر دو نوع ست نوع اول از مشف چیزیست که انرا مطلق لون گویند
چو هوا و اجرام فلکیه و باز نمیدارد ما ورای خود را اصلا از ابصار نوع
دوم از مشف چیزیست که انرا الوانی ست چون ماء صافی و این نیز باز نمیدارد
ما ورای خود را از ابصار یکدیگر اند کی و نوع اول را نبض نمیگویند از برای
انکه علیم اللونست از جهت ممکن غیست رویت او و نوع ثانی را نبض میگویند
و اطلاق ابیض بر و مجازست از برای انکه او را غیر یاض فی نفسه لونی ست
و از این جهت ممکن ست رویت او بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود شعاع او
و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این مشف را عارض شود
تکاثف یا تفرق بسوی اجزای صغار بسیار شود بسبب این اجزای ملکور سطوحی که مرور
شود ابیض اما تکاثف چون چیزیکه عارض شود آب را و قسمی که منجمد گردد اما تفرق
چون چیزیکه حادث گردد از آب او قسمی که کف کند و چون دم کمان بر ندکه یاض موجود ست
در آن مظهر او ست تکاثف و تفرق و این غلط ست و این قسم از یاض در بول دلالت
کند بر عدم نضج طبیعت و در اجابت بطلان هضم کبد از سیلان سبز و یا بر سدکه منع کند
نفوذ صالح را پس بیرون آید بول بنرنگ آب جنس دوم قوام بول ست بول
بحسب قوام یا رقیق ست یا غلیظ یا معتدل بینهما از برانکه خالی از ان نیست که او را
قوامی محسوس ست زائد بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست رقیق ست و اگر ست
میرسد بسیلان یا نمی رسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل بینهما و سبب
رقیق عدم نضجست یا کثرت شرب آب یا سدد و شنا خشک شود و موضع سدد شفق
و تمدد و سبب غلیظ عدم نضجست بالفتح غلظ مفرط الغلظ و علاش تقدم افراط
غلظ و سبب معتدل بینهما نضج ست جنس سوم صفاوی رقیق بولست
و صافی آنرا گویند که مشابه الاجزا باشد و مسم بصرف نکند از نفوذ کدر انرا گویند

کرمنتابه الا اجزا نباشد و بعضی از اجزای مانع بصر کند از نفوذ و دفع ضعفا از علاج بنضج و سکون مواد است و کدورت از امارات عدم نضج و نوران اخلاط و قدر از دفی از جهت سقوط قوت و از جهت ورم باطن می باشد و غلیظ مفارق کدرست با ایجاد قوام **جنس چهارم رایحه بول است** بول بحسب رایحه یا منتن ست یا عدیم الرایحه یا معتدل یا منتن دلالت کننده است بر یکی از دو امر امرا دل افراط عفونت اخلاط آمر دوم فروح یا جرب در آلات بول و این اکثر در منتنه باشد از برای انکه اخلاط بول بیشتر در بول دبس با تیر فروح منتنه و افساد رایحه اکثر باشد و فرق میان امرین مذکورین بوجوه ست اول انکه کاین از فروح الآت بول منتنه با وجع و در عضو منتقرح بخلاف کاین از عفونت اخلاط دوم انکه کاین از فروح با قیح و قشور میباشد بخلاف کاین از عفونت بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کاین از فروح و اما عدیم الرایحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط قوت میباشد و این وقتیست که عاجز شود و قوت طبیعت از دفع غلظ با تعفن البول پس اگر باشد این در عقب بول شدید البتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض بشر ناچار باشد از انتظار موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده **جنس پنجم زبد البول است** و زبد در بول حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط او شد ریح تا از جمله مع البول و شوارست بر دادن که خرق کنند آن رطوبات را و بیرون آید پس متعلی شود و بول را زبد و عیب که امتداد رطوبت لزجه حول ریح غلیظ ست و هر چند این رطوبات لزجه او فر و ریاح ممده او را اکثر باشد بول زبد بیشتر بود و کثرت زبد دکیر و بطو انفقار دزادل ست دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ لزجه و غلبه ریاح **جنس ششم رسوب است** و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل مائیات و در اصطلاح اطبا هر چیز باغلظ از مائیت و متمیز باشد از آن و بر ابر بود این که از

اسفل باشد باد او سط یا در فوق و اول را رسوب رهب گویند و دویم را متعلق سوم را
غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای انکه چیزی که از نشان آورد
رسوب متعلق میشود و در وسط می باشد و قیکه منع کند مانعی از رسوب پس بحسب انکه این
صفت که بالقوه در وست کفته میشود او را رسوب و رسوب یا دال است بر نضج یا
دال از رسوب محمود خوانند یا غیر دال بر و اول از رسوب بردی خوانند و رسوب محمود
را اوصاف هست اول بیاض از برای انکه نضج بهاضمه هست و فعل هاضمه تشبیه باعضا و
اعضا ابیضند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را و فضلات هضم کبدی احمر بود
لیکن خانه و غیران از بجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر نمیشود در رسوب دویم دلالت از
برای انکه دلالت میکند بر انکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است نضج را سویم استوا
که مشابه الاجزا باشند یعنی بعضی اغلظ نباشند از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای
انکه تشتت انها از ریاح مانع از اتصال بعضی بعضی باشد و مخالطت ریاح بهول
از فجاجت بود و رسوب محمود سه قسم است افضل او رسوب رهب است پس متعلق پس غمام
بدو وجه وجه اول انکه غالب بر اعضا اجزای ابضیه هست تا صلب و قوی بود و فضول هضم قوی
بهول وقتی که نضیج بود و نبیه باشد باعضا و غالب شبیه بر وانیت پس نشانش ان
بود که منهضل شود پس چیزیکه از و متسفل شود نزد یکتر بود بنضج وجه دویم انکه اکر سبب تعلی
ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت از
دفع ماده در رسوب مذموم انست که بافته نشود در و اوصاف مذکوران نیز بر سه قسمت
افضل او غمام پس متعلق پس رهب و این وقتی هست که طفو از جهت حرارت مصعده باشد
از برای انکه همچنانکه حرارت مصعد است ملطف نیز هست اما وقتی که طفو از مخالطت ریح
قابره اجزای ابضیه را کاز نشان او دست تسفل باشد از جهت میل
ریح بسوی فوق پس رهب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای انکه

درین هنگام ریح در متصل کمتر باشد و فضول چند دفعه در رسوب روی یا از اعضا یا از
رطوبات چه نیست در بدن جسمی که باشد از در رسوب غیر این هر دو و کاین از اعضا یا از
از اعضای اصلیه و امر احراطی کویند یا نباشد پس اگر از اعضا اصلیه نباشد و در دهنیت
باشد امر اوسمی نخوانند یا نباشد دهنیت و در و امر الحی کویند و خراطی یا از ظاهر عضو
باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد امر اقشوری خوانند و اگر از ظاهر باطن
عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض یا ض احمر باشد امر اصفاجی کویند و اگر
از شانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای کبار عراض پس اگر باشد احمر امر اگر نشی
خوانند و اگر نباشد نخالی کویند و کاین از رطوبات تا بعضی یا بل بحجرت دلالت کند بر احراق
دم و بعضی کمد است دلالت کند بر احراق بلغم و بعضی اصفر است و دلالت
کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احراق
سوداء و تمامی اینها که مذکور شد در بولیست که اینرا رسوب بود اما عدم رسوب
را اسباب است اول عدم نضج دوم سده سوم قلت ماده در رسوب و اصحاب
از جهت خلو عروق اینها از خلط واجب الا دفاع بهول و اگر باشد رسوب عدیم النضج
بود و باشد از فضل غذا و مفرد دل را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول اینها خصوصا
وقتی که مرتاض باشد از جهت کثرت تحلیل بسبب ریاضت و در مریضی و نزهی که
تارک ریاضت باشد رسوب بالسویه بود و از انواع رسوب است مدتی که
ثقل در وی مده بود و مخاطی که ثقل در و خلط خام مخلوط باشد و بسیار باشد که یافته
میشود در عرق الناس و جمع مناصل و فرق بینهما بعد از مناکلت بسیار و در بول و براز
انست که مدتی سنتن بود و متقدم باشد او با ورم و آسان بود اجتماع ثقل و تفرق در
بخلاف مخاطی و درین احکام جنس هفتم مقدار بول ست بول یا اقل است
از طبیعی یا اکثر از و باسبابی او و اسباب کثرت بول بسیار ست و از انجمله

هست بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب وحکم خوردن ممزوج بمشروب دارد وخوردن میوه‌های وآز انجمله است دویان اعضا وخروج ذائب بطریق بول چنانکه در جمیات محرقه وازان جمله است استفراغ مادهٔ منحقنه در بدن چنانکه در بحران ادراری وفرق میان بحرانی وذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی بقوت بود واز عقب ان راحت یابد بخلاف ذوبانی والضاد در ذوبانی حرارت قویه بود بول از انچه عاده یابند و در روز بحران نیابند واسلم بول ردی چون اسود وغلیظ چیزی بود که اعز یابند یعنی استفراغ کرده شود دفعة کثیرا لاستقطاع قلیلا از برای انکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف طبیعت در اسباب قلت بول نیز بسیار است وازان جمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت شدت تخلخل بدن واتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله است فنای رطوبات بدن از جهت فرط حرارت واین بسبب عرض سبب اولیست از برای اول زوال رطوبت بعد از وجود وثانی انتفای اوست ابتداء وازانجمله است بسته که در مجاری بول منعقده یسوی منانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل وباقی بماند غلیظ کثیر وازانجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت بمجانب معده وامعاست وافراط قلت بول یا قلت تخلل مبذرست باستقصا ودلایل بر از در حضرت وسواد وبیاض وغیرها نزد حکمت بدلایل بول فاضل

خاتمه

احکام بول را چو زده فکر لوسفی	بهر تو جمع کرد و جمیع برادران
تاریخ سال تا که شنود زدست بدان	قاروره گیر چار صد و سی فزا بران

تمت

بول بکلیه از فرق الفصال در مجاری بول پس مخلوط میشود و مائیت کلیه اسعاد وعادت میکند باستقصا نوعی ۱۲ دفعه دلالت میکند بر ضعف ۱۲ دفعه کثیر از دفع فضلات پس تخلیص میشود و مائیت از خروج وعادت میکند باستقصا. تمت ۱۲ ۱۲ ۱۲

صحیحنامہ میزان الطبیب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۸	یاسمہ	یاسم
۶	۱	یسکند	ی کنند
〃	۱۵	انی	آبی
۸	۳۷	یتہا	پنہا
〃	۱۵	تہاد	کراد
۱۲	۳۸	نہند	نہنند
〃	۱۷	قدری	ضرردے
۱۶	۱۳۳	معتدل	معدل
〃	۱۹	ازانکہ	ازانکہ
۱۹	۱۵	ملاکت	ملاست
〃	۲۱	بار	باد
۲۰	۱۲	بداند	بدانند
۲۱	۱۴	تخم کشوت	تخم کشوث
۲۶	۸۰	عتب	عقب
۲۸	۱۹	کردیا	کردیائے
۲۹	۴	اسفیدیاج	اسفیدیاج
۲۹	۱۲	منوص	مصوص
〃	۱۳	منوربار	شوربار
۳۲	۱۱	پیش	بیش
۳۰۲		مخف	مجفف
〃	۵	سہرور	سہرآور
۵۲	۵	وبق	دبق
۵۳	۱۳	توشتہ	توشتہ
۵۵	۱	غرغرتہ	عرعرتہ
۵۹	۵	بازد	بازو
۶۶	۱	کہند	کنند
۸۰	۱۵	مغالط	مقالطہ
〃	۱۹	واکید	والکید
۸۳	۱۹	قامدہ	فایدہ
۹۴	۵	مکسف	مکشف
۱۰۳	۶	باخلط	باخلاط
۱۱۷	۴	ناخس	تاخس
۱۱۹	۵	بیج	سیج
〃	۱۶	متغرنات	مغرنات
۱۲۰	۲	نقل	نقل
〃	۶	ملغرنات	مغرنات
۱۲۳	۱۱	رودہ	رودہ
۱۲۴	۲۰	تغرنہ	تغرنہ
۱۴۱	۷	تہاند	نہاند
۱۵۲	۲۰	منقیات	بمغشیات
۱۷۲	۱۴	دواحاد	دواحاد
۱۷۵	۲	ماویتا	مارسیاہ
۱۸۴	۱	فاورہر	فادزہر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدہ الحکیم الوہاب ونصلی علی رسولہ محمد صاحب الحکمۃ وفضل الخطاب وعلی الہ الاطیاب واصحابہ الانجاب اما بعد میگوید بندہ مسکین محمد بدر الدین بن خواجہ جمال الدین غفر اللہ لہ ولوالدیہ واحسن الیہما والیہ کہ این فواید چند است مسمی بہ مختصر البیان فی ضروریات البحران ملتقط از رسالہ مستغنی عن الاوصاف در نظر اہل انصاف جامع رموز این فن حاوی فواید نود وکہن جہان حکمت یونان مسمی بہ غایۃ البیان فی ما یتعلق بالجران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جہان محسود اماثل واقران یکتای زمانہ بوعلی روزگار یگانہ عصر جالینوس وقت حضرت استادی حکیم علی حسین علم فضلہ الی اعنان السماوات کہ دست شفایش ہمدست اعجاز ست وتدبیر صایبش امراض لادوا را خانہ برانداز روح علتے عباس مجوسی را بجذاقتش ایمان کامل ودر جنب مسیحائی او دعوای ابی سہل مسیحی باطل حسب اصرار دوستان مردم دیدہ آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضایل کونین جناب حاجی محمد حسین خان عزہ اللہ تعالی فی الدارین بگمان استجلال بنا بر ضمیمہ کردن رسایل مطبوعہ طبیہ کہ سزاوار قالب طبع برآوردہ بودند در قالب تحریر ریختہ شد وما توفیقی الا باللہ التماس نمودہ اصدقا انکہ اگر مرسومی مطلع شوند باصلاح آن کوشند وبدیل عفو پوشند بدانکہ لفظ بحران یونانی است بمعنی سرسانی ومعنی آن شدت متوسط است یا فصل خطا

حاشیہ: خانچہ تشخیص الامراض وتشخیص الادویہ

حاشیہ: خانچہ علی بن عباس المجوسی

حاشیہ: خانچہ حسب الفضل علی الفضلاء

حاشیہ: خانچہ صحاح الفرس

حاشیہ: خانچہ بحران ہشت رکن است

حاشیہ: خانچہ بحران آخر رکن است

و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بران سبب در بدن
بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده مرض را بدشمن باغی و طبیعت
را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال لشکرها
کارزار لاجرم سلطان را دفعة یا تدریجا غلبه یابد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین قیاس تام
تغیر هنگامه پیدا میشوند همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب حملات و حرب پیدا میشوند
و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای درخت امید و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین
روز هم قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و تشنیدن آوازها چون دوی و طنین
و تشویش افعال مریض لاحق میشوند پس روز یکه بحران واقع شود مریض را هیچ وجه تحریک نفرماید
زیرا که تحریک ضاعی اگر موافق تحریک طبیعی شود موجب استفراغ مفرط کردد و دران صورت
ضعف بل سبب قوت و هلاکت است و اگر مخالف تحریک طبیعی بود تشویش در افعال طبیعت
واقع کردد و طبیعت از فعل تام خود که بدون عایق و مانع بود باز میماند و بحران جید و استفراغ
مادہ و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و
مستفرغات بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی اگر مریض متحمل باشد از اغذیه باز دارند
و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فایده بداکه
بحرانیکه بدفع مادہ بود بر سه نوعست بقی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که
بقی واقع شود ناقص باشد چه مادہ رقیق بود دفع میکردد و غلیظ باقی می ماند و بحرانیکه بقی
و اسهال یا رعاف بود تام باشد فایده بحران را تقدم و اعراض لازم است مثلا اگر در روز
بحران شود علامات و اعراض در شب تقدم نمایند و اگر نشب واقع شود در روز ظاهر کردند
و هریک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم شوند مثلا علامات تخی ضیق النفس و غثیان
و تقلب نفس و تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج ان و تاریکی چشم و سقوط بصر و اختلاج
لب زیرین و علامت اسهال درد امعا و ثقل بدن و تمدد شراسیف به طرف

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انصباغ بزرد و قرار امعا و عدم علامات قوی و رعاف و غیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعاف نقل سمع و دوری و طنین و اشتغال سر و تنگ و تاری
رو بزردی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصا
و هنگامیکه بیمار جوان باشد و علامت او از نقل متانه و غلظت و کثرت بول و عدم اهمال ماده بطرف
دیگر و در زمستان بیشتر از فصول افتد علامت عرق و انتفاخ نشره در یکی بول بزرد
چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجب نبض تنبیه بر علامات استقراغ همیشه متوجه
باشند اگر طبیعت بقوت فرق ماده نماید علیل مقصود و مراد است والا کار طبیب حاذق
را احتیاج باعانت طبع نبود در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود
استقبال آن نتواند کرد دانند که مرض را که آخر بسلامت بود و چهار مرتبه میباشند
ابتدا و انتهای انحطاط بحران در انحطاط نمیشود و بحران تام در وقت انتهاست اگر
در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص مردی بود و بدانکه در ایام مرض
بعضی روزهای بحران باشند که ایام البا حرجه نمیگویند و بعضی روزهای خرد نهند که بحران
کی خواهد شد و ایام الانذار گویند و بعضی روزها ممتاز و ناجور باشند و نه اندازهای آنها
انحراف در آن روز واقع میشود و ایام واقع فی الوسط گویند و آن ایامیکه در آن بحران
افتد تام و نیک باشد یازده روز ند چهارم و هفتم و چهاردهم بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و نیز بر شهیل حفظ مبتدیان دین
و دبیت یاد کرده شد الطم دال زا و یا و دال دکاف دکا + کاف و دال دکاف
در میان نقین + لام الف با لام دال و لام زا + میم ایام بحامرین را کزین
و ایام واقع فی الوسط شش روز ند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم
و هفدهم و ایامیکه در آن بحران ناقص افتد و یا رنج و خطر باشد هشت روز ند
ششم و نهم و دوازدهم و شانزدهم و نوزدهم و ایامیکه در آن بحران

بنا شده بیزده روز است بست و دوم است و سیوم بست و پنجم است ششم بست و هشتم
بست و نهم سیم سی و دوم سی و سیوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم
وجهت تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام ربع موافق اکثر اطبا نامدار مرقوم

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلافی برا

تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبائے نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بلا خلاف	۲۲	مسهل بلا خلاف	۳۲	مسهل بلا خلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۰	مسهل بلا خلاف	۳۳	مسهل بلا خلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلا خلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران رد	۱۶	مسهل بلا خلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلا خلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسهل بلا خلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلا خلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بلا خلاف	۲۹	مسهل بلا خلاف	۳۹	مسهل بلا خلاف
۱۰	یوم مسهل بلا خلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران